

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ نو

فصلنامه علمی - تخصصی

سال نهم / شماره بیست و ششم / بهار ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه تربیت مدرس (معاونت فرهنگی و اجتماعی)

مدیر مسئول: مهدی احمدی

سردبیر: کامران حماني

هیأت تحریریه:

دکتر سید هاشم آقاجری استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر فاطمه جان احمدی دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر مقصود علی صادقی دانشیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر حسین مفتخری دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر ابوالفضل رضوی دانشیار دانشگاه خوارزمی
دکتر مهدی وزین افضل استادیار دانشگاه جیرفت
دکتر مجتبی خلیفه استادیار دانشگاه بیرجند
دکتر مجتبی گراوند استادیار دانشگاه لرستان
دکتر جواد مرشدلو استادیار دانشگاه تربیت مدرس

مدیر اجرایی: رضا الوندی

مترجم انگلیسی: محبوبه شفایی پور سرمور

نشانی: بزرگراه چمران - تقاطع بزرگراه جلال آل احمد - دانشگاه تربیت مدرس - دانشکده علوم انسانی - گروه تاریخ.

فصلنامه تاریخ نو در پایگاه مجلات تخصصی نور به آدرس www.noormags.ir نمایه شده است.

پست الکترونیک: NewHistory52@yahoo.com

این نشریه دارای مجوز شماره ۶۰/۲۶۳۶۲ در تاریخ ۱۳۸۸/۰۱/۳۰ از معاونت فرهنگی و اجتماعی دانشگاه تربیت مدرس می باشد.

فهرست مطالب

- ۳..... منافع اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلستان در راه سازی شوسه در ایران دوره قاجار
دکتر مهدی وزین افضل
- ۳۹ بررسی سیاست های علمی خلیفه المعز فاطمی.....
دکتر سید علاءالدین شاهرخی، سمیه بخشی زاده، حسن بستان
- ۵۵ مراکز اربعه علمی فرهنگی آذربایجان در عصر ایلخانی.....
داود کاظمی نسب
- ۷۷ بررسی مقوله کار و کارگاه در دوره سلجوقی.....
رضا الوندی
- ۸۷ ماهیت دولت قاجار و تحولات ساختاری آن در عصر امیرکبیر.....
دکتر مجتبی گراوند، طیبه رستمی
- ۱۰۹..... نقد کتاب: کیسانیه؛ حقیقت یا افسانه.....
محمد باقری
- ۱۲۱..... نقش آبدارخانه در بازتولید فساد و رشوه خواری در ایران.....
باقرعلی عادلفر، کیومرث فیضی
- ۱۴۵..... جستاری در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی از برآمدن سلسله قاجار تا انقلاب مشروطیت.....
حسن شه نهاد کلانکش، دکتر فواد پور آرین

منابع اقتصادی و سیاسی روسیه و انگلستان در راه سازی شوسه در ایران دوره قاجار

مهدی وزین افضل^۱

چکیده

دولتهای روس و انگلیس به عنوان قدرت‌های جهان در قرن نوزدهم، راه را به عنوان ابزاری برای تسلط سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی خود در ایران تصور می‌کردند. به همین دلیل امتیازات گسترده‌ای در زمینه راه‌سازی از ایران در شمال و جنوب گرفتند. مفاد اکثر این امتیازات کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. روس‌ها و انگلیسی‌ها در راه‌سازی از وسایل مدرن استفاده کردند و متخصصین خود را به داخل ایران آوردند که این عوامل به توسعه راه‌سازی در ایران کمک کرد؛ ولی از جهت دیگر مسیرهای راه‌سازی را بر دولت ایران تحمیل کردند و به تدریج تسلط سیاسی خود را بر راه‌های ایران افزایش دادند.

به طور کلی روند راه‌سازی در دوره قاجار وارد مرحله جدیدی شد و از نظر کمی، جاده‌های اصلی ایران رشد چشمگیری پیدا کرد. ولی در مقام مقایسه، صنعت راه‌سازی ایران نسبت به همسایگان خود از جمله عثمانی با کندی پیش رفت که دخالت قدرت‌های خارجی و نبود عزم جدی داخلی در آن بی‌تاثیر نبود. بنابر اهمیت موضوع، این مقاله قصد آن دارد تا مسائل مختلف پیرامون راه‌سازی شوسه در نیمه دوم قاجار را با تکیه بر اسناد مورد بررسی قرار دهد. زیرا منابع سفرنامه‌ای بسیار گذرا به روند جاده‌سازی پرداخته‌اند و اسناد می‌تواند اطلاعات فراوانی در مورد راه‌سازی این دوره در اختیار قرار دهد. در این بین، اسناد انگلیسی کمپانی‌های راه‌سازی در ایران به خصوص کمپانی برادران لینچ از اهمیت بالایی برخوردار است.

واژه‌های کلیدی: روسیه، انگلستان، شوسه، قاجار، توسعه، دخالت سیاسی و نظامی

^۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه جیرفت. Dr.mahdivazin@gmail.com

The Economic and Political Benefits of Russia and England on the Road to Iran in the Qajar Period

Abstract

The Russian and British governments, as world powers in the nineteenth century, considered the road as a tool for their political, economic, military and cultural domination in Iran. For this reason, they took widespread advantages in the field of road construction from Iran in the north and south. The content of the most of these advantages have been less studied. The Russians and the British used modern equipment to construct roads and brought their own experts into Iran, which contributed to the development of road construction in Iran. However, they imposed the direction of the roads to Iranian government and gradually began to expand their political dominance over the roads. In general, the road construction process entered a new phase in the Qajar period, and the main roads of Iran have significantly grown. But as a comparison, the rate of constructions was lower in Iran compared to the neighbors, including the Ottomans due to the interference of foreign powers and the lack of serious determinations. Due to the importance of the issue, this paper aimed to examine various issues surrounding road construction in the second half of Qajar based on exciting documents. The references are very superficial and thus the documents can provide a lot of information about the construction of the roads. In this regard, the documents of English companies in Iran, especially the Lynch Brothers Company, are of great importance.

Keywords: Russia, England, chussee, Qajar, development, political and military interference

روس‌ها و راه‌سازی شوسه

شرایط سیاسی جهان در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، به نفع سه قدرت اروپایی یعنی انگلستان، فرانسه و روسیه در جریان بود. روس‌ها از لحاظ جغرافیایی در منطقه‌ای قرار داشتند که شمال آنها ناحیه سردسیر قرار داشت که ارزش چندانی برای آنها نداشت. در غرب روسیه، دولت عثمانی با تسلط با کرانه‌های دریای سیاه، تجارت و اقتصاد منطقه را در دست داشت و روس‌ها سعی می‌کردند با نفوذ در این منطقه موقعیت خود را استحکام ببخشند. (مجدالملک، ۱۳۸۸: ۶۵۰-۶۰۰؛ خطی ۲، ش ۱۲: ۱۴۲۵-۱۴۲۴) در جنوب روسیه، منطقه قفقاز، دریای خزر و ایران قرار داشت. بعد از معاهده‌های دوران فتحعلیشاه، روس‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای در شمال ایران به دست آورده بودند و با منضم کردن منطقه قفقاز، بر منطقه وسیعی دست یافته بودند که ارزش اقتصادی و استراتژیک بالایی داشت. در این ناحیه راه‌هایی وجود داشت که از طریق آن روسیه به دریای سیاه، دریای خزر، ایران، اروپا و عثمانی پیوند می‌خورد. تسلط بر این راه‌ها به معنای نفوذ هرچه بیشتر اقتصادی و نظامی در منطقه بود و رقابت شدیدی میان دولت روسیه و عثمانی بر سر این راه‌ها در جریان بود.

دو نکته در مورد راه‌های قفقاز در رابطه با ایران وجود داشت که برای ادامه بحث حائز اهمیت است. اول اینکه روس‌ها اگر می‌توانستند راه‌های مفیدی در قفقاز ایجاد کنند و این راه‌ها را به شمال ایران گسترش دهند، تسلط همه جانبه‌ای بر ایران به دست می‌آوردند. نکته دوم قدرت انگلیسی‌ها در منطقه جنوب ایران و خلیج فارس و هند بود. روس‌ها سعی داشتند با ایجاد راه‌هایی در ایران، قدرت خود را تا خلیج فارس گسترش دهند و انگلیسی‌ها را تحت فشار قرار دهند. در غرب روس‌ها سعی می‌کردند با تصرف سوریه و عراق، از طریق ساخت راهی که از آن به عنوان «راه فرات» یاد می‌کردند، بتوانند به خلیج فارس دسترسی پیدا کنند و منافع فرانسه و انگلستان را در منطقه زیر سیطره خود درآوردند. انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها به دنبال تسلط کامل بر تنگه سوئز مصر بودند ولی این تنگه به لحاظ استراتژیک محل مناسبی برای شرایط سیاسی دشوار نبود. به همین دلیل انگلیسی‌ها برنامه «راه فرات» را نیز در سر داشتند تا بدین ترتیب بتوانند با ایجاد راه‌آهنی سراسری، دریای مدیترانه را به فرات وصل کنند و از آنجا با تسلط بر رود کارون، از لحاظ سیاسی و نظامی و تجاری در منطقه نفوذ خود را گسترش دهند. (Mcdoull, 1905: 128) آنان همچنین می‌توانستند با اتصال راه فرات به غرب ایران و از آنجا به تهران و جنوب ایران، بخش وسیعی از غرب و جنوب ایران را به زیر سلطه خود در آورند.

این دو سیاست کلی روس‌ها در قرن نوزدهم در مورد راه‌سازی ایران بود ولی مشکلاتی نیز بر سر راه این سیاست وجود داشت. انگلیسی‌ها نیز نقشه‌هایی در سر داشتند تا بتوانند از پیشروی روس‌ها جلوگیری کنند و همچنین بین سیاستمداران و سرمایه‌داران و نظامیان اختلاف سلیقه‌های زیادی

در مورد چگونگی نفوذ در ایران، مسیرهای راه‌سازی و تعامل با انگلستان وجود داشت که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

در شرق روسیه منطقه بزرگ آسیای میانه قرار داشت که روس‌ها را به چین و شمال افغانستان پیوند می‌داد. از لحاظ اقتصادی، آسیای میانه مرکز مهمی برای تجارت کالا و فروش محصولات کشاورزی به شمار می‌رفت و اگر روسیه بر آن تسلط پیدا می‌کرد، تجارت این ناحیه دگرگون می‌شد و به کلی تغییر پیدا می‌کرد به گونه‌ای که استعمال اجناس روسی در آسیای میانه رو به فزونی گذاشته می‌شد. (پاشینو، ۱۳۷۲: ۲۶۷ - ۲۶۶) در ضمن وجود بازرگانان چین در منطقه نوید یک بازار فوق العاده برای روس‌هایی داشت که به سرعت مراحل صنعتی شدن خود را دنبال می‌کردند. اما از نظر سیاسی، آسیای میانه منطقه مهمی برای جولان نظامیان روسیه بود. انگلستان در آنجا قدرتی نداشت و روسیه تنها با دسته‌های پراکنده از ترکمانان مواجه بود که در مقابل ارتش روسیه کاری نمی‌توانستند از پیش ببرند. روس‌ها سعی داشتند با تصرف آسیای میانه و شمال افغانستان، از طریق دروازه هرات به شمال هند نفوذ کنند و انگلستان را تحت فشار قرار دهند. (عشقی، ۱۳۵۳: ۴۷-۴۸)

همه این برنامه‌ها بدون راه ممکن نبود. صنعت راه‌سازی مدرن که در انگلستان شروع شده بود، به سرعت وارد روسیه شد و روس‌ها اقداماتی جهت شوسه کردن راه‌های بازرگانی خود انجام دادند. این راه‌ها به سرعت ساخته شد، پلهای زیادی زده شدند، مرداب‌ها خشکانده شدند و ایستگاههای راهداری متعددی تاسیس گشتند. (سند، ک ۱۰۳، ش ۵۱۷) کشیدن راه‌آهن نیز از دیگر برنامه‌های دولت روسیه بود و آنها طرح‌های بلندپروازانه‌ای جهت احداث راه‌آهن ترتیب دادند به طوری که تا سال ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۳ م، روس‌ها از لحاظ ساختن راه شوسه و راه‌آهن بسیار پیشرفت کرده بودند و سیاحان خارجی وقتی ایران را با روسیه مقایسه می‌کردند، تفاوت چشمگیری بین آنها مشاهده می‌کردند. (فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۲۹۲)

تزارها ابتدا علاقه شدیدی به توسعه راه‌های منطقه قفقاز و آسیای میانه از خود نشان دادند و طرح‌هایی نیز برای پیوند این راه‌ها به شمال ایران ارائه دادند. آنان قصد داشتند با پیوند روسیه به منطقه قفقاز به خاک عثمانی نزدیک شوند و در آسیای میانه با سرکوب ترکمن‌ها، راه‌سازی خود را تا شمال افغانستان گسترش دادند. آنها چنین تبلیغ می‌کردند که با توسعه راه‌سازی توسط آنان، سرزمینهای زیادی از فقر و تنگدستی نجات پیدا کرده‌اند و شهرهایی در آسیای میانه و قفقاز به واسطه ساخت راه‌آهن و راه شوسه، از لحاظ تجاری و اقتصادی و فرهنگی رشد قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. (خطی ۱، ش ۱۰: برگ ۳۵؛ اختر، ش ۴۲: س ۱۳) در شرق آنها بعد از الحاق آخال به قلمرو خود و امضای معاهده آخال با ایران در سال ۱۲۹۸ هـ.ق/۱۸۸۱ م، از این پس مسیر طبیعی خود را به سمت مرو در پیش گرفتند و تفوق خود را بر خراسان و آسیای مرکزی را با ساختن راه‌آهن ماورای خزر به دست آوردند. ساخت این راه‌آهن از سال ۱۳۰۲ هـ.ق/۱۸۸۵ م، شروع و بعد از

گذشتن از مرو، آمودریا، سمرقند، در سال ۱۳۰۵هـ/ق ۱۸۸۸م، به تاشکند رسید. (Dobson, 1890: 45-93) این اقدامات روس‌ها به مراتب باعث شکایت انگلیسی‌ها شد و در مجلس انگلستان راه حل‌های مختلفی برای جلوگیری از این نفوذ ارائه شد که مهمترین آن راه حل دیپلماتیک و گفتگوی مستقیم با روسیه برای راضی نگه داشتن این کشور بود. ولی روسیه برای ضربه زدن به انگلستان از طریق جنوب ایران و یا شمال افغانستان مصمم بود (117 Kazemzadeh, 1957).

سیاست‌های راه‌سازی روسیه در ایران از نفوذ تا تسلط

حال که این راه‌ها به شمال ایران رسیده بود، روس‌ها بر آن بودند تا این راه‌ها را در ایران امتداد دهند. ایجاد راهی تجاری در ایران که بتوان از طریق آن زمینه‌های توسعه اقتصادی و تجاری را با ایران فراهم نموده (خطی ۱، ش ۱۰: برگ ۹۸) و در مواقع لازم کارکرد نظامی و سیاسی داشته باشد، همواره مورد علاقه و مطالعه سیاستمداران، اقتصاددانان و نظامیان روس قرار داشت. آنان قصد داشتند راه آسیای میانه را به خراسان و راه قفقاز را به شمال ایران پیوند بدهند. ولی سد محکم انگلیسی‌ها مانع این کار می‌شد و می‌توان گفت برنامه راه‌سازی در ایران، از این زمان به بعد تبدیل به یک بازی دوگانه میان انگلستان و روسیه گردید و ایران در قبال این بازی، صدمات جبران ناپذیری را دریافت کرد. این بازی مختص به ایران نبود بلکه کشمکش بر سر منافع دو قدرت مذکور در نقاط مختلف جهان بود. در خاک عثمانی نیز مقوله راه‌سازی به عنوان یکی از دلایل نگرانی مسکو و لندن مطرح شده بود. هر دو دولت روسیه و انگلستان، در پروژه‌های راه‌سازی عثمانی نیز دخالت می‌کردند چنانکه در سال ۱۳۱۵هـ/ق ۱۸۹۸م، یک شرکت روسی پیشنهاد ساختن راه‌آهنی از طرابلس سوریه تا یکی از بنادر خلیج فارس را دادند که دارای دو شعبه باشد و به بغداد و خانقین منتهی شود ولی عبدالحمید دوم سلطان عثمانی این پیشنهاد را نپذیرفت. (فرامرزی، ۱۳۴۶: ۳۸)

از نظر بازرگانی، مشکلی که بازرگانان و سرمایه داران روسی در ایران با آن مواجه بودند، رقابت اروپائیان بود که از راه قفقاز تا شمال ایران در ارتباط بودند. روس‌ها کنترل تجارت راه از پوتی به ایروان و تبریز و همچنین راه باتوم به ایروان و تبریز را در اختیار داشتند. راه طرابوزان به تبریز، راه مهمی برای جابه‌جایی کالا از کشورهای اروپایی بود و این مسیر پرتردد، درآمد خوبی را متوجه بازرگانان اروپایی می‌کرد (اوبن، ۱۳۶۲: ۱۳۵) دولت روسیه بعد از تکمیل کردن راه‌های شوسه قفقاز و راه‌آهن تفلیس، تصمیم گرفت تا تجارت راه طرابوزان را از آن خود کند. در شورای سلطنتی روسیه، بعضی از اقتصاددانان معتقد بودند که اگر بر روی کالاهایی که به قفقاز وارد و از آنجا راهی ایران و سایر کشورها می‌شوند، از همان دروازه ورودی قفقاز گمرک قرار داده شود و مالیات بر آن

کالاها بسته شود، هم دولت روسیه درآمد زیادی از این راه خواهد داشت و هم تجارت انواع کالا در منطقه و ایران در اختیار بازرگانان روس قرار خواهد گرفت. ایرمولف نایب السلطنه روسیه و نسلرود وزیر امور خارجه روسیه از منتقدین چنین تصمیمی بودند. این تصمیم از سال ۱۲۴۶ تا ۱۲۶۲ هـ.ق/۱۸۳۱ تا ۱۸۴۶ م، عملیاتی شد و کالاهای اروپایی که از قفقاز می‌گذشت به دولت روسیه هزینه گمرک پرداخت می‌کردند. این سیاست باعث تقلیل ورود کالاهای اروپایی به ایران شد و ضررهای زیادی به تجار ایرانی وارد کرد. انتقادات بعضی از سیاستمداران باعث آزادی مجدد تجارت و برداشتن محدودیت‌های گمرکی شد ولی نتیجه آن ورود کالاهای زیادی از اروپا به ایران و آسیای میانه بود که باعث می‌شد روس‌ها به نفع شرکت‌های اروپایی دیگر بازار شمال ایران را از دست بدهند. ارزش کل کالاهایی که در زمان آزادی ترانزیت وارد ایران شد، ۷/۸ میلیون روبل در مقابل کالاهای روسیه به ارزش ۳/۹ میلیون روبل بود. این آمار نشان می‌داد با آزادی مسیرهای حمل و نقل، اروپائیان دو برابر روسیه به ایران کالا وارد کرده‌اند. وزارت دارائی روسیه مجدد از سال ۱۳۰۰ هـ.ق/۱۸۸۳ م، قوانین سخت گمرکی بر روی کالاهای وارداتی را برقرار کرد. (Baddeley,

1921: 78)

این قوانین نه تنها باعث رونق راه طرابوزان نشد، بلکه تجار اروپایی راه تنگه سوئز به خلیج فارس و راه بغداد به کرمانشاه و همدان را برای دور زدن گمرک روسیه در پیش گرفتند که نتیجه آن تقویت نفوذ بازرگانی انگلیسی‌ها در جنوب و غرب ایران بود. روسیه تدابیر جدیدتری برای راه‌های منتهی به ایران در نظر گرفت. روس‌ها از ورود قاچاق کالاها به دریای خزر جلوگیری کردند، جایزه صادرات برقرار کردند و راه‌های شوسه منتهی به شمال ایران و راه آهن منتهی به آسیای میانه را تکمیل کردند. مجموع این عوامل باعث ارزانتر شدن هزینه حمل و نقل و استقبال بازرگانان روسی از این شرایط شد. نقشه‌های روسیه برای تجارت در شمال ایران به نوبه خود پاسخ داد و روس‌ها توانستند نفوذ اقتصادی و تجاری خود در سواحل ایران و خراسان را به چندین برابر نسبت به سال‌های قبل برسانند. از طرفی صادرات کالاهای روسی به شمال ایران افزایش چشمگیری پیدا کرد. روس‌ها نقشه‌های درازمدتی برای نفوذ سیاسی و اقتصادی خود در ایران با تکیه بر راه‌سازی داشتند و از آنجایی که روس‌ها نفوذ اقتصادی را بر پایه نفوذ سیاسی برنامه‌ریزی کرده بودند، سیاست آنها در حال نزدیک شدن به واقعیت بود. روس‌ها قصد داشتند با نفوذ در خراسان این ایالت را به عنوان جایگاهی برای ورود به شمال افغانستان و ضربه زدن به هند قرار دهند. (کرزن،

۱۳۶۲، ج ۱: ۱۰۷)

از نظر سیاسی، مخالفت با امتیاز رویترا، اولین واکنش جدی سیاسی دولت روسیه به راه‌سازی انگلیسی‌ها در ایران بود. آنها به شدت از مسیر راه‌سازی رویترا که قرار بود دریای خزر را به خلیج فارس پیوند دهد ناراضی بودند. روسیه در قبال این امتیاز، بر سر دو راهی قرار داشت. از نظر تجاری، صنعتگران و تجار روسیه می‌خواستند تا هزینه حمل و نقل به ایران ارزان شود و از طرف

دیگر دولت روسیه می‌ترسید با ایجاد راه و پیوند دریای خزر به خلیج فارس، رقبای خارجی همچون انگلستان و آلمان، کالاهای ارزانتر و مرغوبتر خود را روانه بازار ایران و قفقاز و حتی خود روسیه کنند و این ضربه سختی برای دولت روسیه بود که از نظر صنایع ضعیفتر از رقبای خود بود. از نظر سیاسی و نظامی نیز راه می‌توانست دسترسی رقبای او را به خاک روسیه آسانتر کند. پس روس‌ها متقاعد شدند تا زمانی که به قدری قدرت ندارند که بتوانند نفوذ خود را در ایران به نحوی گسترش دهند که از همان خلیج فارس نگذارند مشکلی برای منافع روسیه ایجاد شود، دست به ایجاد راه نزنند. به همین دلیل سیاست روس‌ها در ایران و در شمال ترکیه، بر عدم ایجاد راه متمرکز شد. (فرچلینگ، ۱۳۶۲: ۲۸۰-۲۷۹)

روسیه از طرفی دیگر به ایران فشار می‌آوردند که هر گونه تاسیس راهی که منافع تجاری و سیاسی روسیه را در منطقه مخصوصاً در قفقاز و آسیای میانه به خطر بیندازد، وتو می‌کنند و جلوی آن را خواهند گرفت. آنها اعتقاد داشتند تاسیس راه چه از جانب دولت ایران باشد و چه به وسیله کشوری خارجی، باید در تعارض با منافع روسیه نباشد و ایران در مورد راه باید صرفاً به روسیه متکی باشد و سرمایه‌های غیر روسی مخصوصاً انگلیسی باعث دخالت آنها در امور ایران خواهد شد. ایران نیز از تحرکات روسیه می‌ترسید اما سعی می‌کرد توازن دیپلماتیک را بین خواسته‌های روس و انگلیس و منافع کشور حفظ کند. ناصرالدین‌شاه در مورد قرارداد رویتر به سپهسالار نوشت: «منفعت این کار را درست فهمیده‌ام. سفارت روس هر قدر می‌خواهد دلخور باشد بشود. چه حقی دارد. البته قدرت این کمپانی از کنار بحر خزر و رشت الی دریای فارس بهیچ وجه ضرری برای روس‌ها ندارد. اما برای ایران انشالله خوب است و خوب باشد». (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۴۷)

روس‌ها که امتیاز رویتر را حمله متقابل انگلستان به سیاست‌های راه‌سازی خود در آسیای میانه و قفقاز می‌دانستند، با دیپلماتهای خود سعی کردند محافل مالی اروپا را نسبت به سرمایه‌گذاری در این امتیاز دلسرد کنند و برخورد سردی با شاه ایران در اولین سفر اروپایی‌اش داشتند. لغو امتیاز رویتر به صورت موقت بر این مباحث خاتمه داد ولی روس‌ها که بر اهمیت راه در ایران واقف بودند و به درستی تشخیص داده بودند انگلیسی‌ها نیز در پی گرفتن امتیازات راه‌سازی هستند، در عرصه راه‌سازی بیشتر فعال شدند.

بعد از ملغی شدن قرارداد رویتر، در سال ۱۲۹۱ هـ.ق/۱۸۷۴ م، روس‌ها تصمیم به مقابله با انگلیسی‌ها گرفتند و از آنجا که از باز شدن راه‌های قفقاز و دریای خزر به روی کالاهای غیر روسی می‌ترسیدند، تصمیم گرفتند مسیری را انتخاب کنند تا برای آنها زیانی نداشته باشد. به همین دلیل مسیر جلفا به تبریز را انتخاب کردند و ژنرال فالکن هاگن را به ایران فرستادند. آنها خواهان کشیدن راه‌آهنی از ارس به تبریز بودند دقیق همان مسیری که در مورد راه شوسه آن نیز مباحث زیادی مطرح شد و بعدها روس‌ها آن را شوسه کردند. روس‌ها با حمایت صدراعظم خود، برای

ضمانت اجرای این امتیاز خواهان وثیقه گذاشتن گمرک تبریز و ضمانت منافع سود شرکت در ایران بود. از اینجا مبحث راه‌سازی وارد درگیریهای سیاسی شد و از جنبه اقتصادی‌اش خارج شد. قرارداد رویتز زمانی امضاء شد که ترقی خواهان به دنبال ترقی کشور در تمام ابعاد بودند ولی وقتی این قرارداد ملغی شد و دولتهای انگلیس و روس در آن مداخله کردند، دولت ایران هوشیارتر شد و ملاحظات اقتصادی جای خود را به احساس ناامنی سیاسی داد. حال دولت ایران در مورد پیشنهاد فالکن هاگن پخته‌تر عمل کرد.

ناصرالدین‌شاه در نامه‌ای در مورد مفاد پیشنهادی هاگن نوشت: «اگر بعضی ایرادات و مشکلات به نظر بیاید و بگوییم این نیست که بخواهیم راه‌آهن ساخته نشود یا خدا نکرده ازین امر نافع عمده دولت ایران را بخواهیم بی بهره کنیم [...] اما دولت ایران برای یک منفعت راه‌آهن نمی‌تواند خود را به مشکلات دیگر بیندازد. راه‌آهن در صورتی خوب است که دولت ایران در شرایط آن تحمل بار گران نکرده باشد [.....]. دولت ایران راه‌آهن لازم دارد اما با شروطی که مفید حالت حالیه ایران باشد و طوری نباشد که ضرر قبول شروط هزار مرتبه بیشتر از نفع آن باشد». (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۷۵، ۳۷۳)

در قرارداد هاگن، امیرنظام گروسی و مستشارالدوله به عنوان ناظرین اقتصادی و مفاد آن از طرف دولت تعیین شدند. میرزا حسین‌خان سپهسالار نیز به عنوان ناظر سیاسی و دیپلماسی، بر اوضاع نظارت می‌کرد. طرح اولی که روس‌ها آماده کرده بودند مورد پذیرش شاه و سپهسالار قرار نگرفت زیرا ضمانت اجرایی آن برای دولت غیرممکن بود. سیاست سپهسالار در قبال هاگن گذراندن وقت بود. او با تیز هوشی قرارداد رویتز را پیش کشید زیرا در این قرار داد اعلام شده بود تا وقتی قرارداد پابرجاست، به هیچ شرکت و دولتی حق اجازه ساخت راه در ایران داده نشود. در حقیقت دولت ایران با بازی سیاسی سعی کرد با توجه به قوانین بین‌المللی پیشنهاد روس‌ها را راکد نگاه دارد. از طرف دیگر وثیقه تبریز و ضمانت سود شرکت روسی نیز از جانب ایران رد شد. انگلیسی‌ها نیز به صورت محرمانه با دربار ایران ارتباط برقرار کردند و از شاه خواستند زیر بار واگذاری چنین امتیازی نرود. (صفائی، ۱۳۵۳: ۶۵)

در طرح قرارداد دوم، ضمانت اجرایی با اصرار ایران حذف شد ولی دولت روسیه آن را قبول نکرد. مفاد این قرارداد به قدری از طرف ایران پخته شده بود که همه جوانب آن را در نظر گرفته بودند. این نشان می‌دهد سپهسالار و مستشارالدوله به خوبی بر قوانین بین‌المللی و شیوه‌های سیاسی و دیپلماسی آگاه بودند. وقتی این قرارداد با قراردادهای دیگر که در آینده امضاء شد مقایسه می‌شود کیفیت آن بیش از پیش معلوم می‌شود. قرارداد هاگن در نهایت امضاء نشد و از طرف دولت روسیه دیگر پیگیری نگردید. رویدادهایی که پیرامون این قرارداد راه اتفاق افتاد نشان داد دستگاه سیاسی دولت قاجار تا چه حد در بازی دیپلماسی با روسیه موفق بود و با ابزار دیپلماسی توانست روس‌ها را از این امتیازنامه دور نگاه دارد.

از اوایل قرن چهاردهم هجری قمری، تفکر جدیدی در بین سیاستمداران انگلیسی و روسی به وجود آمد که اقتصاد و سیاست و حتی سیاست‌های راه‌سازی را در ایران به شدت تحت تاثیر خود قرار داد. این تفکر در حقیقت خواهان نزدیکی روس و انگلیس در مناطق درگیری و بازی برد برد بود. سفیر جدید انگلستان در ایران یعنی سرهنری دراموند ولف، یکی از طراحان این نظر بود. با توجه به نامه‌های سری و محرمانه که انگلیسی‌های آشنا به امور ایران در این زمان در اختیار وزارت امور خارجه انگلستان قرار می‌دادند بر این نکته تاکید می‌کردند که باید برای نفوذ هرچه بیشتر در خاک ایران، با روس‌ها به توافق رسید. در این نامه‌ها تاکید شده بود ایران دیپلماسی اختلاف انداختن بین روس و انگلیس را در پیش گرفته است و این به هیچ کدام از دو دولت روس و انگلیس اجازه نمی‌دهد آزادانه اهداف خود را پیش ببرند. ولف اعتقاد داشت باید ابتدا با روس‌ها به توافق رسید و اگر این فکر عملی نشد، در برابر هر امتیاز روس‌ها باید انگلستان نیز تقاضای امتیاز بکند تا بدین ترتیب دولت روسیه را پای میز مذاکره کشاند. (Brockway , 1941: 102-134)

روس‌ها در سال ۱۳۰۴هـ.ق/۱۸۸۷م، سفیری جدید تحت عنوان پرنس نیکلا دالگورکی را به ایران فرستادند. سیاست‌های این سفیر با سیاست‌های ولف همخوانی نداشت به همین دلیل تقابل آنها به زودی بروز کرد. وقتی ولف بعد از مذاکراتی با سفیر روسیه متوجه شد روس‌ها آمادگی همکاری در مورد ایران را ندارند، سیاست مقابله را در پیش گرفت. ولف سه قدم اساسی برداشت. ابتدا شاه قاجار را تشویق کرد فرمانی برای آزادی اجتماعی صادر کند. دومین اقدام ولف اجازه کشتی رانی در کارون بود. انگلیسی‌ها چندین سال بود که به فکر کسب چنین امتیازی بودند ولی شاه قاجار در مقابل آن ایستادگی می‌کرد. فرمانی که از سوی شاه صادر شد با مشورت ولف بسیار زیرکانه بود زیرا در این امتیاز نامی از انگلیس برده نشده بود و آزادی کشتی رانی در قسمت سفلی رود علیا برای تمام کشورهای جهان آزاد اعلام شده بود. از آنجایی که انگلیسی‌ها تسلط کامل نظامی و تجاری بر دهانه ورودی کارون و خلیج فارس داشتند و نظارت دقیقی بر کشتی‌های ورودی و خروجی از کارون را داشتند، در حقیقت صاحب این امتیاز بودند. روس‌ها نیز این را به خوبی می‌دانستند و سیاستمداران روسیه اعتقاد پیدا کرده بودند، آزادی کشتی رانی انگلیسی‌ها در کارون، به معنای نفوذ قاطع آنها در مرکز و تهران است. (Ainsworth, 1890: 72-84) سومین اقدام ولف، تشویق رویتر به مطرح کردن خسارت قبلی خود در قبال یک طرفه باطل شدن قراردادش بود. ولف در حقیقت قصد داشت ایران را تحت فشار قرار دهد. این سیاست او نیز به نتیجه رسید و ایران در قبال امتیاز ابطال شده رویتر و جبران خسارت ناشی از آن، امتیاز تاسیس بانک را به رویتر داد. نکته جالب در برنامه انگلیسی‌ها در گرفتن چنین امتیازی بود. (شاهدی، ۱۳۸۱: ۷۳-۸۱) تاسیس بانک مقدمه فعالیت وسیع اقتصادی در ایران بود که یکی از ابعاد آن راهسازی بود. تا بانکی تاسیس نمی‌شد و ساختار اقتصادی ایران با توجه به بانکداری منظم نمی

شد، سرمایه داران علاقه‌ای به سرمایه گذاری در ساخت راه نشان نمی‌دادند زیرا در دنیای قرن نوزدهم معمول بود که نظام سرمایه داری، بانک را به عنوان مرجع ضمانت سرمایه خود می‌دانستند. امتیاز بانک شاهنشاهی در سال ۱۳۰۶هـ.ق/۱۸۸۹م، از طرف ناصرالدین‌شاه صادر شد و بدین ترتیب مانعی جدی برای توسعه راه‌سازی در ایران برداشته شد.

روس‌ها بعد از اقدامات ولف که رویتر را پیش کشیده بود، امتیاز مسیو بواسال را مطرح کردند که لازار پولیاکف آن را خریده بود. پولیاکف تیمی از سرمایه داران برجسته همچون اوسی پف، ترتیاکف (**Tertiakov**)، بارون کوروف (**Korff**)، خومیاکف (**Khomiakov**)، بوریس، لئو رافالویچ (**Leo Raffalovich**) و فن هوبنت (**Hubbenet**) (وزیر ارتباطات روسیه را برای سرمایه‌گذاری در راه ایران تشویق و راضی کرده بود و منتظر مذاکرات دالگورکی و شاه قاجار بودند تا سیاست‌های راه‌سازی خود را هماهنگ با سیاست‌های روسیه پیش ببرند. روس‌ها در شرایطی نبودند که بتوانند در ایران راه بسازند و از طرف دیگر دوست نداشتند در امتیاز راه‌سازی از رقبای خود عقب بمانند. نظامیان روسیه خواهان به تعویق افتادن هر گونه ساخت راهی بودند و به مسکو فشار وارد می‌کردند تا آرامشی در صحنه ایجاد کند تا شرایط ایجاد راه را با توجه به تحولات جدید در ایران و منطقه تحلیل و سپس نسبت به ساخت هر گونه راهی تصمیم‌گیری کنند. از طرف دیگر، روس‌ها هزینه‌های گزافی بابت جنگ‌های پی در پی با عثمانی پرداخته بودند و کشمکش‌های آنان با روسیه، شرایط دشواری را برای آنها در عرصه بین‌المللی ایجاد کرده بود. به همین دلیل دالگورکی در سال ۱۳۰۶هـ.ق/۱۸۸۹م، در یک قرارداد سری، شاه قاجار را راضی کرد تا پنج سال به هیچ دولتی حق امتیاز ساخت راه‌آهن ندهد. (**Lamsdorf, 1926:151**) روس‌ها برای اینکه مطمئن شوند شاه قاجار بر روی تعهد خود خواهد ماند، با انگلیسی‌ها نیز مذاکره کردند و آنها نیز قبول کردند در ایران تا ده سال راه‌آهنی ساخته نشود. بنابراین روس‌ها از ناصرالدین‌شاه تضمین کتبی گرفتند که برای مدت ده سال یعنی از سال ۱۳۰۸ – ۱۳۱۸هـ.ق/۱۸۹۰ – ۱۹۰۰م، هیچ راه‌آهنی در ایران ساخته نشود (**Greaves, 1959: 181**). وقتی در دوره مظفرالدین‌شاه، این تاریخ در حال به پایان رسیدن بود، روس‌ها تقاضا کردن در ازای وامی که قرار بود به ایران پرداخت شود، این مدت برای ده سال دیگر یعنی تا سال ۱۳۲۸هـ.ق/۱۹۱۰م، تمدید شود. در این اثنا در سال ۱۳۰۵هـ.ق/۱۸۸۸م، گروهی از بازرگانان و تجار روسیه که قصد ساخت راهی از دریای خزر به خلیج فارس را داشتند، سرمایه‌ای بالغ بر ۳۰۰ میلیون فرانک جمع‌آوری کردند ولی وزارت امور خارجه روسیه از طرح آنها جلوگیری کرد. (فرچلینگ، ۱۳۶۲: ۲۸۰)

در سال ۱۳۰۷هـ.ق/۱۸۹۰م، جلسه شورای وزیران روسیه برای بررسی راه‌سازی در ایران تشکیل شد. در بین حضار سرمایه‌داران خواهان ساخت راه بودند و قول دادند که تمام هزینه چنین راهی را فراهم کنند. بنابراین مشکل مالی در میان نبود ولی نظامیان از ترس تسلط انگلیسی‌ها بر دریای خزر و قفقاز از این راه، مخالف ساخت راهی سراسری در ایران بودند که دالگورکی پیشنهاد داده

بود. در نهایت شورا چنین استدلال کرد که روسیه فعلاً در حال ساخت راه آهن سیبری است و آن برای دولت روسیه ارزش بیشتری دارد. در ضمن راه سراسری به نفع روسیه نیست چون انگلیسی‌ها در جنوب قدرت زیادی دارند و نمی‌توان راه را به سمت آنها کشید. زیرا به همان مقدار که ممکن است با این راه نفوذ روسیه در جنوب بیشتر شود، احتمال دارد نفوذ انگلیس در شمال افزایش یابد. شورا درباره بُعد اقتصادی راه نیز بحث کرد. از نظر آنها راه آهن سراسری ارزش بالای اقتصادی برای دولت روسیه به دنبال خواهد داشت و اگر کمی بنادر شمالی ایران اصلاح شود و راهی شوسه از رشت به تهران و راهی از جلفا به تبریز ساخته شود، روسیه سود زیادی خواهد کرد. راه آهن نیز به زعم آنها هزینه، ریسک سیاسی و وقت زیادی برای ساختن داشت بنابراین تصمیم گرفته شد که سفیر روسیه در تهران با شاه قاجار برای تاسیس راهی شوسه مذاکره شود. (انتتر، ۱۳۶۹: ۷۵-۷۱)

آنچه مشخص است این است که تمرکز روسیه بعد از گرفتن امتیاز کشتی رانی رود کارون توسط انگلیسی‌ها و توافق‌های آنها با انگلیس برای نساختن راه آهن در ایران، به سمت راه شوسه تغییر پیدا کرد. دیپلمات‌های روسی همین سیاست را در پیش گرفتند. هدف اول آنها بر طبق مذاکرات شورای سلطنتی، رسیدگی به بنادر شمالی ایران و ترمیم اسکله‌ها برای ورود کشتی‌های تجاری و نظامی روسیه بود. دولت قاجار در متروک نگاه داشتن این سواحل از ترس غلبه نظامی روسیه از دوره محمدشاه مصمم بود و ناصرالدین‌شاه در این امر بسیار دقت می‌کرد و از هر گونه ساخت و ساز و یا لایروبی بنادر شمال ایران جلوگیری می‌کرد. بنادر انزلی و مشهدسر (بابلسر کنونی) از نقاطی بودند که دروازه ورودی کالاها و مسافران به داخل ایران محسوب می‌شدند ولی این بنادر از هر گونه امکانات برای جابه‌جایی کالا و مسافر محروم بودند و به علت جلوگیری دولت قاجار برای لایروبی دهانه این بنادر، کشتی‌های بزرگ نمی‌توانستند به آنها نزدیک شوند زیرا امکان در گل نشستن آنها وجود داشت. (دارسی تاد، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۶؛ فریزر، ۱۳۶۴: ۱۷۰-۱۶۹) روس‌ها با فراخواندن دالگورکی از تهران و انتخاب مسیو دو بوتزوف که سیاستمداری کهنه کار بود، او را برای اجرای طرح‌های جدید از جمله راه‌سازی به ایران فرستادند. روزنامه اختر در ضمن بررسی پیشینه بوتزوف، یکی از اقدامات سریع او را تاسیس راه در شمال کشور می‌داند. (اختر، س ۱۶، ش ۳۸: ۵)

تاسیس بانک استقراضی روسی و راه‌سازی شوسه

روس‌ها مانند انگلیسی‌ها پی بردند برای توسعه سرمایه گذاری در بخش‌های مختلف و پیوند مراکز اقتصادی، تجاری و سیاسی در ایران، باید بانک تشکیل دهند. بیش از این در مذاکرات مختلف در مورد بانک سخنی با ایرانیان زده نشده بود ولی وقتی بوتزوف به ایران آمد، سیاست‌های اقتصادی و سیاسی روس‌ها وارد مرحله جدیدی شد و در محافل روسیه حرف از ساخت بانک در ایران مطرح

شد. (اختر، س ۱۶، ش ۳۸: ۴-۵) لازار پولیاکف به همراه شریکش رافائیلوویچ، که یکی از علاقه‌مندان به سرمایه‌گذاری در ایران در حوزه‌های مختلف به خصوص راه‌سازی بودند، با پشتیبانی بوتزوف، برای تاسیس بانک، با دولت قاجار وارد مذاکره شدند. این حوادث در آستانه سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۳۰۶هـ.ق/۱۸۸۸م) اتفاق افتاد و از اسناد چنین بر می‌آید که دولت قاجار دیگر آن سختگیری‌های دهه‌های اول را از خود نشان نمی‌داد و با واگذاری امتیازات متنوع اقتصادی به روس‌ها و انگلیسی‌ها مخالفت نمی‌کرد. (سند، ش ۵)

قاجارها امتیاز بانک شاهنشاهی را در سال ۱۳۰۶هـ.ق/۱۸۸۸م به انگلیسی‌ها داده بودند و در مورد امتیاز بانک شاهنشاهی مخالفتی از سوی روس‌ها انجام نشد. امین السلطان در نامه‌ای به علاءالملک سفیر وقت ایران در سن پترزبورگ، مسائلی را مطرح کرد که سیاست‌های قاجار را به روشنی بیان می‌کند. در این نامه آمده است: «... واضح است که در این دفعه در خاک روسیه از دفعات سابق بیشتر و بهتر به وجود همایون خوش خواهد گذشت. اظهارات پرنس دالغوروکی هم در باب راه‌آهن و آزادی رودخانه‌ها و مرداب انزلی و راه شوسه انزلی و غیره چون از طرف اعلیحضرت امپراطور بود قبول شد. اطلاع داشته باشید و اگر در آنجا اظهاری بکنند بگوئید که پذیرفته شده است و یقین دارم که اولیای دولت روس قدر این موافقت‌های همایونی را خوب خواهند دانست». (طباطبایی، ۱۳۴۷: ۱۷۶-۱۷۵) پولیاکف در نهایت در حین سفر شاه به فرنگستان بود که نظر او را جلب کرد و توانست در سال ۱۳۰۷هـ.ق/۱۸۹۰م، امتیاز تاسیس بانک استقراضی را بگیرد. دولت قاجار برای جلوگیری از درگیری این بانک با بانک شاهنشاهی، ابتدا نام بانک بر آن نگذاشت و آن را «انجمن استقراض ایران» نامگذاری کرد ولی بعد از دو سال با تقاضای روس‌ها، نام آن را به بانک استقراضی تغییر داد. (شاهدی، ۱۳۸۱: ۸۱، ۷۲)

تاسیس بانک، برنامه‌های نفوذ اقتصادی روس‌ها در ایران را تسهیل نمود. حال که سرمایه‌داران روسی به راحتی می‌توانستند در لوای بانک سیاست‌های اقتصادی و سیاسی خود را پیش ببرند، در سال ۱۳۰۸هـ.ق/۱۸۹۱م، پولیاکف و شرکایش، شرکتی تحت عنوان «شرکت بیمه و حمل و نقل» (**Compagnie d'Assurance et de transports**) به وجود آوردند. شاه قاجار به این شرکت اجازه داد به مدت هفتاد و پنج سال، حق انحصاری تمام حمل و نقل ایران را در دست داشته باشد. (سند، ش ۱۴: برگ ۱۲-۱) کار این شرکت، انحصار حمل و نقل و بیمه بود و اکثر سرمایه‌داران آن را روس‌ها تشکیل می‌دادند. به سرعت این شرکت شعبات مختلفی در سراسر ایران ایجاد کرد و با شرکت‌های روسی دیگر از جمله شرکت «قفقاز و مرکوری»، «شرکت جمعیت حمل و نقل بیمه روسیه»، «شرکت خاوری انبارهای کالا» و «شرکت بیمه و حمل و نقل کالا با پرداخت وام» قراردادی امضاء کرد که پیرو آن، به این شرکت‌ها اجازه داده می‌شد زیر نظر شرکت بیمه و حمل و نقل ایران، به کارهای مربوط به حمل و نقل و بیمه بپردازند. بدین ترتیب انحصار وسایل ارتباطی در ایران را که مستقیماً به مسائل تجاری مربوط می‌شد، به کنترل خود درآورد.

(لینتن، ۱۳۶۷: ۹۹) این امتیاز، برای روس‌ها نه تنها در شمال کشور بلکه در سراسر ایران مزایایی از جمله در ساختمان‌های راه‌سازی به دنبال داشت و روس‌ها توانستند به واسطه آن، حق قانونی گسترش نفوذ بازرگانی و اقتصادی و نفوذ سیاسی را در بخش اعظمی از شمال و غرب و مرکز ایران به دست بیاورند.

شرکت بلافاصله در مورد گرفتن امتیاز راه‌سازی نیز با دولت قاجار وارد مذاکره شد. روس‌ها از مدت‌ها برنامه‌های زیادی در مورد راه‌های شمال ایران در سر داشتند و اکنون بهترین موقعیت برای عملی کردن این برنامه‌ها بود. از آنجایی که آنها و انگلیسی‌ها توافق کرده بودند در ایران راه‌آهن نسازند، مذاکرات بر روی جاده شوسه متمرکز شد. راه شوسه به همان اندازه راه‌آهن برای روس‌ها در ایران منافع می‌توانست به دنبال داشته باشد و هزینه کمتری نیز داشت و بسیار سریع‌تر ساخته می‌شد. از طرفی دیگر، حساسیت‌های بین‌المللی بر روی ساخت جاده شوسه بسیار کمتر از راه‌آهن بود. انتخاب مسیر راه‌سازی در شمال ایران، به وسیله امور دارایی و اداره ارتباطات روسیه برنامه‌ریزی شده بود به همین دلیل روس‌ها تصمیم گرفتند از انزلی جاده‌ای به قزوین بسازند و از آنجا این راه را به مرکز و غرب ایران توسعه دهند. در این زمان، این راه بهترین، مفیدترین و تجاری‌ترین مسیر می‌توانست باشد. (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۸)

بعد از مذاکراتی طبق یک قرارداد چهارده فصلی، در سال ۱۳۱۰هـ.ق/۱۸۹۳م، امتیاز راه شوسه از انزلی به قزوین به شرکت روسی بیمه و حمل و نقل داده شد (سند، ش ۱۷، برگ ۵-۱؛ اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶: ۱۰۱۰). روس‌ها بلافاصله عملیات ساخت راه را شروع کردند. تامین مالی این پروژه، با پشتیبانی بانک استقراضی انجام گرفت. این بانک به عنوان بازوی قدرتمند مالی دستگاه سیاسی و اقتصادی روس‌ها، اهمیت خود را به وضوح نشان داد. قسمت اول راه انزلی به قزوین در حدود سه میلیون روبل هزینه برداشت که یک میلیون آن را در روسیه تامین کردند. وزارت دارائی روسیه قبول کرد یک میلیون روبل دیگر پرداخت کند به شرطی که بخش خصوصی هفتصد هزار روبل پرداخت کند. شرکت راه انزلی در ادامه در طی سال‌های ۱۳۱۳هـ.ق/۱۸۹۵م و ۱۳۱۵هـ.ق/۱۸۹۷م، امتیاز ساخت ادامه این راه را از قزوین به همدان و از قزوین به تهران نیز به دست آورد. بدین ترتیب نقشه روس‌ها نتیجه داد و آنها با یک راه ارتباطی به پایتخت ایران دسترسی پیدا کرده بودند. (سند، ش ۸)

روس‌ها در راه‌سازی ایران از نظر فنی دو مشکل عمده داشتند. مشکل اول کیفیت راه‌های ارتباطی و مشکل دوم بنادر نابسامان و باتلاقی ایران بود. در مورد راه‌های ارتباطی همانطور که ذکر شد روس‌ها توانستند امتیاز راه انزلی به قزوین و همدان و تهران را بگیرند و در چند سال بعد امتیازات راه‌سازی شوسه دیگر را نیز دریافت کردند که در ادامه خواهد آمد. اما در مورد بنادر ایران باید گفت که سه بندر آستارا، انزلی و بابلسر از بنادری بودند که امکان جابه‌جایی کالا و

مسافر را داشتند ولی با سیاست‌های دولت قاجار، این بنادر به طرز نامطلوبی اداره می‌شدند با این تفکر که مبادا کشتی‌های جنگی بتوانند در آنها پهلو بگیرند. (حسام السلطنه، ۱۳۴۹: ۴۵-۴۴؛ فوروکاوا، ۱۳۸۴: ۱۴۰) راه‌سازی در شمال ایران، بدون مرتب کردن اوضاع بنادر شمالی ایران بی‌معنا و ناکارآمد بود. دولت روسیه از شرکت‌های حمل و نقل دریایی در دریای خزر همچون شرکت‌های قفقاز و مرکوری حمایت می‌کرد ولی به علت مشکلات بارگیری و انبارداری در بنادر ایران، صرفه اقتصادی چندانی برای این شرکت‌ها وجود نداشت و مدت زمان تحویل کالاها از بنادر روسیه تا بنادر ایران از شش ماه تا یکسال زمان می‌برد. در کنفرانس سال ۱۳۰۷هـ.ق/۱۸۹۰م، یکی از پیشنهادهایی که مورد بحث و موافقت قرار گرفت، بحث توسعه بنادر ایرانی دریای خزر بود. روس‌ها ابتدا بندر انزلی را به عنوان اولین بندر برای اصلاحات زیرساختی انتخاب کردند و در گفتگوهای خود با دولت ناصرالدین‌شاه، فشار آوردند تا بتوانند امتیاز حق لایروبی بندر انزلی و ساخت اسکله در آنجا را به دست بیاورند. (سند، ش ۷) شاه قاجار این امتیاز را قبول نکرد ولی در فصل چهاردهم قرار داد راه انزلی، قول داد به زودی این امتیاز را در قالب قراردادی جداگانه به روس‌ها بدهد. این قول به زودی عملی شد و در همان سال ۱۳۱۳هـ.ق/۱۸۹۵م، در سندی تک برگی تحت عنوان «حق تنقیه مرداب انزلی»، شاه قاجار به شرکت بیمه و حمل و نقل اجازه داد به لایروبی بندر انزلی دست بزنند، سد شکن ایجاد کنند، فانوس دریایی در آنجا نصب کنند و قایق‌های تجاری به رفت و آمد به بندر بپردازند. (سند، ش ۱۵) روس‌ها از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۱هـ.ق/۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳م، حدود یک میلیون و سیصد هزار روبل برای توسعه انزلی هزینه کردند و سدشکن‌هایی در انزلی ایجاد کردند و بخشی از دهانه مرداب انزلی را پاک‌سازی نمودند. پس از ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۱۳هـ.ق/۱۸۹۶م، و آشفتگی سیاسی و اقتصادی ایران، روس‌ها که سیاست‌های فشار روزافزون بر ایران را مفید نمی‌دانستند، با توجه به تجربیات بین‌المللی خود به این نتیجه رسیدند بهترین راه ممکن برای روابط با ایران، ضعیف کردن این کشور از لحاظ سیاسی و گماشتن سلطانی ضعیف و سرسپرده روسیه است. این سرسپردگی نیز با اعطای امتیازات اقتصادی کوچک و پرداخت وام و حمایت‌های ظاهری از شاه امکان‌پذیر می‌شد. در عوض آنها می‌توانستند بدون اینکه تحت فشار جهانی قرار گیرند، سیاست‌های استعماری و اقتصادی خود را در ایران پیش ببرند و رقبای خود را از گود خارج کنند بدون آنکه حساسیت خاصی در برابر ملیون ایرانی و یا خارجی‌ها ایجاد کنند. (Chiol, 1903: 118-137) روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه که در تبریز سالیان سال زیر سایه قدرت روسیه بزرگ شده بود، روس‌ها را آسوده می‌کرد. با توجه به این شرایط، بانک استقراضی سیاست‌های خود در مقوله راه‌سازی را عملی‌تر کرد. آنها در طی سالیان گذشته در لوای شرکت بیمه، اهداف راه‌سازی خود را پیش برده بودند و هم‌اکنون زمان آن رسیده بود تا از اوضاع داخلی ایران استفاده و راه‌های شوسه را در منطقه مورد علاقه خود توسعه دهند. در سال ۱۳۱۴هـ.ق/۱۸۹۷م، بانک دولتی سن پترزبورگ سهام بانک پولیاکف را

خرید و وزارت دارائی روسیه کنترل بانک را بر عهده گرفت و این سیاسی شدن بانک را تسریع بخشید. (کولاگینا، ۱۳۵۹: ۱۰۲) قدرت اقتصادی بانک و حمایت همه جانبه روسیه از این بانک باعث شد بانک برای پیشبرد اهداف خود با سرعت بیشتری عمل کند به خصوص در حوزه راه سازی این بانک اقداماتی در طول چند سال انجام داد که روسها حدود پنجاه سال نتوانسته بودند حتی بخشی از آن را عملی کنند. تسلط همه جانبه روسها در دوران مظفرالدین شاه، علل و عوامل مختلفی داشت ولی بدون شک، راه شوسه شمال تاثیر زیادی در هجوم سیاسی و اقتصادی روسها در ایران داشت. تاثیری که با رویدادهای دیگر جهانی همزمان شد و برجسته گردید. حوادثی که روسها را مشتاق به عملیاتی کردن نتایج شورای سال ۱۳۰۷ هـ.ق/۱۸۹۰ م، کرد این بود که انگلستان در آفریقا درگیر جنگ با بوئرها شد، اختلافات بی سابقه‌ای در بین دولت‌های آلمان و روسیه و انگلستان بر سر ایجاد راه آهن بغداد در خاک عثمانی به وجود آمد و لرد کرزن مخالف روسیه، نایب السلطنه هندوستان شد. تمام این اتفاقات نفوذ اقتصادی و تجاری روسیه را به سمت جنبه سیاسی بیشتر سوق داد.

هدف بعدی بانک در امر راه سازی، ساخت راه تبریز به قزوین بود. همان طور که در آغاز بحث ذکر شد، روسها قصد داشتند با اتصال راه طرابوزان به تبریز و راه‌های داخلی ایران و تسلط همه جانبه بر این راه، اقتصاد منطقه غرب قفقاز و شمال غرب ایران تا مرکز ایران را در دست بگیرند. امتیاز راه تبریز به قزوین چندین نوبت بین رجال داخلی ایران و شرکتی بلژیکی خرید و فروخته شده بود بدون آنکه اقدامی عملی در آن صورت بگیرد. (Cwynn, 1929, 47)

وقتی در سال ۱۳۱۷ هـ.ق/۱۹۰۰ م، بحث گرفتن قرضه دیگری مطرح شد و انگلیسی‌ها روی خوشی به آن نشان ندادند، بانک استقراضی با حمایت دربار روسیه، شرایط را برای گرفتن امتیازات جدید مناسب دانست و مبلغ ۲۲/۵ میلیون منات به دربار ایران وام داد. بعد از اعطای این وام، بانک استقراضی از دولت ایران تقاضا کرد تا امتیاز ساخت راه شوسه تبریز به قزوین را به این بانک بدهد. (تیموری، ۱۳۳۲: ۳۵۷؛ کتاب نارنجی، ۱۳۶۷، ج ۱: ۹۲) دولت ایران با این تقاضا موافقت کرد (سند، ش ۹) و بانک این امتیاز را که متعلق به یک کمپانی بلژیکی بود، خریداری کرد و دولت ایران در قراردادی جدید در ذیحجه سال ۱۳۱۹ هـ.ق/۱۹۰۲ م، قراردادی را با بانک به امضاء رساند. (سند، ش ۱۲)

روسها از مدت‌ها قبل با اعزام مهندسین راه سازی خود به تبریز، تمام زوایای کار را بررسی کرده بودند و بعد از امضای قرارداد، به سرعت ساخت راه جدید را آغاز نمودند. این اقدامات نشان از برنامه‌ریزی بلند مدت روسها برای راه‌های شوسه شمال و شمال غرب ایران داشت و تنها منتظر فرصت‌های سیاسی و اقتصادی برای عملی ساختن این طرح‌ها بودند. ساخت راه‌های شمالی کشور باعث تقویت نفوذ اقتصادی و سیاسی روسیه در ایران شد. نگاهی به اقدامات سیاسی روسها در

طی جریان مشروطیت و همچنین نفوذ کالاهای روسیه در اقصی نقاط کشور و کنترل بازارهای اقتصادی ایران توسط روس‌ها، نشان می‌دهد تا چه حد این راه‌ها در تفوق سیاست‌های روسیه در ایران موفقیت آمیز بوده است. کنسولگری‌های انگلستان در جنوب ایران، از راه‌های احداثی روسیه به عنوان برگ برنده آنها در رقابت‌های تجاری یاد می‌کنند به طوری که این نفوذ تا سواحل جنوبی ایران که تجارت آن به طور سنتی در اختیار انگلیسی‌ها قرار داشت، رسیده بود. روس‌ها کالاهایی همچون شمع، نفت، چراغ نفتی، پارچه کشمیر، پارچه نخی، پارچه چیت و پارچه ماهوت، چینی، کاغذ، شیشه، سماور و سینی را از طریق جاده تازه ساخت خود از انزلی به تهران انتقال و از آنجا روانه بازارهای مرکزی و جنوبی ایران می‌کردند. (کمالی، ۱۳۹۰: ش ۲، ۳۳۷؛ ۱۳۹۲: ش ۶، ۱۷۲)

همچنین صادرات ایران به روسیه، در سال‌های ۱۳۱۸-۱۳۱۹هـ.ق/۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م، شانزده میلیون روبل بود ولی این رقم در سال‌های ۱۳۳۰-۱۳۳۱هـ.ق/۱۹۱۲-۱۹۱۳ م، به پنجاه و چهار میلیون روبل افزایش یافت. اگر آمارهای مربوط به افزایش قیمت‌ها و کالاهای ترانزیتی را هم کم کنیم، همچنان آمار صادرات بالا است. بخشی از این افزایش به دلیل راه‌اندازی جاده‌هایی است که روس‌ها ساختند و تجار به مرور عادت به رفت و آمد از آن کردند. (انتنر، ۱۳۶۹: ۱۱۱)

روس‌ها نه تنها توانسته بودند، اقتصاد و سیاست خود را در ایران تقویت کنند، بلکه ورود تعداد زیادی از تبعه روس به ایران برای کار در بخش‌های مختلف اقتصادی به خصوص راه‌سازی، منطقه شمال ایران را تحت تاثیر زبان و فرهنگ و ادب روسی قرار داده بود. تابلوهای راهنما در طول راه شوسه شمال به زبان روسی نوشته شده بود و واحد اندازه‌گیری ورست تعیین شده بود که واحد سنجش طول مسیر در روسیه به شمار می‌رفت. ایجاد کاروانسراها توسط روس‌ها و گماردن نگهبانان روسی نیز باعث تقویت نفوذ روس‌ها در میان اقشار مختلف اجتماعی ایران شده بود. این نفوذ به قدری محسوس بود که نه تنها سیاحانی که از این جاده‌ها عبور می‌کردند به آن اشاره داشتند بلکه رجال سیاست‌مدار ایرانی را نیز به تاسف واداشته بود. (امین الدوله، ۱۳۵۴: ۳۳-۲۹؛ انتنر، ۱۳۶۹: ۹۴)

انگلیسی‌ها و راه‌سازی شوسه

بعد از دوره اکتشافات در اروپا و دور زدن دماغه امیدنیک (Cape of Good Hope) توسط مکتشفین (۸۹۲هـ.ق/۱۴۸۷ م)، اروپاییان توانستند در مشرق زمین نفوذ خود را افزایش و نقاطی را مورد استعمار قرار دهند. یکی از این نقاط هندوستان بود که انگلیسی‌ها بر آن تسلط پیدا کردند و از این تاریخ بسیاری از سیاست‌های انگلستان در شرق بر محور هندوستان متمرکز شد و حتی جریان‌های اقتصادی و سیاسی در ایران نیز تحت تاثیر مستعمره انگلیس قرار گرفت. روس‌ها و فرانسوی‌ها که مدت مدیدی با انگلستان مشکلات اساسی داشتند، با ضربه زدن به انگلستان، منافع آن کشور را مورد حمله قرار دادند. بعد مسافت میان انگلستان تا هندوستان که از طریق دریا انجام

می‌شد انگلیسی‌ها را به وحشت انداخته بود زیرا روس‌ها با نفوذ در آسیای میانه و ایران و فرانسوی‌ها با نزدیک شدن به ایران قصد داشتند هند را تحت تاثیر قرار دهند. پس برای انگلیسی‌ها چاره‌ای جز یافتن راه جدید زمینی که مسافت میان انگلستان و هندوستان را نزدیک کند باقی نمی‌ماند. آنها سعی داشتند با مرتبط کردن دریای مدیترانه به خلیج فارس در حقیقت به این آرزوی خود دست پیدا کنند.

انگلیسی‌ها در عرض چند سال، طرح‌های بزرگ راه شوسه و راه‌آهن را در کشور خود اجرا کردند. (ایودی، ۱۳۷۰: ۲۳۶) بنابراین اقتصاددانان و سیاست‌مداران انگلیسی، برای مستعمرات خود، ساخت راه‌های مختلفی را پیشنهاد کردند. یکی از این راه‌ها حفر کانالی در فلسطین از بندر حیفا به بندر عقبه در دریای سرخ بود. طرح دوم ساخت کانالی میان سوئدییه در خلیج اسکندرون به کنار رود فرات بود. در این میان احیای کانال سوئز به وسیله شخصی فرانسوی به نام فردینان دولیسپس (**Ferdinand Mari. Wicomt Delesseps**) مطرح شد. انگلیسی‌ها به شرط دارا بودن از سهام این کانال با فرانسوی‌ها شریک شدند و کانال سوئز حفر گردید. ولی انگلیسی‌ها به باز بودن کانال سوئز برای مدت طولانی امیدوار نبودند. آنها تحلیل می‌کردند که اگر ملی‌گرایان مصری در کانال سوئز بمبی را منفجر کنند و یا روس‌ها چند کشتی کهنه را آنجا غرق کنند، عملاً تنگه سوئز بسته خواهد شد (خیراندیش و شیپری، ۱۳۹۲: ۴۸-۴۲) و این امر مشکلات عدیده‌ای برای انگلستان به منظور رسیدن به هندوستان از طریق تنگه سوئز به دنبال خواهد داشت. بنابراین انگلیسی‌ها به دنبال راه جدید زمینی گشتند. در همین زمان است که قضیه اتصال اروپا به خلیج فارس به وسیله راه فرات مطرح شد. طرح این بود که از طریق یکی از بنادر مدیترانه راهی به فرات ساخته و از آنجا به یکی از بنادر خلیج فارس (کویت یا بصره یا خرمشهر یا بوشهر) متصل شود. این راه می‌توانست در آینده در مواقع جنگ، برای رساندن قشون به شرق بسیار راحت و به صرفه‌تر باشد و راه انگلستان به هندوستان را از مدت بیست روز به ده روز تقلیل دهد. همچنین قدرت بلامنازع انگلستان بر دریاها باعث می‌شد این دولت در ورودی و خروجی راه یعنی دریای مدیترانه و دریای خلیج فارس، مواظب این راه باشد که به دست دشمنان نیفتد- (**Adelson, 1955:40**)

انگلیسی‌ها بر اهمیت راه فرات کاملاً آگاه بودند و مسائل دفاعی را بر مسائل اقتصادی برای محافظت از مستعمرات خود ترجیح می‌دادند. پیش روی روس‌ها در آسیای میانه و قفقاز نیز بر نگرانی‌ها آنها افزوده بود. روس‌ها از دیرباز به فکر تسلط بر خلیج فارس بودند و از چند طریق می‌توانستند به این آرزو دست یابند:

۱. راه بین قارص (در شرق ترکیه) و دره فرات و عبور از عراق،

۲. راه بین ایروان و عراق از طریق موصل در وادی دجله که بعد از تقاطع با راه اول از بغداد عبور می‌کند،

۳. راه تبریز به شوشتر و خرمشهر و خلیج فارس،

۴. راه تهران به شوشتر از طریق اصفهان و از آنجا به خلیج فارس.

بنابراین تسلط روسیه بر فرات به معنای عقب راندن انگلیسی‌ها از مستعمرات خود در نقاط مختلف از جمله هندوستان بود. انگلیسی‌ها بی‌اندازه به این طرح اهمیت نشان دادند چنانکه در سال ۱۲۴۹هـ.ق/۱۸۳۴م، کمیسیونی برای مطالعه این موضوع تشکیل و ویلیام چهارم پادشاه انگلستان علاقه خود را برای تسهیل در ارتباط انگلستان با هندوستان از طریق راه فرات اعلام کرد. کلنل کاپیتان جنسی (**Colonel Captain Jenji**) از طرف دولت انگلستان مامور بررسی مسیر شد و هنری لینچ به معاونت او گماشته شد. خلاصه گزارش این هیئت این بود که اگر قبایل اطراف رودخانه فرات امنیت را بر هم نزنند و به آنها پول داده شود، راه فرات امن خواهد بود. از لحاظ فنی نیز چند صخره در طول مسیر وجود دارد که به راحتی می‌توان آنها را از میان برداشت. چند سال بعد لینچ با سفر از ارمنستان به خلیج فارس از طریق رود دجله، امتیاز کشتی‌رانی این نقطه را از دولت عثمانی گرفت و شرکت برادران لینچ را تاسیس کرد. (سند، ش ۱).

اما چالش راه‌سازی که حتی زمینه‌های جنگ جهانی اول ۱۳۳۲هـ.ق/۱۹۱۴م را مهیا کرد، بحث ساخت راه آهن و راه شوسه در امپراطوری عثمانی بود. با حضور آلمانها در معادلات بین المللی و تصمیم آنها برای پیوند خط بغداد به خلیج فارس از طریق بصره، امپراطور آلمان به استانبول سفر کرد و در سال ۱۳۲۰هـ.ق/۱۹۰۲م، امتیاز راه آهن بغداد را از سلطان عثمانی گرفت. راه آهن بغداد در نهایت به شکلی که آلمانها می‌خواستند انجام نشد و انگلیسی‌ها موانع جدی بر ایجاد این راه ایجاد کردند. موانعی که در ایران نیز اعمال می‌شد. به این معنا که وقتی طرحی برای راه آهن عثمانی ارائه دادند، طرح آنها شامل اتصال ولایات جنوبی عثمانی به یکدیگر و خلیج فارس بود بی آنکه این راه به مرکز و یا پایتخت عثمانی متصل باشد. و این امر نه از لحاظ اقتصادی و نه از لحاظ سیاسی به نفع عثمانی نبود و دربار عالی آن را قبول نکرد. هدف انگلستان این بود که در منطقه جنوب قدرت بلامنازع سیاسی و تجاری باشد و با در اختیار گرفتن قبایل قدرتمند جنوب امپراطوری عثمانی، هر وقت بخواهد آنان را به عنوان قدرتی در مقابل ترکان علم کند. انگلیسی‌ها در مستعمرات خود، با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی، تصمیمات راه‌سازی متفاوتی اخذ می‌کردند. در هندوستان که بخش اعظمی از آن زیر نظر نیروهای انگلیسی بود، آنها سیاست توسعه راه شوسه و راه آهن را برای مقاصد نظامی و افزایش تجارت در پیش گرفتند که نتیجه آن ادغام بازارها و افزایش تجارت، ایجاد روابط مستحکم مالی بین آنها و ایالات شاهزاده‌نشین گورکانی و نفوذ در نهادهای مختلف هند بود. (وقایع اتفاقیه، ش ۱۷، ۱۲۶۷هـ.ق: ۴) اما سیاست انگلیسی‌ها در ایران کاملاً متفاوت بود. آنها در راه‌سازی ایران نیز، سیاست‌های پرفراز و نشیبی را طی کردند.

زیرا ایران ظاهراً هنوز کشوری مستقل به شمار می‌رفت و روس‌ها در ایران نفوذ قابل توجهی داشتند. از طرف دیگر ایران به عنوان کشوری حائل میان هندوستان و غرب، نمی‌بایست مانند هند دارای امکاناتی باشد که در آینده برای منافع انگلستان ضرری داشته باشد.

چالش‌های سیاسی و تجاری انگلیسی‌ها در ساخت راه در ایران

موضوع ساخت راه در ایران، به تمام ملاحظات سیاسی، اقتصادی و راهبردی دو دولت روسیه و انگلستان مربوط می‌شد به همین سبب، دیدگاه‌های مختلف و گاه متعارضی در بین تصمیم‌گیران سیاسی، تجاری و نظامی دو کشور وجود داشت. این اختلافات کار را در شرایطی سخت قرار داده بود و توسعه راه‌سازی در ایران را با موانعی اساسی مواجه کرده بود. (Kazemzadeh, 1957: 355-373) ساخت راه در ایران از نظر انگلیسی‌ها، باید رابطه مستقیمی با منافع آنها در نواحی تحت نفوذ می‌داشت. این سیاست کلی انگلیسی‌ها بود که در زمان‌های تاریخی متفاوت، توسط وزارت امور خارجه انگلستان طرح‌ریزی و دنبال می‌شد. وجود احزاب مختلف در انگلستان و جریان‌های فکری متفاوت در بین راجل سیاسی، باعث شد تفکری جامع نسبت به راه‌سازی در ایران شکل نگیرد و انگلیسی‌ها توسعه راه در ایران را منوط به تحولات سیاسی آینده بکنند و به غیر از چند حرکت دیپلماتیک، کار جدی چندانی برای توسعه راه تا اواخر حکومت ناصرالدین‌شاه از خود نشان ندادند.

در آغاز دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه، میان روشنفکران و سیاست‌مداران انگلیسی برای ساخت راه در ایران نظرگاه مشخص و هماهنگی وجود نداشت. اما تاکید انگلیسی‌ها در این زمان بر روی مسئله ساخت راه‌آهن متمرکز بود ولی به صورت تدریجی متمایل به ساخت راه شوسه شدند. در آغاز، در انگلستان، دسته‌ای از سیاست‌مداران، ساخت راه شوسه و راه‌آهن را خطری برای منافع سیاسی و اقتصادی انگلستان در منطقه قلمداد می‌کردند. آنها می‌دانستند برای تسلط سیاسی و اقتصادی خود در نواحی جنوبی و مرکزی ایران باید به توسعه راه دست بزنند؛ ولی روس‌ها به عنوان مانعی جدی بر سر راه آنها قرار داشتند. از نظر سیاسی روس‌ها معتقد بودند به دلیل فقدان راه ارتباطی توانسته‌اند موقعیتی ممتاز و انحصاری در شمال ایران به دست بیاورد و اگر راهی از جنوب به شمال وجود داشت، این امتیاز به دست انگلیسی‌ها افتاده بود. بنابراین ساخت هر گونه راهی از شمال به جنوب، منافع سیاسی، اقتصادی و راهبردی سن پترزبورگ در ایران را با خطری جدی مواجه می‌کرد. در مقابل انگلیسی‌ها نظری کاملاً متفاوت داشتند. آنها نیز ایجاد راهی از شمال به جنوب را با مقاصد اقتصادی و سیاسی خود هماهنگ نمی‌دیدند و ایجاد چنین راهی، دسترسی آسان روس‌ها به آب‌های جنوب ایران و پیشروی نظامی به سوی هندوستان را به دنبال داشت. بنابراین راه می‌توانست شرایط حضور فیزیکی و نظامی رقیب قدرتمند منطقه یعنی روسیه را برای منافع

بریتانیا مهیا کند و این زنگ خطری برای نقاط تحت نفوذ انگلیسی‌ها در هندوستان، خلیج فارس و افغانستان بود. همچنین در آینده احتمال داشت ایران به همراهی روسیه، هندوستان و منافع بریتانیا در جنوب ایران را مورد تهدید قرار دهند. (آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۳۷-۳۳۶)

مخالفان ساخت راه در ایران، از بُعد فرهنگی هم ساخت راه را منافی سیاست‌های خود می‌دانستند. آنان عقیده داشتند علل غلبه دولت بریتانیا بر مشرق زمین، عدم وجود امکانات بین بخش‌های مختلف کشورها است و با ایجاد راه، شرایط رشد فکری و فرهنگی جوامع سنتی مهیا شده و زمینه‌های شکست دولت بریتانیا در منطقه را فراهم خواهد کرد. (آدمیت، ۱۳۸۹: ۴۲۰-۴۱۶)

اما دسته‌ای دیگر از سیاست‌مداران انگلیسی کاملاً مخالف چنین تفکری بودند و آن را تحجر فکری رقیب سیاسی خود می‌دانستند. این دسته اعتقاد داشتند ساخت راه در ایران باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که کاملاً با منافع بریتانیا هماهنگ باشد. روالینسون یکی از کهنه کاران شرق شناس انگلیسی، به شورای سلطنتی انگلستان اعلام کرد که در ایجاد جاده در ایران نباید به فکر منافع اقتصادی ایرانیان بود بلکه باید مطالعه کرد که از چه روشی می‌توان نفوذ انگلیس را افزایش داد و با ایجاد راه منافع انگلیس را تضمین کرد. او اعتقاد داشت باید با ایجاد راه‌آهن از دریای مدیترانه به سند از طریق ایران، به تقویت قوای نظامی خود در هند در مواقع اضطراری بپردازیم. (فرچلینگ، ۱۳۶۲: ۲۷۴)

طرفداران ساخت راه در ایران به هیچ وجه بحث قدرت‌گیری روسیه در منطقه را نادیده نمی‌گرفتند بلکه بر این باور بودند که قبل از اقدامات روسیه باید به فکر راه چاره بود و فواید راه‌سازی در ایران بیشتر از مضرات آن است. افزون بر این، تاکید این گروه بر ساخت راه با نظر گرفتن ابعاد قدرت روسیه بود. آنها به هیچ وجه حالت انفعالی را قبول نداشتند و بر ساخت راه با توجه به شرایط تاکید می‌کردند. طرفداران این نظریه تاکید داشتند اگر در ایران قرار است راهی ساخته شود باید مسیرهای غرب به شرق را به هم متصل کند تا بدین ترتیب یک پل ارتباطی میان عثمانی، ایران، افغانستان و هندوستان ایجاد شود و از طرفی دیگر دسترسی روس‌ها به آن محدود باشد (خطی ۴، ش ۴) از لحاظ تجاری نیز آنها اعتقاد داشتند راه می‌تواند اقتصاد ایران را با اقتصاد اروپا و هندوستان پیوند دهد، برای شرکت‌های انگلیسی کار ایجاد شود، باعث تقویت تجارت انگلستان در نواحی مختلف ایران شود و رشد نقدینگی دولت و افزایش سرمایه‌داری و ثروت را در ایران به دنبال داشته باشد و این امر باعث رشد فکری و خروج از خمودگی فکری ایرانیان در قبال خارجی‌ها خواهد شد.

شرایط تجاری انگلیسی‌ها به این گونه بود که کالاهای انگلیسی به دلیل مسافت زیاد با ایران و هزینه باربری از انگلیس تا جنوب ایران، گران تمام می‌شد و این امر آنها را واداشت تا به فکر راه‌های جدیدی باشند. در شمال راه طرابوزان به تبریز می‌توانست قیمت حمل کالاها را کاهش

دهد ولی سیاست‌های گمرکی روسیه و تسلط بر راه‌های تجاری قفقاز توسط روس‌ها، باعث شد انگلیسی‌ها در تجارت شمال غرب ایران موفقیت چندانی نداشته باشند.

انگلیسی‌ها جدا از منطقه شمال غرب ایران، از دو مسیر کالاهایی نظیر چای، قند، رنگ و قماش به ایران صادر می‌کردند: مسیر اول از طریق انگلستان، دماغه امیدنیک و خلیج فارس و مسیر دوم از طریق هند به سواحل جنوب ایران بود. از سال ۱۲۸۶هـ.ق/۱۸۷۰م، به بعد، راه تنگه سوئز جایگزین راه دماغه امیدنیک شد و شرکتهای مختلف انگلیسی همچون شرکت گری و پل (Gray and paul company)، شرکت دیوید ساسون (Messrs D. Sassoon company)، شرکت اوریانتال کارپت (O.C.M)، تجارت خانه ملکم (Malcolm company)، کمپانی دیکسن (Dixon company)، شرکت لیوینگستون (Livingston company)، کمپانی لوید اسکات شعبات تجاری خود را در جنوب ایران تاسیس کردند و تجارت انگلستان را تحت تسلط خود در آوردند. (معتضد، ۱۳۶۶: ۳۰۲-۳۰۳) یکی دیگر از قدرت‌های تجاری جنوب ایران، کمپانی برادران لینچ (Lynch Brothers) بود. این کمپانی عظیم‌ترین و مجهزترین شرکت انگلیسی در ایران بود. این شرکت در سال ۱۲۵۷هـ.ق/۱۸۴۱م، در بغداد تاسیس شد و با کمک دولت انگلستان رشد زیادی کرد و قدرت بلامنازع تجاری در دجله و فرات شد و کشتی‌های تجاری خود را در این منطقه به کار انداخت. شرکت برادران لینچ، در ایران نیز توانست شعباتی را در خرمشهر، اهواز، شوشتر، اصفهان، دزفول و تهران ایجاد کند. (پاولویچ، ۱۳۵۷: ۷۴)

در جنوب اکثر تجارت این منطقه از طریق بندر بوشهر انجام می‌پذیرفت. کشورهای مختلف که قدرت رقابت بازرگانی در خلیج فارس را داشتند، از طریق این بندر کالاهای خود را به داخل ایران انتقال می‌دادند. انتقال کالا و یا دسترسی به تهران از طریق بوشهر، در حدود چهل تا پنجاه روز به طول می‌انجامید. در این زمان انگلیسی‌ها با نفوذ در جنوب عراق و منطقه بصره، ارتباط تجاری خود را در خلیج فارس، به وسیله تسلط بر شرق عراق گسترش داده بودند و تجارت و کشتی‌رانی در رودخانه دجله به صورت انحصاری در اختیار انگلیسی‌ها در آمده بود. اما راه‌های جنوب ایران، بسیار ناامن و خراب بودند. از جهتی دیگر افزایش هزینه علوفه و کرایه چهارپایان مانعی جدی برای توسعه تجارت انگلیسی‌ها در جنوب ایران به شمار می‌رفت. حاج سیاح در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م، از وضعیت نابسامان بندر بوشهر می‌گوید: «بندر بوشهر از بی‌مبالاتی دولت ترقی نکرده از طرف دریا به همه جای عالم راه دارد و راه خشکی که از آنجا به داخل ایران باید مال التجاره حمل شود بسیار بد و سخت و ناهموار است و احدی در صدد برنیامده که مثل همه جای عالم که تجارت الان ترقیات ممالک منسوط به آن است آسان نماید و به وضع اول خلقت باقی است. (سیاح، ۱۳۴۶: ۱۳ - ۱۲) حال اگر انگلیسی‌ها می‌توانستند راه‌های جنوبی ایران را تعمیر و یا شوسه کنند، ارتباطات بسیار سریع و به نوبه خود باعث تقویت قدرت تجاری انگلستان می‌شد. اما نباید به گونه‌ای عمل

می‌شد که این راه‌ها به شمال ایران و نقاط تحت نفوذ روس‌ها مربوط می‌شد زیرا در این صورت نتیجه عکس می‌داد و احتمال به خطر افتادن تجارت و منافع سیاسی انگلیسی‌ها توسط روس‌ها قریب الوقوع بود.

فعالیت تدریجی انگلیسی‌ها در راه‌سازی ایران، از ماجرای قرارداد رویتر آغاز شد. رویتر چند ماه پس از امضای قراردادش با ایران، در تاریخ ۹ رجب ۱۲۸۹ هـ.ق/۱۲ سپتامبر ۱۸۷۲ م، نامه‌ای به گرانویل وزیر امور خارجه زد و در آن نامه هدفش از گرفتن چنین امتیازی را بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی ایرانیان و تلاش برای بهبود موقعیت و منافع انگلستان دانست. او در این نامه مسیر انتخابی یعنی اتصال دریای خزر به خلیج فارس را به نفع منافع انگلستان در مقابل منافع روسیه در ایران معرفی کرد و از دولت انگلستان درخواست کرد از او همه جانبه حمایت کنند. در حقیقت رویتر با سیاسی کردن شرایط قراردادش، سعی داشت در مقابل بازی ایرانیان یک تضمین دولتی از طرف دولت انگلستان به دست بیاورد. بعضی از تصمیم‌گیران آشنا به امور ایران، مسیر پیشنهادی رویتر را مناسب نمی‌دیدند زیرا از نظر آنان این راه کاملاً به نفع منافع روسیه بود مخصوصاً قسمت اول که دریای خزر را به تهران متصل می‌کرد. آنها اعتقاد داشتند این خط نفوذ روسیه را در منطقه شمال ایران و در پایتخت ایران به دنبال خواهد داشت. (فرچلینگ: ۱۳۶۲: ۲۷۴) وقتی دولت انگلیس با این طرح رویتر مخالفت کرد و رویتر با مقاصد انگلیسی‌ها آشنا شد، با نوشتن نامه‌ای به وزارت امور خارجه مسیر راه‌سازی را از غرب به شرق تغییر داد. یعنی او پیشنهاد کرد از طریق استانبول، فرات، ایران و سند، راه‌آهنی ساخته شود که منافع انگلستان که همان پیوند مدیترانه به هند بود را برآورده کند. راولینسون این طرح را بسیار پسندید و به شورای سلطنتی پیشنهاد کرد سریع این طرح را بپذیرند (فرچلینگ، ۱۳۶۲: ۲۷۶-۲۷۵) ولی باز دولت انگلیس از این طرح حمایت نکرد زیرا انگلیسی‌ها هنوز درگیر مشکلات دیگری در اروپا بودند و مطالعات جدی برای ساخت راه در ایران را به انجام نرسانده بودند. به همین دلیل وقتی روس‌ها ماجرای گرفتن امتیاز راه توسط هاگن را مطرح کردند، لندن به طور قاطع و صریح عکس‌العمل نشان داد. لرد دربی وزیر امور خارجه انگلستان به شاه ایران اطمینان داد که انگلستان با دولت ایران خواهد بود و سفارت روس نباید در قبال راه‌آهن دخالتی داشته باشد. (صفایی، ۱۳۴۹: ۵۸)

بعد از قرارداد رویتر و فشار روس‌ها برای گرفتن امتیاز هاگن، شاه علاقه خود را به ایجاد راه شوسه به جای راه‌آهن متمرکز کرد. در همین راستا در سال ۱۳۰۲ هـ.ق/۱۸۸۵ م، شاه برنامه‌ای برای شوسه کردن راه تهران - محمره (خرمشهر) ریخت و آن را در اختیار امین‌الدوله، امین‌السلطان و مخبرالدوله قرار داد. برای ایجاد این راه یکصد هزار تومان تعیین کرد و قرار بر این شده که ده به یک به شاه سود بدهند. اعتمادالسلطنه این کار را به تمسخر می‌گیرد و می‌نویسد: «سبحان الله که این راه با سه کرور راه عرابه نخواهد شد ثانیاً روس‌ها نخواهند گذاشت. حالا به واسطه وزیر امور

خارجه احمق، نوکر انگلیسی‌ها شدیم». (اعتمادالسلطنه، ۲۵۳۶: ۳۵۱) این راه هیچگاه ساخته نشد زیرا فساد مالی کارگزاران دولتی و همچنین فشار دیپلماتیک روسیه از ساخت آن جلوگیری کرد. انگلیسی‌ها مدت مدیدی در حال بررسی مسیرهای جنوب ایران و مطالعه برای ایجاد راه جدیدی بودند تا بتوانند تجارت خود در عراق و همچنین قدرت تجاری خود در خلیج فارس را از یک مسیر راحت و نزدیکتر، به غرب و مرکز ایران پیوند بزنند. در نهایت آنها به این نتیجه رسیدند که بهترین مسیر، راه رودخانه کارون است که از طریق این رودخانه می‌شد به اهواز، شوشتر و دزفول دسترسی آبی داشته باشند. (سند، ش ۲) رود کارون پرآب‌ترین و بزرگ‌ترین رودخانه ایران است. این رود با درازای ۹۵۰ کیلومتر طولانی‌ترین رودیست که تنها در داخل ایران قرار دارد و همچنین تنها رود ایران است که بخشی از آن قابل کشتیرانی است. سرچشمه شاخه‌های اصلی کارون در زردکوه بختیاری در استان چهارمحال و بختیاری است؛ ولی شاخه‌های فرعی آن از کوه‌های گوناگون سرچشمه می‌گیرند. این رود، پس از گذر از مناطق کوهستانی و پر پیچ و خم، در منطقه‌ای به نام گتوند وارد دشت خوزستان می‌شود. رود کارون در شمال شوشتر به دو شاخه تقسیم می‌شود که در جنوب شوشتر با یکدیگر پیوند می‌یابند. مهم‌ترین شاخه فرعی کارون، رود دز است که در شمال اهواز به کارون می‌پیوندد. رود کارون در مرز ایران و عراق، به اروندرود پیوسته و روانه خلیج فارس می‌شود. بنابراین در منابع دوره قاجار کارون را به دو قسمت سفلی (اهواز تا خرمشهر) و علیا (شوشتر تا اهواز) تقسیم می‌کردند.

اگر انگلیسی‌ها می‌توانستند بر کارون مسلط شوند، به این معنا بود که به شهرهای وسیعی در جنوب به سمت مرکز ایران دسترسی پیدا خواهند کرد. آنها می‌توانستند با ساختن راهی شوسه، به خرم آباد، بروجرد، سلطان آباد (اراک)، قم و تهران دسترسی پیدا کنند و با ایجاد یک راه فرعی از بروجرد به اصفهان، مناطق وسیع و غنی‌ای را زیر نظر خود درآوردند. همچنین دولت انگلستان می‌توانست از طریق اروندرود، ارتباط مستقیمی با پایتخت ایران به دست بیاورد. ولی این پیوند نیاز به دو چیز داشت: اول کسب امتیاز کشتی‌رانی در کارون و دوم ایجاد امتیاز شوسه و یا راه‌آهنی که شوشتر را به تهران متصل کند.

ایجاد این مسیرآبی و شوسه، مستلزم تسلط بر رودخانه کارون بود. از بُعد تجاری، این مسیر می‌توانست هزینه جابه‌جایی کالا را کمتر کند و تجار بریتانیایی، در برابر رقبای خود از موقعیت بهتری برخوردار شوند و همچنین کالاهای انبوهی به نقاط غرب و مرکز و جنوب ایران ارسال کنند. انگلیسی‌ها می‌توانستند راه کاروانی ایجاد کنند که در عرض حدود دوازده روز به تهران برسند و کالاهای مختلف هندی و انگلیسی خود را به سرعت در بازارهای جدید ایران به فروش برسانند. (کرزن، ۱۳۶۲، ج ۱: ۸۶، ۶۳۲-۶۳۱) مسیر تجاری کارون نسبت به راه‌های خشکی دیگر مانند مسیر بوشهر، شیراز، بندرعباس، اصفهان کوتاهتر و امن‌تر و هزینه جابه‌جایی کالا از مسیر آبی

بسیار ارزانتر از مسیر زمینی ناهموار ایران بود. در نامه ای محرمانه از سر موتیمر دوراند به وزارت امور خارجه انگلستان، استباط می‌شود که انگلیسی‌ها از چند سال قبل نقشه کشیده بودند که راه‌های جنوب ایران را برای بهبود تجارت مناسب کنند. آنها می‌دانستند شاه قاجار پول و کفایت لازم برای ایجاد راه ندارد. گشودن کارون علیا برای تجارت و ایجاد یک مرکز تجاری در شوشتر دستاورد مهمی برای انگلیسی‌ها بود. (دوراند، ۱۳۹۲: ۳۲) بنابراین کارون ابتدا از نظر اقتصادی برای انگلیسی‌ها حائز اهمیت بود. زیرا از طریق کارون آنها می‌توانستند کالاهای خود را ارزانتر و با امنیت بیشتر به نواحی مختلف ایران از جمله نواحی مرکزی انتقال دهند.

از نظر نظامی و سیاسی، تسلط بر کارون و ایالات جنوب ایران که قبایل قدرتمندی نیز در آنها زندگی می‌کردند، می‌توانست توازن قدرت را به نفع انگلیسی‌ها سنگین کند و آنها در مواقع لزوم نیروهای خود را به سرعت در منطقه پیاده کنند. انگلیسی‌ها با ایجاد راه‌آهن در ترکیه، تا مرز عراق می‌توانستند نیروهای خود را به سرعت پیاده کنند و از طریق دجله و کارون، تسلط خود را در مدت کوتاهی در غرب، جنوب و مرکز ایران برقرار کنند. همچنین این مسیر دیگر مشکلات راه‌آهن سراسری را نیز نداشت زیرا انگلیسی‌ها به راحتی وارد قلمرو روس‌ها می‌شدند و پایتخت ایران را تحت محاصره قرار می‌دادند بدون آنکه خطری از جانب روس‌ها آنها را تهدید کند. روس‌ها فقط با ایجاد ناوگانی دریایی در کارون می‌توانستند مسیر کارون را برای انگلیسی‌ها ناامن کنند که این امر با داشتن قوای دریایی قوی بریتانیا در خلیج فارس غیر ممکن بود.

از ابتدا شرکت‌های انگلیسی با پشتوانه سیاسی وزیر مختار انگلیس در تهران تلاش کردند تا با دستیابی به امتیاز کشتی‌رانی رود کارون، باعث تقویت تجارت خود و تامین منافع تجاری و سیاسی انگلستان شوند. سرهنری لایارد و ستوان سلبی و بعدها کمپانی گری و پل تلاش‌هایی را برای گشودن راه تجاری کارون آغاز کردند ولی همه آنها بی‌نتیجه پایان یافت. با افزایش نفوذ روس‌ها در شمال، انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند قضیه امتیاز کشتی‌رانی در کارون را با جدیت بیشتری پیگیری کنند. در همین زمان بود که انگلیسی‌ها متوجه شدند ناصرالدین‌شاه امتیاز بهره‌برداری از اراضی مجاور کارون را به شرکتی فرانسوی داده است. انگلیسی‌ها از این تصمیم شاه برآشفتمند و تمام اقدامات دیپلماتیک خود را برای لغو این امتیازنامه انجام دادند و در نهایت موفق شدند این کار را انجام دهند. اقدام انگلیسی‌ها برای خارج کردن این امتیاز از دست اتباع کشوری دیگر، به روشنی نشان می‌دهد که آنها جدیت زیادی برای تسلط بر این راه داشتند. (سند، ش ۶)

انگلیسی‌ها به وسیله کمپانی وابسته به خود یعنی کمپانی لینچ تا حدی شرایط را برای حرکتی دیپلماتیک آماده کردند. کمپانی لینچ نفوذ قابل توجهی در عراق داشت و در دجله تا بصره کشتی‌رانی منظمی به راه انداخته بود. این کمپانی از طریق اروندرود (شط العرب)، تجارت خود را با سواحل ایرانی خلیج فارس گسترش داده بود و توانسته بود تا خرمشهر نفوذ تجاری داشته باشد. خرمشهر در محل تلاقی دو رود بزرگ اروندرود و کارون قرار دارد.

رانلد تامسون وزیر مختار انگلستان در تهران در ۲۲ رمضان ۱۲۹۰هـ ق / ۱۳ نوامبر ۱۸۷۳م، وارد مذاکره با میرزا حسین خان سپهسالار شد و با نوشتن نامه‌ای که در آن از مزیت‌های تجاری کارون سخن گفته شده بود، خواستار تصمیم سریع و قاطع دولت ایران برای بازگشایی راه کارون بر روی کشتی‌های انگلیسی شد. (سند، ش ۱۰) با توجه به این اوصاف، ناصرالدین‌شاه به هیچ وجه به زیر بار دادن چنین امتیازی به انگلیسی‌ها نمی‌رفت و برای واگذاری چنین امتیازی که استقلال سیاسی کشور را مورد تهدید قرار می‌داد، سخت مقاومت می‌کرد و بارها با نوشتن نامه به وزیر مختار این کشور بر آن تاکید کرد. (سند، ش ۲) دولت قاجار به خطر نفوذ انگلیسی‌ها از طریق کشتی‌های خود تا قلب سرزمین ایران آشنا بود و می‌دانست در صورتی که انگلیسی‌ها بتوانند در کارون رفت و آمد داشته باشند، در مواقع بحران با نیروهای دریایی قوی خود، آسان به ایران حمله خواهند کرد. به همین دلیل از میرزا ملکم خان که در این زمان سفیر ایران در لندن بود خواسته شد با سیاستمداران انگلیسی در مورد نظر ایران صحبت کند. میرزا ملکم خان که طرفدار واگذاری امتیاز به شرکت‌های مختلف برای رشد اقتصاد کشور بود، از واگذاری چنین امتیازی به انگلیسی‌ها حمایت کرد و معتقد بود چنین امتیازی باعث ترقی تجارت و فلاح منطقه خواهد شد. (سند، ش ۳)

تاسیس بانک شاهنشاهی و تحول در سیاست‌های راه‌سازی شوسه

بعد از آنکه ولف در سال ۱۸۸۷م/۱۳۰۵هـ ق، وزیر مختار انگلستان در ایران شد، سیاست‌های اقتصادی و راه‌سازی انگلیسی‌ها وارد مرحله جدیدی شد. روشی جدید برای نفوذ بیشتر تجاری و سیاسی در ایران از سوی او مطرح شد. او که بعدها در انگلستان به «پدر امپریالیسم» معروف شد، جلسات متعددی با امین السلطان برگزار کرد و شاه را تشویق نمود تا حق مالکیت را به رسمیت بشناسد. (Ferrier, 1982: 23) ناصرالدین‌شاه نیز با صدور فرمانی این حق را به رسمیت شناخت و مردم را به سرمایه‌گذاری در کمال امنیت فرا خواند. به همین جهت به همگان این حق داده شد تا در کمال آزادی در تمام کشور شاهنشاهی، شرکت تاسیس کنند و در کمال استقلال به کارهای صنعتی همچون ایجاد جاده، ایجاد کارخانه و تولید صنعتی دست بزنند.

سیاست‌های دیگر ولف بر نزدیکی به روسیه و تقسیم امتیازات با روس‌ها متمرکز شده بود. بعضی از انگلیسی‌ها معتقد بودند دوره درگیری با روس‌ها به پایان رسیده است و اگر با روسیه همکاری کنند و ایران را تحت نفوذ خود قرار دهند، می‌توانند با ایجاد اصلاحاتی در ایران، اقتصاد این کشور را توسعه داده و بازار مناسبی برای کالاهای انگلیسی و روسی فراهم کنند. (دوران، ۱۳۹۲: ۱۲-۱۱) ولف از تفکر این دسته از انگلیسی‌ها پیروی می‌کرد ولی وقتی بعد از مذاکراتی با دالگورکی سفیر سرسخت روس‌ها در ایران، به این نتیجه رسید که مذاکرات با روس‌ها در این زمان عملی نیست

دست به مقابله زد و از ترفندهای سیاسی خود نهایت استفاده را برد. یکی از این ترفندها آوردن پسر رویتر به ایران و ادعای قدیم غرامت امتیازنامه لغو شده رویتر و دیگری ارائه راه حلی برای گرفتن امتیاز رود کارون بدون ایجاد تنش با روس‌ها بود.

رویتر با مشورت ولف، از شاه قاجار درخواست کرد به جای غرامت، امتیاز تاسیس بانک را به او بدهد. ولف خوب می‌دانست با تاسیس بانک وصول هزینه‌های جاری برای بسیاری از شرکت‌ها که علاقه‌مند به سرمایه‌گذاری در ایران هستند، راحت‌تر خواهد شد و بانک می‌تواند زمینه‌های توسعه نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلستان را در ایران هموار کند. در مقوله راه‌سازی نیز تا بانکی شکل نمی‌گرفت، عملاً جذب سرمایه و ایجاد شرایط راه‌سازی غیر ممکن بود. در مورد امتیاز رود کارون، ولف با نوشتن نامه‌ای به قوام الدوله وزیر امور خارجه ایران، با زبان دیپلماتیک خواستار آزادی کشتی‌رانی در کارون بر روی کشتی‌ها شد و خاطر نشان کرد این امر هم به نفع منافع و مصالح تجاری ایران است و هم بریتانیا (سند، ش ۶) اما ناصرالدین‌شاه که با مشکلات امنیتی حاصل از چنین امتیازی و همچنین ترس از روس‌ها که در مقابل هر امتیاز خواهان امتیاز دیگری بودند، مواجه بود، از واگذاری امتیاز رودخانه کارون احتراز داشت. ولف که سرسختی شاه قاجار را در مورد کشتی‌رانی رود کارون می‌دید، بعد از ماجرای شکست امتیاز رژی، صاحبان امتیاز را تشویق کرد که به شاه قاجار فشار بیاورند تا غرامت حاصل از ملغی شدن آن را از دولت قاجار دریافت کنند. و از طرفی دیگر به طور غیر مستقیم به شاه گوشزد می‌کرد اگر امتیازی به اتباع انگلستان بدهد، دولت انگلستان حاضر خواهد بود در پرداخت غرامت رژی او را همراهی کند. در عوض او نیز بخش علیای رود کارون را برای تجارت انگلیس بگشاید و مسئولیت حفظ امنیت این راه تجاری را در مسیر شرق و شمال، از شوشتر تا اصفهان و بجنورد بر عهده بگیرد. (دوراند، ۱۳۹۲: ۳۱) ولف برای جلوگیری از فشار روس‌ها نیز طرحی ارائه داد. او به دستگاه دیپلماسی ایران یاد داد در قرارنامه کلمه آزادی کشتی‌رانی برای عموم دنیا را بکنجاند و نامی از انگلستان نبرد تا مخالف روس‌ها را به دنبال نداشته باشد.

ناصرالدین‌شاه در نهایت با تشکیل شورائی ۲۱ نفره، در ۲۴ صفر ۱۳۰۶/۳۰ اکتبر ۱۸۸۸، امتیاز کشتی‌رانی رودخانه کارون را بر روی تمام کشتی‌های بازرگانی ملل آزاد قبول کرد. ابعاد این قرارداد برای انگلیسی‌ها چندان ارزشمند بود که اعتمادالسلطنه نوشت: «دولت انگلیس می‌بایست تا هزار سال از بابت آن امتیاز ممنون رجال دولت علیه باشد و سکوت کند». (خطی ۲، ش ۴، برگ ۵۵۵) چند روز بعد اعلانی دولتی از طرف دربار در مورد این امتیاز صادر شد. (سند، ش ۱۰) در این اعلان نکات قابل توجهی وجود دارد که نگرانی دولت قاجار را برای جلوگیری از نفوذ نظامی انگلستان نشان می‌دهد. با تحلیلی کلی می‌شود مفاد این اعلان را بر دو قسمت تجاری و سیاسی تقسیم کرد. در قسمت سیاسی تمام جوانب احتمالی همچون قدرت‌گیری قبایل، حمل اسلحه، نفوذ انگلیسی‌ها در مرکز ایران، تحرکات کشتی‌های انگلیسی و مخالفت احتمالی روس‌ها در نظر گرفته شده است.

در ماده چهارم این اعلان در مورد ورود اسلحه با کشتی به کارون صحبت شده است و مطلقاً آن را قدغن کرده‌اند و پیش‌بینی شده است برای نظارت، ماموری از جانب دولت ایران گماشته شود و هر کشتی‌ای که این قانون را رعایت نکند جریمه شود. در ماده بیست و سوم نیز تاکید شده است از طریق این کشتی‌ها هیچ نوع سلاحی نباید به عشایر و ایلات اطراف فروخته شود. همچنین در ماده بیست و یکم اعلان رودخانه کارون تاکید شده است که رودخانه کارون فقط برای مقاصد تجاری بر روی کشتی‌ها باز شده است و به غیر از آن به هیچ وجه نباید عملی در آن انجام شود. محدوده کشتی‌رانی را نیز از محمره تا اهواز تعیین کردند و در ماده دهم مشخص کردند که کشتی‌ها نباید از سد اهواز به بالاتر حرکت کنند.

ناصرالدین‌شاه که در شرایط سختی قرار گرفته بود، برای جلوگیری از نفوذ انگلیسی‌ها به شمال کارون، تجارت کشتی‌رانی در قسمت علیای کارون یعنی از اهواز تا شوشتر را به یکی از تجار محلی یعنی معین‌التجار بوشهری واگذار کرد. معین‌التجار شرکتی به نام ناصری تاسیس و از آن به بعد، قسمت علیای اهواز، به شهر ناصری تغییر نام پیدا کرد. شاه قاجار به کمپانی ناصری اجازه داد در طول مسیر اسکله، راه شوسه و پایگاه ایجاد کند. (تیموری، ۱۳۳۲: ۱۷۷). روس‌ها که چند سال بود با ایجاد تعرفه سنگین و ایجاد جاده‌های ترانزیتی قصد جلوگیری از نفوذ اقتصادی انگلیس در ایران را داشتند، در مقابل امتیاز کارون، خود را بازنده اصلی می‌دانستند. آنها از واگذاری امتیاز رودخانه کارون به شدت عصبانی بودند به شاه انتقاد سختی کردند ولی شاه در جوابیه‌ای همه این اعتراضات را رد کرد و سعی کرد به روس‌ها خاطر نشان کند که این امتیاز به هیچ وجه به ضرر آنها و دولت ایران و یا به نفع انگلستان نیست. (سند، ش ۴)

بعد از امضای امتیازنامه کارون، انگلیسی‌ها به سرعت قدرت تجاری خود در جنوب ایران را افزایش و تثبیت کردند، به سازماندهی ایلات دست زدند، نقشه ایجاد جاده‌ای وسیع که ایالات مختلفی را به هم وصل کند ریختند و «شرایطی را برای پیاده کردن قشون نظامی خود در جنوب ایران به بهترین نحو آماده کردند» (Greaves, 1959:129). بدون شک سیاست انگلیسی‌ها نفوذ در اعماق خاک ایران بود. گنجاندن کلمه آزادی کشتی‌رانی برای تمام ملل، حيله‌ای انگلیسی بود زیرا همه می‌دانستند تمام طرق مربوط به کارون از مسیر محمره و دجله و فرات در دست انگلیسی‌ها است و آنها مالک حقیقی چنین امتیازنامه‌ای به شمار می‌روند. انگلیسی‌ها با انتقال چند کشتی به کارون به وسیله کمپانی لینچ، کار را آغاز کرد. رفتار انگلیسی‌ها به تدریج نشان داد آنها به مفاد قرارداد اهمیتی نمی‌دهند و در مواقعی که دولت مرکزی در بحران‌های داخلی خود بعد از مرگ ناصرالدین‌شاه گرفتار بود، همواره می‌کوشیدند به قسمت علیای رود کارون رفت و آمد داشته باشند. در سفر شاه به اروپا، ژنرال اسمیت که مدتی ریاست خطوط تلگراف ایران را در دست داشت، به شاه در مورد رودخانه کارون پیشنهادات جدیدی داد که یکی از آنها آزادی کشتی‌رانی در

قسمت علیای رودخانه کارون و دیگری ایجاد راه شوسه میان بروجرد و شوشتر بود. (ناطق، ۱۳۷۱: ۲۴-۱۸) انگلیسی‌ها به وضوح نشان می‌دادند به تدریج در حال عملی ساختن سیاست‌های درازمدت خود هستند. وقتی شاه قاجار با این تقاضاها مخالفت کرد، انگلیسی‌ها به صورت غیر قانونی و بدون در نظر گرفتن اخطارهای کارگزاری ایران، چند کشتی خود را به سمت قسمت علیای رود کارون هدایت کردند. (سند، ش ۱۱؛ ک ۱۵، پ ۹، ش ۱۲۰ و ۱۱۸)

بعد از تاسیس بانک و اخذ امتیاز کشتی‌رانی در رود کارون، انگلیسی‌ها که شرایط را برای عملی کردن سیاست‌های نفوذی خود از جنوب تا مرکز ایران مناسب می‌دیدند طرح قدیمی خود برای ایجاد راه شوسه از خلیج فارس تا تهران را پیش روی دولت قاجار قرار دادند. از آنجایی که دو دولت روس و انگلیس در مورد راه‌آهن در جنگ سرد به سر می‌بردند و هر دو تفاهم کرده بودند که قضیه ساخت راه‌آهن را تا سال ۱۳۱۸هـ.ق/۱۹۰۰م، فراموش شده بدانند، تنها راه توسعه نفوذ بیشتر سیاسی و اقتصادی، ساخت راه شوسه بود. انگلیسی‌ها طرحی را آماده کردند که اگر مورد تایید دولت قاجار می‌رسید، آنها می‌توانستند راهی شوسه از خرمشهر به اهواز، شوشتر، خرم آباد، بروجرد، اراک، قم و تهران ایجاد کنند همچنین برای پیوند راههای غرب به مرکز ایران قصد داشتند راهی فرعی از بروجرد به اصفهان بسازند. به این طریق نیمه مرکزی به سمت جنوب تقریباً به صورت کامل تحت کنترل انگلیسی‌ها در می‌آمد.

ولف در این امتیاز نیز تبحر خود را نشان داد. بانک شاهنشاهی به عنوان بانکی که سرمایه و مشروعیت لازم برای اقدامات اقتصادی در ایران دارد با مشورت او، خواهان امتیاز راه شوسه خرمشهر به تهران شد. دولت قاجار دیگر در این سال‌ها از سیاست درهای بسته خسته و فاقد یک برنامه‌ریزی منظم شده بود. فساد در دربار قاجار علنی بود و خزانه خالی و کسری بودجه، فشار شدیدی بر شاه و صدراعظم وارد می‌کرد. این مشکلات استراتژی‌های گذشته را پنهان کرده بود و دربار از هر اقدامی به منظور کسب درآمد نهایت استفاده را می‌کرد. شاه قاجار برای جلوگیری از اعتراض روس‌ها و همچنین مشروع جلوه دادن چنین امتیازی، در تاریخ ۸ ربیع الاول ۱۳۰۷هـ.ق/ ۲۷ نوامبر ۱۸۸۹م، آن را به میرزا یحیی خان مشیرالدوله واگذار کرد. اعتمادالسلطنه در مورد واگذاری این امتیاز می‌نگارد: «مشیرالدوله دو سه هزار تومان به شاه پیشکش داد و امتیاز راه را به واسطه نفوذ امین السلطان گرفت». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۶۷۵) این امتیازنامه در دوازده ماده تحت عنوان «امتیازنامه برای ساخت راه فیما بین دارالخلافة الی اهواز برای حمل مال التجاره بتوسط عراده با یک شعبه از راه بروجرد به اصفهان» می‌باشد که به امضای ناصرالدین‌شاه قاجار رسید (سند، ش ۱۶، برگ ۱۹-۱)

بانک شاهنشاهی که در پشت صحنه در تمام جزئیات قرار داشت، بلافاصله خواهان خرید امتیاز راه شوسه تهران - محمره از وزیر امور خارجه ایران شد و میرزا یحیی‌خان، آن را به مبلغ سیزده هزار

لیره به بانک فروخت و از این فساد اداری، چهل و پنج هزار تومان سود کرد». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۶۷۵)

حال انگلیسی‌ها صاحب امتیازی شدند که سال‌ها برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند. ولف موفقیت بزرگی را برای منافع انگلستان تامین کرده بود. بانک شاهنشاهی بلافاصله در پاییز ۱۳۰۸هـ.ق/۱۸۹۰م، کار راه‌سازی خود را آغاز کرد. (کرزن، ۱۳۶۲، ج ۱: ۸۶) عین السلطنه در خاطرات خود در تاریخ ۵ صفر ۱۳۰۸هـ.ق/۳۰ سپتامبر ۱۸۹۰م، در مورد راه جنوب می‌نویسد: «انگلیسی‌ها دارند از اینجا [اصفهان] تا رودخانه کارون راه شوسه می‌سازند و الان مشغول هستند. از عربستان تا قم را از بیست سی محل دارند راه می‌سازند. چادر زیادی هم هر نیم فرسخ زده‌اند. فرنگی و عمله و بنا جهت راه ساختن نشستند بودند. همین راه را نصف کرده‌اند، از دو سمت جویی بزرگ کنده‌اند و خاکش را برداشته و به وسط خیابان می‌ریزند. آجر و آهک و سنگ جهت پل فاصله به فاصله ریخته بودند. راه خوبی خواهد شد آن وقت باید اهل ایران یاد بگیرند که راه چیست؟». (عین السلطنه، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۰۲-۳۰۱)

در سال ۱۳۰۸هـ.ق/۱۸۹۱م، راه تهران - قم تکمیل شد و به شرکت این اجازه داده شد تا از وسایل عبوری، حق عبور دریافت کند. ولی مشکلات ناشی از امتیاز تنباکو، کارهای عمرانی انگلیسی‌ها را با وقفه مواجه کرد و آنها به نوشتن نامه‌ای به امین السلطان، عذر آوردند که تامین سرمایه برای ادامه ساخت به دلیل ناامنی در ایران امکانپذیر نیست. (صفائی، ۲۵۳۵: ۱۹۴) این سیاست انگلیسی‌ها برای فشارهای سیاسی بیشتر بر دربار ایران بود زیرا آنها به زودی کار خود را از سر گرفتند و در ۱۳۱۶هـ.ق/دسامبر ۱۸۹۸م، حق کشیدن جاده از قم تا اصفهان را به دست آوردند. در سال ۱۳۲۱هـ.ق/۱۹۰۳م، شرکت لینچ، با یک سهم صد هزار لیره‌ای به نام شرکت حمل و نقل ایران درآمد و امتیاز راه‌سازی را از بانک شاهنشاهی دریافت کرد. در سال ۱۳۲۴هـ.ق/۱۹۰۶م، راه قم - اراک تکمیل شد و نرخ راهداری برای هر وسیله نقلیه دو تومان و هر چهارپا یک قران تعیین گشت. در سال ۱۳۲۶هـ.ق/۱۹۰۸م، شرکت با پرداخت هفت هزار تومان، حق انحصاری حمل و نقل میان تهران - اراک را نیز به دست آورد. (عیسوی، ۱۳۶۲: ۳۰۵)

انگلیسی‌ها در پوشش یک شرکت به ظاهر خصوصی به نام کمپانی لینچ، سیاست‌های خود را در منطقه غرب و جنوب ایران به پیش بردند. کمپانی لینچ در مسیر راه‌سازی، بیشتر به نقاطی توجه می‌کرد که برای تجارت کمپانی مفید باشد. دولت ایران به علت مشکلات داخلی قادر به نظارت و بررسی و همچنین تدوین بودجه برای راه‌سازی نبود به همین دلیل کمپانی در مقابل اعتراضات تجار به وضعیت نابسامان جاده‌های جنوب، دلیل این تاخیر را هرج و مرج و ناامنی در طول مسیر معرفی می‌کرد. (سند، ش ۱۳)

انگلیسی‌ها بعد از جریان‌ات انقلاب مشروطیت که به بحران‌های سیاسی و اقتصادی در ایران انجامید، تامین امنیت راه و لوله‌های نفت جنوب را در اختیار بختیاری‌ها قرار دادند. آنها در نقاط مختلف از جمله هند و مصر و کویت دقیقاً چنین سیاستی را در پیش گرفته بودند و با مذاکره با حکام محلی، برای اوضاع بحرانی، تضمینی را از ایلات و طوایف داشتند بدین ترتیب منافع آنها حفظ می‌شد. در سال ۱۳۱۵هـ.ق/۱۸۹۷م، لینچ بروس با سران بختیاری از جمله اسفندیارخان سردار اسعد، محمدحسین خان سپهدار و حاجی علیقلی خان قرادادی را برای حفظ راه شوسه اهواز تا اصفهان به امضاء رساند بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی قدرت روس‌ها در خاورمیانه، انگلیسی‌ها که خود را یکه تاز رقابت‌های استعماری در منطقه می‌دیدند، دیگر در راه‌سازی چالش‌های سابق را نداشتند و این امر باعث شد آنها طرح ساخت راه‌آهن در ایران را با راه شوسه جایگزین کنند و دیگر مانند سابق راه جنوب برای آنها در اولویت قرار نداشت. به همین دلیل کمپانی مثل سابق از حمایت مالی و معنوی بانک انگلیس قرار نداشت. مشکلات مالی دولت بریتانیا و خزانه خالی که در طول جنگ فشار سنگینی را نیز تحمل کرده بود، از دیگر علل شکست طرح‌های راه‌سازی شوسه کمپانی لینچ در جنوب ایران بود.

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که دولت‌های غربی به خصوص انگلستان و روسیه نیز نقش پررنگی در تحولات راه‌سازی ایران در دوره قاجار داشتند. این دو کشور از اولین راه‌سازان دنیا بودند و تجربه کافی، تخصص، سرمایه و عزم سیاسی لازم را برای احداث راه داشتند. نمی‌توان انکار کرد که در تحولات استعماری قرن نوزدهم میلادی، نقش راه بسیار بارز بود. دولت‌های استعماری با ایجاد راه در حقیقت توازن سیاسی و تجاری را به نفع خود تغییر دادند و با صدور کالاهای تولیدی خود به کشورهای دیگر و واردات مواد خام اولیه صنایع، به اقتصاد خود کمک شایانی کردند. از طرف دیگر راه‌سازی باعث تحرکات سریع نیروهای نظامی آنها و تسریع در فتوحات و تسلط نظامی آنها بر منطقه شده بود. در مورد ایران نیز هر دو کشور تمام این جوانب را در نظر گرفته بودند و سعی داشتند با ترغیب شاه قاجار به واگذاری امتیاز راه‌سازی به آنها، نقشه‌های سیاسی و تجاری خود را در ایران پی بگیرند. اما درگیری دو قدرت روسیه و انگلستان در نقاط مختلف دنیا، ایران را از معرض یک هجوم خارجی مصون نگاه داشته بود و یک تعادل نظامی میان دو قدرت در ایران به وجود آورده بود. بنابراین سیاست‌های استعماری دو قدرت بر نفوذ تدریجی در نقاط مختلف کشور و خارج کردن نقاط مناسب از دست همدیگر بود. با ایجاد راه، روس‌ها می‌توانستند نقاط شمال و شمال غرب ایران را تحت سلطه خود درآورند و با نفوذ به تهران، در پیشبرد اهداف استعماری خود موفق عمل کنند. همچنین این نقاط ایران، می‌توانست بازار بسیار مناسبی برای کالاهای روسی باشد. انگلیسی‌ها نیز دقیقاً چنین شرایطی در جنوب ایران داشتند. این دو قدرت، در ابتدا سعی زیادی داشتند تا بتوانند امتیازات راه‌سازی به خصوص راه آهن را در ایران بگیرند ولی هر دفعه به

دلیل کارشکنی طرف مقابل و سیاست دولت قاجار مبنی بر ایجاد تعادل میان دو قدرت، طرح‌های راه سازی آنان ناکام می‌ماند. تجربه کشورهای دیگر نظیر هند نشان می‌داد، اگر ایران به صورت کشوری استعماری تحت سلطه یک کشور خارجی بود، به تناسب میزان راه‌های آن افزایش می‌یافت زیرا قدرت استعمارکننده برای حفظ منافع خود، سعی می‌کرد زیرساخت‌های مناسب را برای سلطه بیشتر و قوی تر ایجاد کند. ولی چون ایران به صورت نیمه مستعمره بود و دو قدرت روسیه و انگلستان، از طریق ابزارهای مختلف نمی‌گذاشتند دیگر قدرت در ایران، نفوذ بیشتری پیدا کند، بسیاری از طرح‌های توسعه به خصوص طرح راه سازی با موفقیت همراه نبود و مشمول گذر زمان می‌شد. وقتی که دو قدرت روسیه و انگلستان تصمیم گرفتند بر مشکلات خود در اروپا و آسیا پایان دهند و بازی برد برد را در پیش بگیرند، تحولاتی اساسی در راه‌سازی ایران اتفاق افتاد. روس‌ها امتیاز شوسه کردن راه انزلی به تهران را از شاه قاجار گرفتند و بعدها در دوره مظفرالدین شاه، راه تبریز به تهران را ساختند. انگلیسیها نیز در جنوب جاده معروف لینچ را از تهران به خوزستان ساختند. بنابراین نتیجه می‌توان گرفت در کنار مشکلات اقتصادی و فنی، مشکلاتی که از جانب قدرت‌های غربی بر سر راه ایران قرار گرفته بود، یکی از اصلی‌ترین دلایل عدم توسعه ایران در دوره قاجار بود.

فهرست منابع و مآخذ

اسناد چاپ نشده

- سند شماره ۱: ۱۳۲۹هـ.ق، کارتن ۳، پرونده ۲۱، شماره سند ۱۷، «نامه در خصوص دعوت به پاسخگویی به سوال یکی از نمایندگان مجلس در مورد زمان انقضای امتیاز کشتی‌رانی کمپانی لینچ در کارون علیا».
- سند شماره ۲: ۱۳۱۶هـ.ق، کارتن ۱۵، پرونده ۹، شماره سند ۱۱۸ و ۱۲۰، «رپورت کارگزاری محمره در مورد حرکت کشتی‌های انگلیسی به جانب علیای رودخانه کارون».
- سند شماره ۳: ۲۲ ذی القعدة ۱۳۰۱هـ.ق، کارتن ۱۸، پرونده ۲۱، شماره سند ۴، «نامه میرزا ملکم خان در باب امتیاز رودخانه کارون».
- سند شماره ۴: بی تا، کارتن ۲۰، پرونده ۱۵، شماره سند ۱-۶، «کتابچه متعلق به رود کارون. مشروح اعتراض روسیه و جواب ناصرالدین‌شاه».
- سند شماره ۵: ۱۳۰۶هـ.ق، کارتن ۲۰، پرونده ۲، شماره سند ۲۸، «تلاش کارگزاران محلی برای ساخت راه شوسه از ارض الروم به مرز اواجیق و دادن امتیاز ساختن راه شوسه آذربایجان».
- سند شماره ۶: ۱۱ محرم ۱۳۰۶هـ.ق، کارتن ۲۰، پرونده ۴، شماره سند ۵ و ۶، «مراسله ولف وزیر مختار انگلیس در تهران در باب امتیاز کشتی‌رانی رودخانه کارون».

- سند شماره ۷: ۱۳۰۶هـ.ق، کارتن ۲۰، پرونده ۹، شماره سند ۱۷، «رونوشت قرارنامه ایران و روس درباره مرداب انزلی و راه شوسه در شش فصل».
- سند شماره ۸: ۱۳۱۰هـ.ق، کارتن ۲۲، پرونده ۳، شماره سند ۱۹-۲۱، «امتیازنامه راجع به ایجاد راه شوسه انزلی — تهران و همچنین راه عراده رو مابین قزوین و تهران».
- سند شماره ۹: کارتن ۲۲، پرونده ۳، شماره سند ۸-۹، «رونوشت قرارداد ایجاد راه شوسه بین قزوین و تبریز در پنج ماده مابین دولت ایران و بانک استقاضی».
- سند شماره ۱۰: ۱۳۰۸هـ.ق، کارتن ۳۰، پرونده ۱۲، شماره سند ۷ و ۸، «اعلان واگذاری امتیاز کشتی‌رانی رود کارون».
- سند شماره ۱۱: ۲۶ صفر ۱۳۱۶، کارتن ۳۵، پرونده ۷، شماره سند ۱۸-۱۹، «رپورت کارگزاری محمره در مورد حرکت کشتی‌های انگلیسی به جانب علیای رودخانه کارون».
- سند شماره ۱۲: ۱۳۱۹هـ.ق، کارتن ۳۹، پوشه ۱۴، «امتیازنامه ساخت راه شوسه از سرحد روس به تبریز و از تبریز تا قزوین».
- سند شماره ۱۳: ۱۳۲۸هـ.ق، کارتن ۵۰، پرونده ۱۳، شماره سند ۱ و ۶، «رونوشت نامه در خصوص ارسال رونوشت جوابیه سفارت انگلیس در مورد کمپانی لینچ و راه جنوب».
- سند شماره ۱۴: «واگذاری امتیاز تاسیس اداره بیمه و حمل و نقل به پولیاکف تبعه روس»، شماره بازیابی ۱۳۵۷۱/۲۴۰، ۱۲ برگ.
- سند شماره ۱۵: «حق تقنیه مرداب انزلی به کمپانی راه انزلی و قزوین»، شماره بازیابی ۲۲۸۷۶/۲۴۰، ۴ برگ، بی تا.
- سند شماره ۱۶: ۱۳۰۷هـ.ق، «سواد امتیازنامه مابین حاج محسن مشیرالدوله و دولت ایران در مورد احداث راه تهران — اهواز، بروجرد، اصفهان»، شماره بازیابی ۳۷۴۸/۲۴۰، ۱۹ برگ.
- سند شماره ۱۷: «سواد امتیازنامه احداث راه زمینی انزلی به قزوین با همکاری شرکت ایران و روس»، شماره بازیابی ۸۹۶۲/۲۹۶۰، ۵ برگ.

کتاب‌ها

- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱)، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی.ابو
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۹)، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، تهران.
- ابوت (بی تا)، گزارش سفر به سواحل خزر، ترجمه احمد سیف، بی تا.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۱)، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، تهران.

- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، سفرنامه از تغلیس به تهران، به کوشش محمد گلبن، انتشارات سحر، تهران.
- امین‌الدوله، میرزا علی خان صدر اعظم (۱۳۵۴)، سفرنامه امین‌الدوله، به کوشش اسلام کاظمیه، انتشارات توس، تهران.
- انتنر، مروین ل (۱۳۶۹)، روابط بازرگانی روس و ایران (۱۸۲۸-۱۹۱۴م)، ترجمه احمد توکلی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
- اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، ایران امروز (ایران و بین‌النهرین)، ترجمه و حواشی و توضیحات علی اصغر سعیدی، انتشارات زوار، تهران.
- ایودی، کالین مک (۱۳۷۰)، رویداد نگاری تاریخ جهان، ترجمه حسن افشار، نشر مرکز، تهران.
- پاشینو (۱۳۷۲)، سفرنامه ترکستان (ماوراءالنهر)، ترجمه مادروس داودخانف، به کوشش جمشید کیان فر، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران.
- پاولویچ، م؛ تریا، و؛ ایرانسکی، س (۱۳۵۷)، سه مقاله درباره انقلاب مشروطه ایران، ترجمه م. هوشیار، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۳۲)، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، تهران.
- حسام السلطنه، ابونصر میرزا (۱۳۴۹)، سفرنامه طولش، مقدمه و تصحیح از ابراهیم صفایی، چاپ شرق، تهران.
- دارسی تاد، الیت (۱۳۸۸)، سفرنامه مازندران، سفرنامه های خطی فارسی، تصحیح و پژوهش هارون وهومن، جلد ۱، نشر اختران، تهران.
- دوراند. ای. آر (۱۳۴۶)، سفرنامه، ترجمه علی محمد ساکی، کتابفروشی محمدی، خرم آباد.
- دوراند، سر مورتیمر (۱۳۹۲)، اسنادی درباره وضعیت ایران در دهه پایانی قرن نوزدهم، ترجمه احمد سیف، نشر نی، تهران.
- سیاح، علی بن محمد رضا (۱۳۴۶)، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت، به کوشش حمید سیاح، به تصحیح سیف الله گلکار، انتشارات ابن سینا، تهران.
- شاهدی، مظفر (۱۳۸۱)، تاریخ بانک استقراضی روس در ایران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران.
- طباطبایی، میرزا محمود خان علاءالملک (۱۳۴۷)، گزارش‌های سیاسی علاءالملک، به کوشش ابراهیم صفائی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- عشقی صنعتی، خانک (۱۳۵۳)، سیاست و عملیات نظامی روسیه تزاری در ایران بین سالهای ۱۷۹۰-۱۸۱۵ میلادی، چاپخانه بیست و پنجم شهریور، تهران.

- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲)، تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران.
- عین السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، روزنامه خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران.
- فرامرزی، احمد (۱۳۴۶)، راه آهن اروپا و خلیج فارس، به کوشش حسن فرامرزی، چاپ داورپناه، تهران.
- فرچلینگ، ال ای (۱۳۶۲)، امتیاز رویتر در ایران، از مجموعه کتاب تاریخ اقتصادی ایران، ترجمه یعقوب آژند، نشر گستره، تهران.
- فریزر، جیمز بیلی (۱۳۶۴)، سفرنامه فریزر معروف به سفر زمستانی، ترجمه و حواشی منوچهر امیری، انتشارات توس، تهران.
- فوروکاوا (۱۳۸۴)، سفرنامه، ترجمه هاشم رجب زاده و کینیچی ئه اورا، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- کتاب نارنجی (۱۳۶۷)، به کوشش احمد بشیری، ترجمه حسین قاسمیان، نشر پرواز، تهران.
- کرزن، جرج (۱۳۶۲)، ایران و قضیه ایران، ترجمه وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- کولاگینا، لودمیلا (۱۳۵۹)، استیلای امپریالسم در ایران، ترجمه سیروان ایزدی، انتشارات علم، تهران.
- لیتن، ویلهلم (۱۳۶۷)، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی، ترجمه مریم میر احمدی، موسسه انتشارات معین، تهران.
- مجدالملک، محمد لوانسانی (۱۳۸۸)، سفرنامه های خطی فارسی، سفرنامه مرات الارض، تصحیح و پژوهش هارون وهومن، جلد ۴، نشر اختران، تهران.
- مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۳۵)، راهنمای جغرافیای تاریخی ایران، حکمت، قم.
- ناطق، هما (۱۳۷۱)، بازرگانان داد و ستد با بانک شاهی و رژی تنباکو، انتشارات خاوران، تهران.

نسخه‌های خطی

خطی کتابخانه ملی

- شماره ۱: «اعطای امتیاز حقوق به بارون جولیبوس رویتر در تاسیس کمپانی ایران و انگلیس به جهت راه آهن از جانب شاهنشاه»، کتابخانه ملی ایران، شماره بازیابی ۳۲۴۹۶-۵.
- شماره ۲: سررشته‌دار، میرزا علی (۱۲۸۸هـ.ق)، «سیاحتنامه میرزا علی سررشته‌دار از طهران به تبریز»، کتابخانه ملی ایران، شماره بازیابی ۱۱۳۶۰-۵، ۱۲۸۸ قمری، ۳۷ برگ.

- شماره ۳: کاستگرخان مهندس باشی (۱۲۹۶هـ.ق)، «فانون مشق نظامی»، کتابخانه ملی ایران، شماره بازیابی ۲۵۹۱۱-۶، ۸۲ برگ.
- شماره ۴: قورخانچی صولت نظام، محمدعلی (۱۳۲۷هـ.ق)، «نخبه کامرانی (در جغرافیای استرآباد و یموت و گوکلان)»، کتابخانه ملی ملک، شماره مدرک کتابخانه ۳۹۵۹.

روزنامه‌ها

- روزنامه وقایع اتفاقیه، شماره ۱۷، ۱۲۶۷هـ.ق.
- روزنامه اختر. سال ۱۶، شماره ۳۸، دوشنبه اول شوال ۱۳۰۷ هـ.ق، ص ۴.

مقالات

- خیراندیش، عبدالرسول، مریم شیپیری (تابستان و پاییز ۱۳۹۲)، «عبور کشتی‌های بخار از کانال سوئز و تاثیر آن بر رشد تجارت بنادر ایرانی خلیج فارس در سه دهه آخر قرن نوزدهم»، پژوهش‌های علوم تاریخی دانشگاه تهران، دوره ۵، شماره ۱، صص ۵۱-۳۸.
- کمالی، مریم (بهار ۱۳۹۱)، اسناد پارلمانی انگلستان (شماره ۵)، گزارش‌های سالیانه کنسولی و دیپلماتیک کنسول دوکات، نصرالل خان، هایگ، از تجارت منطقه کنسولی کرمان (۱۹۱۲-۱۹۰۹م)، اسناد بهارستان، سال دوم، شماره پنجم، صص ۳۷۷-۳۵۳.
- (بهار ۱۳۹۲)، اسناد پارلمانی انگلستان (شماره ۶)، گزارش‌های سالیانه کنسولی و دیپلماتیک کنسول آی ای از تجارت منطقه کنسولی کرمان (۱۹۱۳-۱۹۱۲م)، اسناد بهارستان، دوره جدید، شماره اول، صص ۱۷۳-۱۵۹.
- (تابستان ۱۳۹۰)، اسناد پارلمانی انگلستان (شماره ۲)، گزارش‌های سالیانه کنسولی و دیپلماتیک کنسول ماژور سایکس از تجارت منطقه کنسولی کرمان (۱۹۰۲-۱۹۰۴م)، اسناد بهارستان، سال اول، شماره دوم، صص ۳۳۳-۳۴۷.
- (زمستان ۱۳۹۰)، اسناد پارلمانی انگلستان (شماره ۴)، گزارش‌های سالیانه کنسولی و دیپلماتیک کنسول دوکات از تجارت منطقه کنسولی کرمان (۱۹۰۵-۱۹۰۴م)، اسناد بهارستان، سال اول، شماره چهارم، صص ۳۸۷-۴۰۱.

منابع لاتین

- Adelson, R. (1955), London and Invention of the Middle east 1902-1922, New Haven.
- Ainsworth, W.F. (1890), The river Karun, London.
- Baddeley, John (1921), F, Russia in the eighties, London.

- Brockway , T. p, (1941), Britain and the Persian Bubble 1888-1892 Review of modern history.
- Chirol, Valentine, (1903), The Middle Eastern question, London,.
- Cwynn, Stephen, (1929), The Letters and Frenship of sir Cecil Spring Rice, Boston.
- Dobson, George, (1890), Russian rail way advance into Central Asia, London.
- Kazemzadeh, (1957), Russia and Britain in Persia, 1864-1914, New Haven, Connt. Harvard Slavic Studies, Iv.

بررسی سیاست های علمی خلیفه المعز فاطمی (با تکیه بر کتاب المجالس والمسایرات قاضی نعمان)

سید علاءالدین شاهرخی^۱
سمیه بخشی زاد^۲ حسن بستان^۳

چکیده

یادگیری علوم همواره برای انسان امری حیاتی بوده؛ و در طول تاریخ بشریت هیچگاه زمانی وجود نداشته است که انسان خود را از یادگیری بی نیاز دانسته؛ و یا آن را عملی غیر ضروری به حساب آورد. اما روند کشف و یادگیری علوم در زمانها و مکان های مختلف رشد متفاوتی داشته است، گاه در یک برهه از زمان آنچنان سرعت گرفته است که آن عصر، به عصر شکوفای علمی، عصر طلایی و... نامبردار گشته؛ گاهی اوقات نیز آن قدر کند بوده که آن را دوران انحطاط علمی نام نهاده اند. از آنجاکه پیشرفت علمی در هر جامعه و سرزمینی تابع عوامل گسترده فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... می باشد. حاکمان به دلیل در دست گرفتن نبض قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در یک جامعه و تاثیرگذاری بسیار بر این عوامل در پیشرفت یا عدم پیشرفت علمی جامعه از نقش بسیاری برخوردار هستند. یکی از زمانهای که فراگیری علم در آن روند مطلوبی داشته است دوران خلافت خلفای نخست فاطمی در مصر است. در این زمان، مصر به پیشرفت علمی قابل توجهی می رسد و به عنوان یکی از مراکز علمی مهم دنیا مطرح شده مهد پرورش علوم مختلف می گردد. در این تحقیق که با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر کتاب المجالس و المسایرات قاضی نعمان جمع آوری شده است. سعی بر این است که سیاست گذارهای خلیفه المعز فاطمی در راه پیشرفت علمی و تلاش های او در این راه شناسایی و معرفی گردد.

کلید واژگان: خلیفه المعز فاطمی، قاضی نعمان، مجالس المسایرات، مصر، رشد علمی.

^۱ . دانشیار وعضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه لرستان، shahrokhi41@gmail.com

^۲ . دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه لرستان، bakhshizadehsomaye@gmail.com

^۳ . دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه لرستان، hassan.bostan@gmail.com

The Study of Khaliph Al-mueza fatemi's scientific policies(Relying (on the book of al-Mujals and Wal-mosairat, Qazi Numan

Abstract

Science learning has been constantly an important issue. During human history, there has never been a period without which human knows himself or considers it as an unnecessary. However, the process of discovery and learning science has progressed differently in various time and places; once it has had a high speed during a period in a way that the period has been called 'Scientific Progress Era', 'Golden Era', etc. On the other hand, sometimes its growth has been really slow addressed as 'Scientific Decline Era'. Since scientific progress in every society and territory is related to extensive factors such as cultural, social, economic ones, rulers play a key role in scientific progress or its absence due to taking political, economic and social power in a society and consequently influencing these factors greatly. One of the periods in which science learning has had a desired process is during caliphate period of Fatimid's first caliph in Egypt. In this period, Egypt achieved considerable scientific progress and became well-known as one of the significant scientific centers of the world as well as a place for nurturing various sciences. The current study was collected based on a descriptive analytical approach and majales and masayerat by Qadi Nu'man and set up to identify and introduce attempts and policy making by Fatimid Caliph Al-Moezz in scientific progress.

Key words: Fatimid Caliph Al-Moezz, Qadi Nu'man, Majales and Masayerat, Egypt, scientific growth.

۱. مقدمه

سرزمین های شمال آفریقا به ویژه مصر، در زمان خلافت خلفای فاطمی، شاهد رشد علمی چشمگیر بودند؛ به گونه ای که در این برهه از زمان مصر به یکی از مراکز بزرگ علمی جهان اسلام تبدیل شد. منابع به جا مانده از این دوره به خوبی شکوفایی علمی ایجاد شده در این منطقه را به تصویر می کشند. نخستین شاهد رشد و پیشرفت علمی سرزمین مصر، تکثر مراکز آموزشی در این منطقه است. که عمدتاً در سه شهر مهم قاهره، فسطاط و اسکندریه بودند. مهمترین این مراکز مسجد الازهر، نخستین مسجد جامع فاطمیان بود. این مسجد در ابتدای امر یک مسجد ساده بود، ولی بعدها به دانشگاهی تبدیل شد که دانشجویان و طالبان علم از اطراف و اکناف جهان اسلام به آن روی می آوردند. (الحیاط الفکریه فی مصر فی العصر الفاطمی، بی تا، ۱۱۶). در کنار الازهر، جامع های دیگر مانند جامع الظافر (اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمه الفاطمیین الخلفاء، ۱۹۹۶، ۴/۱۶)، جامع أقم (همان، ۴/۸۰)، جامع عمرو بن عاص یا جامع عتیق (وفیات الأیام و أبناء انباء الزمان، بی تا، ۲/۵۱۷)، جامع الحاکم یا جامع راشد (حسن المحاضرات فی تاریخ مصر و القاهره، بی تا، ۲/۲۵۳)، جامع العطارین (الحافظ السلفی، بی تا، ۱۴۳)، جامع الأقم (المقفی الکبیر، ۲۰۰۶، ۷/۱۶۳) و مسجد طرطوشی (اتعاظ الحنفاء بأخبار الأئمه الفاطمیین الخلفاء، ۱۹۹۶، ۳/۹۲) بودند که در آنها علاوه بر انجام امور عبادی، فعالیت های علمی نیز صورت می گرفت.

مکان های آموزشی دیگر علاوه بر مساجد نیز در مصر وجود داشت؛ از جمله قصرهای خلفای فاطمی، که اربابان و صاحبان علم و اندیشه در حکومت فاطمیان می توانستند در آن به نشر علم معرفت و آموزش عقاید و افکار اسماعیلی بپردازند. خلفای فاطمی برخلاف خلفای بنی امیه و بنی عباس بخشی از کاخ های خود را وقف گسترش دین و علم کرده بودند تا علماء و دعاه در آن، علوم دینی را برای طالبان علم نشر دهند. این مجالس به «مجالس الحکمه التأویلیه» مشهور بود و برای هر یک از علماء، فضلا، شاهزادگان، کارمندان حکومتی و زنان داخل قصر مجالس درس و بحث جداگانه تشکیل می شد (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار، بی تا، ۳/۲۲۶).

مدارس از دیگر مکان های علمی - فرهنگی بود که فاطمیان به تاسیس آنها همت گماشتند و با اهداء کتاب و قرار دادن بودجه، آنها را تقویت علمی می کردند. از جمله مدارسی که در این عصر می توان نام برد؛ مدارس ابن حدید (الحافظ السلفی، بی تا، ۱۳۷)، العوفیه (همان، ۱۳۹)، طرطوشی (همان، ۱۳۷)، العادلیه سلفیه (وفیات الأیام و أبناء انباء الزمان، بی تا، ۱/۱۰۵) است؛ که به ترویج علم و تربیت طلاب می پرداختند.

عالمان و دانشمندان اسماعیلی ساکن این سرزمین نیز از این قافله عقب نمانده در منازل خود جلسات درس و بحث برگزار می کردند. یعقوب بن کلس هر سه شنبه در منزل خود مناظرات علمی بین فقها و متکلمان برگزار می کرد (همان، ۷/۲۹). علاوه بر علمای اسماعیلی، سه گروه دیگر نیز در

منزلشان به آموزش علم به طلاب می‌پرداختند. یک گروه علمای اهل سنت بودند (همان، ۵/۲۹۶). گروه دوم طبیبان بودند که به مقتضای علم طب و عدم امکان تدریس در مساجد، در منزل به تدریس می‌پرداختند. مانند حکیم مبشر بن فاتک، طبیب مشهور که تعلیم طبابت را در منزلش انجام می‌داد (معجم الادباء إرشاد الاریب الی معرفه الأدیب، ۱۹۹۳، ۵/۲۲۷۱). گروه سوم بانوان اندیشمند بودند؛ از معروفترین این بانوان می‌توان به الفخره بنت المبشر فاتک در فسطاط (الحافظ السلفی، بی تا، ۸۲) و محدثه خدیجه و خواهرش طرفه، دختران محدث ثقه اَبی العباس الرازی در اسکندریه اشاره کرد (الحافظ السلفی، بی تا، ۶۵-۸۲-۸۳).

علاوه بر مکان‌ها یاد شده دو مکان علمی دیگر که هم نشان دهنده اوج شکوفایی علمی در قلمرو فاطمیان هستند و هم خود نقش بسزایی در ایجاد این شکوفایی ایفا کردند؛ کتابخانه‌ها و دارالعلم‌ها هستند. تمام مراکز فرهنگی مانند مساجد و مدارس مخزن‌های کتاب داشتند. کتابخانه‌ها در زمینه‌های مختلف علوم و فنون کتاب داشتند و برای آنها ساختمان‌های مخصوص و اتاق‌های متعدد برپا می‌کردند؛ و خازنان، مشرفان و ناظران بر آنها می‌گماشتند (تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۸۶، ۶۳۳). از کتابخانه‌های مهم دوره فاطمی، کتابخانه شخصی العزیز بالله، پنجمین خلیفه فاطمی بود او در کاخ اختصاصی خود کتابخانه اختصاصی دایر نمود و آن را «خزانه الکتاب» نامید (المقفی الکبیر، ۲۰۰۶، ۲/۳۷۹). علاوه بر کتاب مقدار زیادی ابزار مربوط به هندسه و هیئت در آن وجود داشت (تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۸۶، ۶۳۳). در کنار کتابخانه بزرگ خلیفه العزیز بالله، کتابخانه‌های شخصی سران و منتسبان به خلفا هم بود که در پیروی از خلیفه و برای رواج فرهنگ کتاب دوستی در کاخ‌های خود بنا کرده بودند (تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۸۶، ۶۳۳). کتابخانه تنها اختصاص به قصر نداشت. به عنوان نمونه، مسجد الازهر علاوه بر آن که یک دانشگاه بود دارای کتابخانه مهمی نیز بود. کتابخانه‌ها گاه در کنار مراکز درمانی بنا می‌شد تا پزشکان به راحتی فرصت استفاده از کتابها را جهت ارتقاء سطح علمی داشته باشند (النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره، بی تا، ۴/۳۲). دارالعلم نیز به معنای کتابخانه‌های عمومی امروزی است؛ که علت اصلی ایجاد آن توسط الحاکم بالله در سال ۳۹۵ ه.ق، فراهم کردن کتابخانه‌ای بود که عموم افراد که از خرید و تهیه کتاب به علت گرانی ناتوان بودند از آن بهره ببرند؛ و در مواقعی به دستور برخی از حاکمان فاطمی در این مکان، کلاس درس و بحث و گاه مناظره و مباحثه علمی میان عالمان دین نیز انجام می‌شد (تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۸۶، ۶۳۵). مسلماً این پیشرفت علمی به دلایل مختلفی در این مقطع از زمان نمود پیدا کرده است و عوامل مختلفی بر آن تاثیر داشته‌اند. که در این میان نقش حاکمان و سیاست‌های آنان در این زمینه را نمی‌توان نادیده گرفت.

در ارتباط با اوضاع علمی حاکم بر مناطق تحت تسلط خلفای فاطمی و تأثیر آن بر دیگر جنبه‌های زندگی اجتماعی مردم آن زمان آثاری چند به رشته تحریر در آمده است؛ از جمله: اهداف، وظایف و کارکرد آموزشی مراکز علمی فاطمیان (فرمانیان؛ بهرامی، ۱۳۹۰)، کارکرد مراکز علمی فاطمیان

مصر در توسعه اندیشه و تفکر مذهب اسماعیلی (موگویی و دیگران، ۱۳۹۴)، سیاست علمی و فرهنگی فاطمیان در مصر (جان احمدی؛ سالاریه، ۱۳۹۱) و ... اما آنچه که این پژوهش را از این دست پژوهش‌ها متمایز می‌کند پیدا کردن نقش سیاست گذاری‌های خلیفه المعز فاطمی در این راه، به عنوان یکی از رهبران سیاسی - اجتماعی جامعه است. چرا که سیاست گذاریهای حاکمان و عملکرد آنها همواره نقش بسیار پررنگی در تحولات علمی یک منطقه ایفا می‌کنند. از این رو برای دست یافتن به این هدف کتاب مجالس المسایرات قاضی نعمان به منظور شناسایی سیاست‌گذاری‌های علمی خلیفه المعز، در راستای رشد علمی جامعه زمان خود مورد بررسی قرار گرفت. کتابی که در آن مطالب ارزنده‌ای در مورد چهار خلیفه نخست فاطمی مخصوصاً «معز» مطرح می‌شود.

۲. قلمرو فاطمیان نماد شکوفایی علمی

در مقام توصیف شکوفایی علمی در قلمرو خلفای فاطمی، آنچه که از مکان‌های علمی مهم‌تر به نظر می‌رسد؛ روحیه علمی حاکم بر جامعه مصر در این زمان است. امری که می‌توان آن را پایه و اساس ایجاد این مراکز علمی دانست. مردم در این زمان به دنبال کسب علم و دانش بودند؛ به گونه‌ای که هنگام تدریس محمد بن سلیمان ابوبکر نعالی (م. ۳۸۰) در مسجد؛ فضای گرداگرد هفده ستون پر می‌شد (الخطط التوفیقیة الجديدة لمصر القاهرة و مدنها و بلادها القديمة و الشهیره، ۱۹۸۰، ۱/۴۹). چنان نشاط علمی در الأزهر به پا بود که به غیر از روزهای معمول هفته، علما در روزهای جمعه پس از نماز هم به مباحثه و مناظره فقهی می‌پرداختند (عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، ۱۹۹۸، ۵۰۶). حلقه‌های درس در قصر خلفا با شور و نشاط علمی همراه بود. قاضی نعمان در این باره می‌گوید: «هنگامی که امام معز، مردم را به سوی علم و دانش سوق می‌داد کتابی به من داد و امر کرد در هر روز جمعه در مجالسی که در کاخ خلافت برپا می‌شود در برابر مؤمنان، آن کتاب را قرائت کنم. در موقع خواندن کتاب به اندازه‌ای ازدحام جمعیت می‌شد که جایی برای تازه واردین در مجلس نبود و صدا به اجتماع نمی‌رسید (المجالس والمسایرات، ۱۱۹۶ ه.ق، ۱۳۲).»

با توجه به این روحیه علم آموزی در میان مردم سیاست‌های خاصی از جانب حکومت برای پاسخگویی به این نیاز جامعه در نظر گرفته شد؛ که خود این سیاست‌ها نیز باعث رونق علمی هرچه بیش‌تر این منطقه شد. از جمله این سیاست‌ها عبارتند از:

۱. تکریم و برطرف کردن نیازهای مادی طلاب و اساتید: به عنوان مثال در مسجد الأزهر حجره‌هایی برای دانشجویان تأسیس شد و خانه‌هایی نیز برای اقامت استادان خریداری شد؛ و به جامع الأزهر افزوده شد (المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار، بی‌تا، ۲۷۶-۲۷۷/۲). ابن جبیر یکی از شاهدان عینی درباره امکاناتی که در اختیار دانشجویان و طالبان علم قرار داده می‌شد چنین شرح می‌دهد: به هر دانشجو خانه‌ای برای نشستن و استادی برای آموختن در هر رشته‌ای که می‌خواهد

فرا بگیرد و همچنین شهریه‌ای برای برآوردن احتیاجاتش داده می‌شد. توجه خلیفه به طلبان غریبه بسیار بود، تا آن درجه که برای آنان گرمابه و بیمارستان ویژه اختصاص داده بود (سفرنامه ابن جبیر، ۷۷).

۲. همگانی کردن آموزش: خلفای فاطمی تلاش‌ها و اقدامات بسیار انجام دادند که آموزش علوم مختص به طبقه یا گروه خاص نباشد؛ به عنوان مثال بعد از عزیز جانشین وی الحاکم بالله در سال ۳۹۵ هـ.ق مرکزی علمی ایجاد نمود (المقفی الکبیر، ۲۰۰۶، ۲/۳۷۹)؛ و دستور داد کتابهای موجود در کاخ‌ها به دارالعلم انتقال داده شود. وی همچنین با خرید کتاب، مجموعه بزرگی از کتاب را در این کتابخانه گرد آورد (همان؛ وقف و ساختار کتابخانه‌های اسلامی، ۱۳۷۴، ۴۶). این کتابخانه یک کتابخانه عمومی بود. بدین معنا که همه مسلمانان از طبقات مختلف برای مطالعه، نسخه برداری و فراگیری مباحث علمی از این کتابخانه بهره می‌بردند. همچنین در این کتابخانه وسایل نوشت افزاری از قبیل کاغذ، قلم و دوات برای طالبان علم فراهم می‌شد (المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، بی تا، ۲/۳۷۹). و از آنجا که قیمت کتاب در آن زمان گران بود و غالب مردم از خرید آن عاجز بودند، در برخی مواقع برای مطالعه و نقل کتابت کتابی اعلام عمومی می‌شد تا عموم مردم از آن استفاده کنند. کلاس‌های که در جامع الازهر برپا می‌شد در ابتدا اختصاصی بود اما دو سال بعد، ابن کلس که فقیهی اسماعیلی بود برای تشویق و جذب بیشتر دانش پژوهان و طلبان، خلیفه را بر آن داشت تا این کلاس‌ها را همگانی کند و الازهر را به صورت جامع درآورد (الازهر، ۱۹۴۶، ۷۳). او همچنین در کنار مردان برای زنان نیز کلاس‌های فقهی ترتیب داد (معجم السفر، ۱۹۹۳، ۱۱۳).

۳. برگزاری کرسی‌های آزاد اندیشی: دولت فاطمی در کنار تأسیس اماکن رسمی جهت آموزش، برای انتقال دانش مورد نظر به متعلمان، کرسی‌های آزاد اندیشی به راه انداخته بود. در این راستا دولت فاطمی در سالهای اولیه حضور خود در مصر اقدام به تشکیل انجمن‌های علمی جهت بحث، مناظره، آموزش و بیان اعتقادات اسماعیلی نمود. به عنوان مثال یعقوب بن کلس انجمن‌هایی برای مباحثه در موضوع شعر، تاریخ، فقه، کلام و امثال آن ترتیب داد (تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۸۶، ۶۳۴). در زمان خلافت الحاکم، این انجمن‌ها رونق داشت و در حوزه‌های علمی، ادبی و اعتقادی تشکیل می‌یافت. در این نشست‌های علمی، دانشمندان نامی در رشته‌های حساب، منطق، فقه، پزشکی و دیگر دانش‌ها گرد هم آمده و به بحث و گفتگو می‌پرداختند (المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، بی تا، ۳۷۹-۲/۳۸۰). این کرسی‌های آزاد اندیشی زمینه مهاجرت فارغ التحصیلان اهل علم از نظامیه بغداد را فراهم آورد و شخصیت‌های چون طرطوشی، محدث بزرگ یوسف بن عبدالعزیز المایرقی، فقیه یحیی بن ابی ملول الزانتی و الحافظ السلفی به مصر رفتند (الحیاه العلمیه فی مصر الفاطمیه، ۲۰۰۸، ۱۴۸). همه آنچه که گفته شد تنها ترسیمی کوچک از تصاویر ارائه شده از اوضاع علمی مصر در زمان خلفای فاطمی در منابع برجای مانده از این دوره است. اما آنچه که در این

پژوهش مورد توجه است شناسایی طرز تفکر خلیفه المعز فاطمی در مورد علم و تاثیر آن بر ایجاد این چنین فضایی است.

۴. قاضی نعمان و کتاب مجالس المسایرات

ابوحنیفه محمد بن نعمان، معروف به قاضی نعمان، پایه گذار فقه اسماعیلی و بزرگ ترین فقیه اسماعیلی است. قاضی نعمان به لحاظ علمی از مقام شامخی برخوردار بود؛ به گونه‌ای که تمام متونی که سرگذشت ایشان را ذکر کرده اند، حتما این نکته را یادآور شده اند که او نه تنها در زمان خود، که در طول تاریخ اسماعیلیه فقیه‌ی ممتاز و یگانه به شمار می رفته است. کسانی همچون ابن خلکان (شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار، ۱۴۱۴ ه.ق، ۵/۴۱۵) و یافعی (مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ۱۳۹۰ ه.ق، ۲/۲۷۸) بر این امر اذعان کرده‌اند؛ قاضی نورالله شوشتری در اشاره به این امر اینگونه می نویسد: «قاضی نعمان در غایت فضل و از اهل قرآن و عالم به معانی آن بود و عالم بود به وجوه فقه و اختلاف فقها و عارف بود به وجوه لغت و شعر و تاریخ، و به حلیه عقل و انصاف آراسته بود و در مناقب اهل بیت چندین هزار ورق تالیف نموده بود به نیکوترین تالیفی و لطیف ترین سجعی (مجالس المؤمنین، ۱۳۷۵، ۵۳۸)».

قاضی نعمان علاوه بر مقام شامخ علمی به لحاظ سیاسی نیز از جایگاه والایی در دستگاه خلافت فاطمیان برخوردار بوده؛ و عهده دار مسئولیت های کلیدی و مهمی همچون مقام قاضی القضاتی بود. ایشان از ابتدای دعوت فاطمیان همراه آنان بود و چهار خلیفه نخست فاطمی را خدمت کرد. تالیفات قاضی نعمان از عوامل مهم تحکیم پایه های حکومت فاطمی به شمار می روند. آقای حسینی جلالی، محوریت خدمات قاضی نعمان را با استفاده از آنچه خودش در المجالس و المسایرات نقل کرده است، چنین ذکر می کند: ایشان از سال ۳۱۳ تا ۳۲۲ ه.ق مسئولیت رساندن اخبار را به عیبدالله و قائم عهده دار بوده است. از سال ۳۲۲ تا ۳۳۴ ق در زمان خلیفه دوم فاطمی، القائم بامرالله، علاوه بر اینکه مسئولیت رساندن اخبار را به خلیفه به عهده داشت؛ به استنساخ کتب برای اسماعیل فرزند قائم نیز می پرداخت. از سال ۳۳۴ تا ۳۴۱ ق هنگامی که اسماعیل خلیفه سوم فاطمی شد و لقب ابی طاهر المنصور بالله را بر خود نهاد، جایگاه مؤلف تا قضاوت ارتقا یافت. در بین سالهای ۳۳۴ تا ۳۳۷ ق منصور او را قاضی شهر طرابلس کرد. در سال ۳۴۱ ق در عهد معز، خلیفه چهارم فاطمی، شوکت و عظمت نعمان افزایش یافت. (المجالس و المسایرات، ۱۱۹۶ ه.ق، ۳۵۱) و بسیاری از آثار ایشان در همین زمان به رشته تحریر درآمد. در سال ۳۶۲ ق معز به مصر نقل مکان کرد؛ و قاضی نعمان نیز همراه او به مصر رفت و معز با کمک های فکری او، پایه های حکومت را بر مبنای اسلامی و شیعی استوار کرد و شهر قاهره را بنیان نهاد. در سال ۳۶۳ ق - کم تر از یک سال بعد از ورود به مصر - قاضی نعمان درگذشت (شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار، ۱۴۱۴ ه.ق، ۲۰-۲۳/۱).

یکی از جنبه های بسیار برجسته شخصیت قاضی نعمان اهتمام او به نویسندگی است. او به دلیل تالیفات فراوان، در زمره پرکارترین نویسندگان فاطمی قرار گرفته است. البته تألیفات قاضی نعمان نیز از گزند آسیب در امان نمانده و امروزه تنها بخشی از آنها برجای مانده است. اما اثری که در این پژوهش مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد کتاب مجالس المسایرات قاضی نعمان است. این کتاب در نسخه آصفیه با عنوان «المجالس و المسایرات فی تاریخ الاسماعیلیه و عقائدهم» آمده است ولی ظاهراً اسم اصلی آن «المجالس و المسایرات و المواقف و التوقیعات» است که با محتوای کتاب همخوانی بیشتری دارد. از لابلای کتاب جایگاه قاضی نعمان در دولت فاطمیان مصر و مسئولیت‌های مختلف دینی مذهبی و سیاسی دیوانی وی آشکار می‌شود. کتاب نشانگر آنست که قاضی نعمان نسبت به علوم اولین و آخرین آگاهی داشته و در هر دانش و فنی متبحر بوده و نسبت به علوم و دانش‌های ظاهر و باطن و احکام دین و اصول و فروع آن و نیز علوم ریاضی و پزشکی و هندسه و نجوم و فلسفه آگاهی کامل داشته است. و در مباحث لغوی نیز ید طولائی دارد. این کتاب بیشتر جنبه تاریخی دارد؛ و در آن مسائلی درمورد چهار خلیفه نخست فاطمی مخصوصاً «معز» مطرح می‌شود. اما در اینجا ذکر این نکته الزامی است که کتاب المجالس و المسایرات تنها یک کتاب تاریخی در ارتباط با وقایع سیاسی نیست؛ بلکه در آن می‌توان بسیاری از اطلاعات مربوط به جامعه آن زمان را مشاهده کرد؛ و به نوعی تاریخ اجتماعی آن دوره را به نظاره نشست.

۴. سیاست های علمی خلیفه المعز

۱.۴ تشویق مردم برای یادگیری علوم

در کتاب المجالس بارها دیده می‌شود که خلیفه المعز فاطمی سعی در تشویق مردم، برای رفتن به سوی علم و علم آموزی را دارد. او برای رسیدن به این هدف از چند روش استفاده می‌کند؛ که عبارتند از:

۱.۱.۴ تشویق به پرسش

چهارمین خلیفه فاطمی در مسیر تشویق جامعه زمان خود به فراگرفتن علوم مختلف، انگشت بر ساده ترین و پر بازده ترین راه می‌گذارد. راهی که در عین سادگی می‌تواند به وجود آورنده و پرورش دهنده تمام علوم باشد، و آن راه پرسش است. کنجکاوی یکی از غرایز فطری انسان است؛ که همواره او را به سمت دانستن سوق می‌دهد و انسان را از تاریکی جهالت بیرون کشیده به سمت روشنایی دانستن رهنمون می‌شود. معمولاً این غریزه انسانی در قدم نخست به وسیله سؤال به سر منزل مقصود نزدیک می‌شود. انسانی که می‌پرسد بدون شک در پی جواب پرسش خود می‌رود؛ و با پیدا کردن جواب بر علم و دانسته های خود می‌افزاید؛ و آن را در مسیر زندگی بهتر به کار می‌گیرد. المعز با توجه به این نکته سعی میکند فرهنگ پرسش و پرسیدن را در جامعه خود زنده نگه دارد.

به گونه‌ی که اهمیت پرسیدن را به مردم گوشزد می‌کند؛ و از آنها می‌خواهد در این راه قدم بردارند. قاضی نعمان اهتمام خلیفه معز در این امر را اینگونه بیان می‌کند:

«روزی نزد خلیفه معز همراه جماعتی از دوستان و پیروانش نشسته بودیم؛ او مدتی مکث کرد و ما ساکت بودیم، سپس سر برداشت و نگاهی به ما انداخت و گفت: شما را چه شده که این گونه ساکت مانده اید؟ آیا ما شما را در تنگنا گذاشته ایم؟ آیا نمی‌خواهید چیزی بپرسید که از آن بهره‌ای ببرید؟ از ما در باره امر دینتان بپرسید، شاید مهابت ما موجب شده که از پرسیدن بترسید، در حالی که ما در باره هر چه بخواهید پاسخ کافی و علم سودمند داریم. اصحاب رسول خدا(ص) گاه به سبب هیبت حضرت چیزی نمی‌پرسیدند، اما اعراب بادیه نشین بر حضرت وارد می‌شدند و بدون پرسش از هر چه برایشان پیش می‌آمد، باز نمی‌گشتند. و اصحاب رسول خدا(ص) آرزوی آن داشتند که کسی از اعراب بیاید و در حضور آنان چیزی بپرسد تا آنها پاسخ را بشنوند.^۱»

۲.۱.۴ توصیه در مورد دقت و توجه در محتوای علوم

خلیفه المعز در مسیر تشویق مردم به فرا گرفتن علم تنها به گسترش فرهنگ پرسشگری در میان مردم بسنده نکرده، سعی می‌کرد آنان را از توجه خشک و ظاهری به علوم بازداشته؛ و متوجه محتوای علوم کند. به طوری که قاضی نعمان در کتاب المجالس قسمتی را به این امر اختصاص داده و سخنان خلیفه در این باب را ذکر کرده است؛ که خواندن این متن خود به روشنی نشان دهنده این امر است.

« شنیدم از خلیفه معز که می‌گفت: قطعاً تخلف کرده اند آن مردمی که از درک علومی که می‌خواهند، باز می‌مانند، هرگاه کسی از آنان در یکی از ابواب علمی که طلب می‌کند نظر افکند و دنبال کامل کردنش نباشد، و اگر نظر یا خواندن و شنیدنش کامل باشد، در آن تدبیر نکند و آن را به اتقان نرساند، باب دیگری آغاز کند و آن را به خاطر نمی‌سپارد و بر حقیقتش و بر آن چه اقتضا می‌کند که در باب بعد بیاید، آگاهی نمی‌یابد. و بدین ترتیب از بابی به باب دیگر و از کتابی به کتاب دیگر و از علمی به علم دیگر می‌رود. این شخص پیوسته در کوری و حیرت گمراهی است و از آن چه طلب می‌کند به ظفر نمی‌رسد و فایده چندانی نمی‌بیند، مگر مانند کسی که مرور سریع و گذرایی کرده. اما اگر کسی این گونه بود که چون در علمی بنگرد، قصد آن را داشته و به آن تعلق یابد و دنبال حفظش باشد و در اولین باب آن علم نگاه عمیق بیندازد و در آن دقت نظر کافی به خرج دهد، تا خوب به خاطر بسپارد و به آن و همه جوانبش احاطه علمی یابد، پس چیزی از آن باقی نماند، مگر این که این گونه پرداختنش به آن علم، درهای بخش‌های بعد را به رویش می‌گشاید و حفظ کردن بقیه را برایش آسان می‌سازد و از آن به چیزی که دوست داشت، چنان چه باشد، خواهد رسید. پس این گونه است که نگاه به بابی از علم نکند مگر بعد از حفظ کردن باب

^۱ - قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۱۹۶، ص: ۲۷۲.

پیشین و عمل کردن روی آن به همان وصفی که بیان کردم. پس مردم در این مورد در حق خود کوتاهی می کنند و با عجله ای که به خرج می دهند، از علم باز می مانند.^۱»

۳.۱.۴ تقریر و توبیخ برای تخلف از طلب علم

المعز همان قدر که در تشویق مردم برای طلب علم اصرار داشت و آنان را به پرسش گری و رسیدن به محتوای علم تشویق می کرد. آنان را نیز از تنبلی و کاهلی در راه طلب علم بر حذر می داشت. بهترین مصداق برای این مطلب سخنان معز در مجلس بزرگان فاطمی می باشد که قاضی نعمان آن را اینچنین به رشته تحریر درآورده است:

«روزی در محضر امام معز الدین صلوات الله علیه نشسته بودم که از بی رغبتی مردم در کار خیر و روی گرداندنشان از آن و باز ماندنشان از طلب علم و حکمت سخن گفت ... سپس فرمود: به خدا قسم که بسیاری از اولیاء و بندگان خود را که برای خود اختصاص داده بودیم، در امر دنیا به کفایت رساندیم، و آنها را از آن چه می خوردیم، خواندیم، و از آن چه می پوشیدیم، پوشاندیم و آنها را در آن چه داشتیم، شراکت دادیم. پس آنان از آن چه روزی شان کردیم می خورند و می پوشند و مالکیت دارند، بدون رنج و خستگی و بدون هیچ تکلفی .. حال وقتی می خواهیم ... آنها را بر حدود دینشان واقف گردانیم و سنن پیامبرشان که درود خدا بر او و خاندانش باد و نیز آن چه را خدای عز و جل برایشان فرض کرده را برایشان توضیح دهیم، و می خواهیم از آن حکمتی که نزد ما به ودیعه گذاشته، بر آنها حکم کنیم، به سبب امیدی که در اموری چون بهتر شدن احوالشان و زینت یافتن اوضاعشان و بالا رفتن درجاتشان و ملحق شدنشان به اهل علم و حکمت و فضل داریم، در این مردم از خیرخواهی مان موقفی نمی بینیم، نه در آن رغبتی نشان می دهند و نه در باره اش پرسش و نیازی دارند. گاه پیش آمده که می خواستم آنان را به سبب کوتاهی شان در این امر سرزنش کنم، پس ازشان در باره چیزی که به سبب جهلشان درک نمی کنند، پرسیدم، به این سبب که روی گردانی آنها از عمل به حکم آن حلال نیست و خدای عز و جل آن را برایشان فرض و واجب کرده و بر پرسیدن و پیگیری حکمش مکلف ساخته، اما از اینان جز چشمانی که فقط نگاه می کنند و دهان های بازی که خمیازه می کشند و اجسادی که خالی از علم و حکمت است، ندیدم، تا جایی که از مورد خطاب دادنشان در این امور به خود بازگشتم و خود را ملامت کردم. چه وقت سینه ها برای چنین مردمی گشاده خواهد شد و به آنان اجازه کسب بهره ای داده می شود؟ یا کی نفسشان اجابت می کند (تا چیزی بیاموزد) و با دستاورد مفیدی به سویشان باز گردد؟ ... ما از اولیا و دوستانمان خواستیم که در دنیا چنان عالم شوند که همه اهل آن درجه فضلشان را بشناسند، و گرنه پناه بر خدا، اگر یکی از دشمنان ما بر کسی از دوستانمان چیره شود و از وی همانی را که ما پرسیده بودیم، بپرسد مثل امر دین و اعتقادش و این که امامت و ولایت ما چگونه

^۱ - قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۱۹۶، ص: ۳۱۲.

نزدش واجب شده، و چه بسا این شخص از گروه ما شناخته بشود و جزو اولیای ما به شمار آید، این فرد چیزی از علم در خود نمی یابد، اگر چنین کسی باشد، آیا این حالت (پناه بر خدا) نقصان بر ما نیست و بدین وسیله راه را برای طعن در مذهب ما و نسبت دادن جهل به ما و عیب و ایراد بر آن چه داریم، باز نمی کند؟^۱»

۲.۴. پیشگامی در طلب علم و یادگیری آن

خلیفه المعز تنها به تشویق و توییح مردم برای رفتن به سمت علم آموزی بسنده نمی کرد. بلکه خود در این کار پیشرو بود؛ و سعی می کرد علوم مختلف را فرا بگیرد. قاضی نعمان در کتاب المجالس به عالم بودن المعز در علوم مختلف اشاره می کند؛ و او را از عالمان زمان خود می داند. المعز همواره با ترتیب دادن مجالسی سعی می کرد عالمان را جمع کرده زمینه را برای پیشرفت علوم مختلف مساعد کند. کتاب مجالس نیز بیشتر در پی گذارش اتفاقات و بحث های رخ داده در این مجالس می باشد. به گونه ای که گاه در آن بحث علمای نحو بر سر معنای یک کلمه نیز ذکر شده است. علاوه بر این المعز را می توان یکی از مخترعان زمان خود برشمرد. قاضی نعمان در کتاب مجالس المسایرات او را مخترع خودنویس می داند؛ و اختراع خودنویس توسط ایشان را اینگونه شرح می دهد:

«در حضور امام معز الدین صحبت از قلم شد، او ... فرمود: می خواهیم قلمی بسازیم که با آن بدون یاری گرفتن از دوات نوشته شود و جوهرش در درونش باشد. پس هر گاه انسان بخواهد، آن قلم به کمکش بیاید و هر چه بخواهد با آن بنویسد، و وقتی آن را کنار بگذارد، جوهرش بالا رود و نوک قلم خشک شود و نویسنده آن را در جیب خود یا در هر جایی که بخواهد، می گذارد، بدون این که تاثیری بگذارد یا چیزی از جوهر آن ترشح کند. و اثر آن نخواهد بود مگر وقتی که مورد استفاده قرار گیرد و آن را برای نوشتن به کار گیرند. پس این وسیله عجیبی خواهد بود و ما سراغ نداریم که کسی در ساخت آن بر ما سبقت گرفته باشد، و این برای هر کس که در آن تأمل کند و وجه معنای آن را بشناسد، دلیل بر حکمت بالغه خواهد بود. من پرسیدم: آیا چنین چیزی ممکن است، فرمود: ان شاءالله که می شود. پس جز چند روز مختصری نگذشت که صنعتگری که سفارش و چگونگی ساخت آن را به وی داده بود، با قلم آمد، قلمی ساخته شده از طلا، که جوهر در آن ریخت و نوشت، پس نوشت و جوهر بیشتری به مقدار نیاز بر آن اضافه کرد پس خلیفه امر کرد که بخش هایی از آن قلم اصلاح شود. صنعتگر آن را اصلاح کرد و آورد، و این قلمی شده بود که در دست بازی می کرد و به هر زاویه ای می چرخید و هیچ جوهری از آن نمی ریخت. و هر گاه نویسنده آن را می گرفت و با آن می نوشت، بهترین نوشته را به هر مقدار که می خواست به نگارش در می آورد.

^۱ قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۹۶۰، ص: ۱۵۳-۱۵۶.

سپس هر گاه آن را از روی ورق کتاب بلند می کرد، قلم جوهر را نگه می داشت. پس من وسیله عجیبی را دیدم که تصور نمی کردم مانند آن را ببینم^۱».

۳.۴ تلاش برای پاک نمودن صاحت علوم از خرافات

خرافات به معنای اعتقاد غیرمنطقی به تأثیر امور ماورای طبیعت و خلاف عقل و علم و تجارب شهودی در امور طبیعی است. به عبارت دیگر، هر نوع اندیشه باطل و خلاف واقع را خرافه می گویند. معمولاً در خرافه، رویدادها و حوادثی که با هم ارتباط منطقی ندارند، به یکدیگر ربط داده می شوند و یا علت و معلول یکدیگر دانسته می شوند. و در کل باید گفت، خرافات پندارهای موهومی هستند که نه تنها ریشه در علم و عقل و شرع نداشته بلکه حتی پایه ای در خیال و تخیل نیز ندارد. آنها مبتنی بر وهم می باشند؛ و به مرور به گفتار و کردار تبدیل می شوند. که این خود از نظر روانی، ریشه در جهل و ترس دارد^۲. خرافات همواره در کنار علوم مختلف رشد کرده اند و هر کجا که انسان نتوانسته برای سوالاتش پاسخ درست پیدا کند یا به علت واقعی یک پدیده دست یابد؛ خودنمای کرده انسان را به بیراهه کشانده است. و در بسیاری اوقات مانع انسان برای رسیدن به جواب های درست شده است.

با توجه به کتاب المجالس و المسایرات می توان گفت که خلیفه المعز فاطمی، به عنوان رهبر سیاسی - اجتماعی جامعه، همواره در صدد زدودن خرافات از صاحت علوم بود. او برای رسیدن به این هدف گاه از سخنان منصور، سومین خلیفه فاطمی که یکی از منجمان زبردست زمان خود بود، یاد کرده گوشزد می کند که هدف منصور از یادگیری این علم پیشگویی و ... نبوده است. بلکه او این علم را به دلیل اینکه نشان دهنده حکمت خدا و تاثیر او بر حرکت کواکب بوده است آموخته است^۳. او همچنین در زمان خلافت خود، هنگامی که خشک سالی سر تا سر قلمرو فاطمیان را فرا گرفته بود و مردم را آزار می داد، در مقابل منجمان که می خواستند علت خشک سالی را به گردن گردش صور افلاکی انداخته و این امر را اینگونه توجیه کنند که چون فلان ستاره در فلان جا قرار گرفته پس خشک سالی به وجود آمده است؛ ایستاد. و با یادآوری واقعه که در زمان پیامبر(ص) رخ داده بود، مانع از ورود آنها به حیطة خرافات گشت و به نوعی با این کار مبارزه نمود. این واقعه در کتاب المجالس اینگونه ذکر شده است:

«قاضی گفت: باران در زمان درو و وقت حاجت به آن کم شد. و منجمان گفته بودند که این سال تنگنا و قحطی است، پس خیلی طول نکشید تا این که خداوند از ابرها و آبها و باران ها بر آنان

^۱ - قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۱۹۶، ص: ۳۱۹-۳۲۱.

^۲ Vyse, Stuart A (2000). *Believing in Magic: The Psychology of Superstition*. Oxford, England: Oxford University Press. pp. 19-22.

^۳ قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۱۹۶، ص: ۱۳۱.

فرستاد، آن چنان که از مدت های دور مانند آن را ندیده بودند. و این حالت چند روز طول کشید به طوری که مردم از عاقبت آن ترسیدند. و من در این هنگام در مجلس معز حضور یافتم و نزد او پیشگویی منجمان و آن چه گفته بودند، یاد آوری شد. او فرمود: این باران نیامد مگر برای تصدیق کلام رسول خدا(ص) در خبر مأثوری که از حضرتش رسیده و آن این که وقتی در مدینه بر مسلمانان باران بارید، برخی از مردم گفتند: به سبب فلان ستاره باران آمد و گروهی دیگر گفتند: به فضل و رحمت خدا بر ما باران آمد. رسول خدا (ص) فرمود: مردم دو دسته شدند، گروهی که به خدا ایمان آوردند و به مقدرات ستارگان کافر شدند و گروهی که به تاثیر ستارگان مؤمن شده، به خدا کفر ورزیدند. خلیفه معز (ص) فرمود: آن مردم همان طور که می دانید در امر قحطی و گرانی اتفاق نظر پیدا کردند، بر آن چه اتفاق پیدا کردند. و خدا بر خلاف اجماع و اتفاق آنان عمل کرد. البته اتفاق و اجماع آنها بر اساس گفته منجمان اشتباه نبود، که حتی همه سخن منجمان و آن چه پیشینیان آنها گفته بودند، دال بر همین سخنشان بود. و این عده چیزی نگفته بودند، مگر آن که اصحاب نجوم اوائل گفته بودند، و آن چه در کتاب ها آمده، بدون هیچ اختلافی بینشان پذیرفته است. ولی خدای متعال امری را خواست که بر خلاف گفته آنان بود، و این در تصدیق رسول خدا (ص) بود و در تکذیب کسی که ادعای علم غیب داشت. علمی که خدا آن را جز به هر یک از رسولانش که مورد رضایتش باشند، به اطلاع کس دیگر نمی رساند.^۱»

نتیجه گیری

سرزمین های واقع در شمال آفریقا در زمان حاکمیت خلفای فاطمی بر این منطقه، شاهد رشد چشم گیری در زمینه دانش افزایی و دانش طلبی در میان مردم بود؛ به گونه ای که جامعه در این زمان تلاش و جهد فراوان در یادگیری علوم به خرج می داد؛ و همین روحیه دانش طلبی آنها موجب پیدایش مکان های آموزشی بسیار مانند مساجد، جامع ها، کتابخانه ها، دارالعلم ها و ... در این منطقه شد. همچنین باعث شد سیاست های همچون همگانی کردن آموزش، برگزاری کرسی های آزاد اندیشی و تکریم و برطرف کردن نیازهای مادی طلاب و اساتید از سوی خلفای فاطمی دنبال شود. اما آنچه که این پژوهش به دنبال آن بود پیدا کردن سرمنشاء این روحیه دانش طلبی در میان مردم با تکیه بر نقش خلفای فاطمی در ایجاد آن است؛ چرا که حاکمان به دلیل در دست گرفتن نبض قدرت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی در یک جامعه دارای نقش بسیار پر رنگی در پیشرفت یا عدم پیشرفت علمی جامعه خود هستند. از این رو نقش سیاست های علمی خلیفه المعز با تکیه بر کتاب مجالس المسایرات قاضی نعمان مورد بررسی قرار گرفت. و مشخص شد ایشان با بکارگیری سه سیاست عمده همچون: ۱- تشویق مردم برای یادگیری علوم از طریق تشویق آنان به پرسش، توصیه در مورد دقت و توجه در محتوای علوم، تقریر و تو بیخ برای تخلف از طلب علم ۲- پیشگام

^۱ - قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت، دارالمنتظر، ۱۱۹۶، ص: ۵۳۲.

شدن در طلب علم و یادگیری آن ۳- تلاش برای پاک نمودن صاحت علوم از خرافات، زمینه را برای پیشرفت علم در قلمرو خود هموار کردند.

کتاب نامه

- ابن ابی أصیبعه، احمد بن القاسم، ۱۹۹۸، عیون الأنباء فی طبقات الأطباء، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن تغری، جمال الدین ابی المحاسن یوسف، بی تا، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره: الموسسه المصریه العامه، بی تا، جلد: ۲ و ۴.
- ابن جبیر، محمد بن احمد، ۱۳۷۰، سفرنامه ابن جبیر، مترجم: پرویز اتابکی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، بی تا، وفیات الأیان و أبناه انباء الزمان، تحقیق احسان عباس، لبنان: دارالثقافه، جلد: ۱، ۲، ۵ و ۷.
- جان احمدی، فاطمه؛ سالاریه، صفورا، بهار ۹۱، سیاست علمی و فرهنگی فاطمیان در مصر، فصل نامه تاریخ اسلام، سال سیزدهم- شماره ۴۹.
- خالد بن عبدالرحمان قاضی، ۲۰۰۸، الحیاه العلمیه فی مصر الفاطمیه، بی جا: الدار العربیه للموسوعات.
- خضر، احمد عطاء الله، بی تا، الحیاط الفکریه فی مصر فی العصر الفاطمی، قاهره: دارالفکر.
- زیتون، محمد محمود، بی تا، الحافظ السلفی، اسکندریه: مؤسسه شباب الجامعه.
- زیدان، جرجی، ۱۳۸۶، تاریخ تمدن اسلامی، ترجمه علی جواهر کلام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ساعاتی، یحیی محمود، ۱۳۷۴، وقف و ساختار کتابخانه های اسلامی، ترجمه احمد امیری شاد مهری، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- سلمی، الحافظ، ۱۹۹۳، معجم السفر، تحقیق عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالفکر.
- سیوطی، جلال الدین، بی تا، حسن المحاضرات فی تاریخ مصر و القاهره، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بی جا، دار احیای الکتب العربیه، جلد: ۲.
- شوشتری، قاضی نورالله، ۱۳۷۵، مجالس المؤمنین، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.
- عبدالمجید، یونس؛ توفیق، عثمان، ۱۹۴۶، الازهر، قاهره: دارالفکر العربی.
- فرمانیان، مهدی؛ بهرامی، حمزه علی، پاییز ۱۳۹۰، اهداف، وظایف و کارکرد آموزشی مراکز علمی فاطمیان، فصل نامه سخن تاریخ، شماره ۱۴.
- قاضی نعمان، ۱۱۹۶ ه.ق، المجالس والمسایرات، تحقیق حبیب فقهی، بیروت: دارالمنتظر.

- قاضی نعمان، ۱۴۱۴، شرح الاخبار فی فضائل ائمه الاطهار، تحقیق حسینی جلالی، بیروت: دارالثقلین، چاپ اول، جلد: ۱ و ۵.
- مبارک، باشا، ۱۹۸۰، الخطط التوفیقیه الجدیده لمصر القاهره و مدنها و بلادها القدیمه و الشهیره، قاهره: التراث، جلد: ۱.
- المقریزی، ۱۹۹۶، اتعاظ الحنفاء بأخبار الأمه الفاطمیین الخلفاء، تحقیق دکتر محمد حلبی و محمد احمد، قاهره: احیاء التراث الاسلامی، جلد: ۳ و ۴.
- المقریزی، بی تا، المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، با حواشی خلیل منصور، بیروت: دارالکتب العلمیه، جلد: ۲ و ۳.
- المقریزی، ۲۰۰۶، المقفی الکبیر، تحقیق محمد الیعلوی، بیروت: دارالعرب الاسلامی، جلد: ۲ و ۷.
- موگویی، داریوش؛ خزائلی، محمد باقر؛ نعمت الهی، پروین، تابستان ۱۳۹۴ کارکرد مراکز علمی فاطمیان مصر در توسعه اندیشه و تفکر مذهب اسماعیلی، فصلنامه تاریخ، شماره ۳۶.
- یافعی یمنی، ابومحمد عبدالله، ۱۳۹۰ ه.ق، مرآه الجنان و عبرة الیقظان، بیروت: مؤسسه الاعلمی، چاپ سوم، جلد: ۲.
- یاقوت الحموی، ۱۹۹۳، معجم الادباء إرشاد الاریب الی معرفه الأدیب، قیق احسان عباس، بیروت: دارالعرب الاسلامی، جلد: ۵.

- Vyse, Stuart A (۲۰۰۰). Believing in Magic: The Psychology of Superstition. Oxford, England: Oxford University Press.

مراکز اربعه علمی فرهنگی آذربایجان در عصر ایلخانی و نقش آنها در شکوفایی تمدن اسلام و ایران

داود کاظمی نسب^۱

چکیده

چهار دهه پس از هجوم چنگیز، مغولان بار دیگر در سپاهی به رهبری هلاکو عازم ایران شدند. هلاکو پس از قلع و قمع اسماعیلیان، با فتح بغداد خلافت عباسیان را خاتمه بخشید و حکومت ایلخانی را بنیاد نهاد. با تاسیس این حکومت، عصر جدیدی در تاریخ این سرزمین آغاز شد. نوادگان چنگیز بر سرزمینی مسلط شدند که دارای فرهنگی غنی و سابقه ای کهن در تاریخ بود و پس از یک دوره چهل ساله ی جنگ و نابسامانی، نیاز به بازسازی و ترمیم داشت. ایلخانان مغول دریافته بودند که به تنهایی قادر به فرمانروایی بر این سرزمین نیستند، از این رو اداره قلمرو عظیم خویش را به دانشمندان و بزرگان ایرانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و... سپردند و همین امر موجب پدید آمدن تحولات اساسی و بنیادین در حیات علمی و فرهنگی آن دوران گردید. در این میان آذربایجان، با قرار گرفتن در مرکزیت دولت ایلخانی به یکی از کانون های مهم و تاثیر گذار این تحولات در ایران تبدیل گشت و به عنوان یک مرکز علمی فرهنگی مهم، نقش ارزنده ای در شکوفایی فرهنگ و تمدن آن دوران ایفا نمود.

کلیدواژه ها: مغولان؛ ایران؛ عصر ایلخانی؛ مراکز علمی، منطقه آذربایجان

Centers of Cultural Science of Azerbaijan during the Ilkhani Period and Their Perspective in the Flourishing of the Civilization of Islam and Iran

Abstract

Four decades after Changiz invasion, Moghols went to Iran with a Hulagu Khan-led army. Hulagu Khan ended Abbasid caliph after conquest of Baghdad and destructing Ismailis and then established Ilkhani government. Establishing this government led to a new era in the history of this land. Changiz's descendants dominated the land which had rich culture and ancient history and needed reconstruction after forty years period full of war and disturbance. Ilkhanan Moghol understood that they are not able to rule over this land. Then, they surrendered the great territory management to scientists such as Nasir al-Din al-Tusi and Rashid-al-Din Hamadani; this led to fundamental changes in political and cultural developments. Azerbaijan was transformed to one of focal development

^۱ . دانش آموخته دکترای تاریخ و استادیار دانشگاه. Davood_kazeminasab@yahoo.com

points of this period due to being in the center of Ilkhani government and played important role in cultural and civilization flourishing of that era as a scientific cultural center.

Key words: scientific centers; ilkhani era; Azerbaijan; civilization

مقدمه

سرزمین ما به سبب وضعیت جغرافیایی و سوق الجیشی آن، از دیرباز دستخوش تهاجم اقوام و طایفه‌های گوناگون بوده است که از آن جمله می‌توان حمله قوم مغول (۶۱۶ هـ) به ایران را برشمرد که نشان پیامدهای آن سالیان سال برجای مانده است. تاخت و تاز و کشتار وحشیانه آن قوم بدوی که بر اثر آن هزاران انسان کشته شدند و آثار مدنیت از قبیل مدارس، بناهای تاریخی و کتابخانه‌های ارزشمند نیشابور، مرو و بغداد و دیگر مراکز علمی و ادبی ایران ویران گشت. چهل سال پس از یورش چنگیز، بار دیگر، هلاکو، نواده چنگیز که از سوی برادر خود، منگوقاآن، مامور پیشبرد فتوحات غربی امپراتوری مغول در ایران و نواحی پیرامون بود، عازم ایران شد. وی پس از فتح قلاع اسماعیلیه در ایران، از طریق قزوین و همدان و کرمانشاه عازم بغداد گردید و روز چهارم صفر سال ۶۵۶ هجری، بغداد سقوط کرد. هلاکو پس از پیروزی عظیم بر دستگاه خلافت عباسی که بیش از پنج قرن دوام حکومتی داشت و فتح بغداد و تصرف گنجینه‌های آن راهی آذربایجان شد و مراغه را به پایتختی برگزید. از آنجا که قوم ایرانی همواره در جستجوی دانش و ادب بوده است، دانشمندان و ادبای ما از پای ننشستند و دیگر بار به بازسازی فرهنگ و ادب ایران پرداختند و دوران حکومت ایلخانان مغول را به یکی از پررونق‌ترین دوران پیشرفت دانش و فرهنگ و ادب ایران تبدیل نمودند، به نحوی که آثار چشمگیری از آن دوران به جای مانده است. در این میان منطقه آذربایجان نیز به دلیل گذشتن راههای ارتباطی شرق و غرب به خصوص راه ابریشم از آن، اهمیتی ویژه یافت و شهرهایش یکی پس از دیگری اعتبار یافتند. بناهای جدید، باغات بزرگ و اماکن مذهبی و مراکز علمی بزرگ در آنجا ساخته شد. نخست «رصد خانه مراغه» در زمان هلاکو خان و به همت خواجه نصیرالدین طوسی ساخته شد و به برکت وجود آن استاد بزرگ به گنجینه‌ای از علوم و هنرهای ایرانی مبدل گشت. سپس در زمان غازان خان هفتمین ایلخان مغول که مسلمان شده بود ساخت شهرک‌هایی موسوم به ابواب البر که عموماً بر گرد مقبره بانی آن شکل می‌گرفت، با ساخت «شنب غازان» در تبریز آغاز گردید. خواجه رشیدالدین نیز «ربع رشیدی» را به همین شیوه ساخت. اولجایتو برادر غازان خان نیز با استفاده از تجارب آنان به این کار روی آورد و «سلطانیه» را بنیان نهاد. این مراکز آموزشی که در واقع ترکیبی از مجموعه‌های علمی و مذهبی بودند، موجب شکوفائی تمدن اسلامی و پیشرفت مظاهر آن در ایران گردیدند.

پژوهش حاضر در صدد است، به روش توصیفی - تحلیلی، مراکز علمی چهارگانه آذربایجان در عصر ایلخانان و تاثیر این مراکز در فرهنگ و تمدن ایران و اسلام را بررسی نماید.

رصد خانه مراغه:

ایلخانان بنا بر باورهای پیشینیان خود به تاثیر کواکب و احوال آنها در امور عالم اعتقاد داشتند و از این روی به رصد کواکب بی میل نبودند؛ چنانکه در عهد آنان سه بار، نخست در زمان هلاکو، بار دیگر در دوره غازان خان و سپس در سلطنت اولجایتو محمد خدابنده رصدخانه هایی ساخته شد که همه آنها محل تعلیم و تعلم علوم حکمی و ریاضی بود. (صفا، ۱۳۶۷، ۲۵۷)

رصدخانه مراغه که بی تردید از مهم ترین مراکز علمی آن عصر بود، تحت نظر خواجه نصیرالدین طوسی ساخته شد. طوسی دانشمند بزرگ و نویسنده معروف و حامی بزرگ علوم و علما در قرن هفتم هجری و از کسانیست که در تاریخ علوم ایرانی و اسلامی مقام بسیار بلندی احراز کرده است. وی به سبب کوششی که در برافراختن کاخ فروریخته دانش در عهد استیلای مغول بکار برده و با تالیفات ارزنده و تشکیل رصد خانه مراغه و کتابخانه و حوزه تعلیم و با خدماتی از این قبیل در ردیف اول رجال علمی جای گرفته است.

حمد الله مستوفی اصلش را از جهرود ساوه یا قم دانسته و نوشته است «چون مولد و منشاش در طوس بود بدان منسوب شد» خواجه خود در مقدمه زیج ایلخانی گفته است: «که از طوسم». نصیرالدین در آن شهر و بنا بر همه روایات بسال ۵۹۷ هجری ولادت یافت (صفا، ۱۳۶۷، ۱۱۹۹). پدرش خود از فقها و علمای طوس بود و نصیرالدین در کنف تربیت او از خردی با علوم شرعی و ادبی آشنایی یافت و سپس به تحصیل علوم مختلف عقلی از حکمت و ریاضیات تا طبیعیات پرداخت و در جوانی به نیشابور رفت و در آنجا محضر استادان بزرگ خراسان را درک کرد. علم ریاضی را نزد کمال الدین محمد حاسب و دیگر معارف زمان را نزد بزرگانی چون: قطب الدین مصری، کمال الدین یونس موصلی و ابوالسادات اصفهانی تلمذ می کند، تا اینکه خود جایگاهی والا می یابد و به او لقب «استاد البشر» می دهند.

هنگامی که واقعه حمله چنگیز رخ می داد از عمر نصیرالدین طوسی بیست و دو سال می گذشت و چند سالی بعد از این واقعه بود که به قلاع اسماعیلیه پناه برد و در آنجا بتالیف کتب اشتغال جست. مدت زمانی در قهستان در دستگاه ناصرالدین از سران اسماعیلیه بسر برد و به کار تحقیق پرداخت، سپس ناصرالدین او را به نزد علاء الدین محمد هفتمین خلیفه حسن صباح به قلعه الموت می فرستد و او تا پایان کار رکن الدین خورشاه آخرین فرمانروای اسماعیلی در آنجا ماند و بکار تحقیق و پژوهش پرداخت.

هلاکو که از مدت زمانی پیش با نام خواجه نصیر آشنا بود پس از غلبه بر اسماعیلیان، مقدم او را گرامی شمرد و خواجه از مقربان و معتمدان دربار اومی گردید.

هلاکو پس از آنکه از کار اسماعیلیه فارغ شد، عازم بغداد گردید و پس از فتح بغداد و انتخاب مراغه به پایتختی توسط هلاکو، خواجه نصیرالدین موجبات آن را فراهم ساخت تا با ایجاد مرکز علمی رصدخانه مراغه، به دنبال مدت زمانی فترت علمی در ایران که در پی یورش مغول ایجاد شده بود، بار دیگر فعالیت های علمی پژوهشی با امکاناتی چشمگیر از سر گرفته شود.

او جماعتی از ریاضیون بزرگ زمان مانند مویدالدین عرضی از دمشق، فخرالمرافی از موصل، فخرالخلاطی از تفلیس و نجم الدین دبیران از قزوین را گرد آورد و در سال ۶۵۷ ه.ق ساخت رصدخانه را آغاز کرد و کتابخانه ای عظیم در آن ترتیب داد و آن را از کتاب هایی که از بغداد و شام و الجزیره بغارت رفته بود پر کرد.

تمرکز آن همه کتاب و اجتماع علمایی که نام برده شدند و دانشمندان دیگری که برای همکاری با خواجه یا شاگردی در خدمت او و یا استفاده از کمک های مادی و معنوی وی در مراغه گرد آمده بودند، مراغه را به یکی از بهترین مراکز علوم عقلی در تمام ایران دوره اسلامی تبدیل کرد. تاثیر چنین مرکزی در تمدن اسلامی بی تردید فراوان و عمیق بوده است. حتی ایجاد رصدخانه غازان خان در تبریز و رصدخانه اولجایتو خان در سلطانیه که گویا فعالیت آنها بیشتر بتدریس ریاضیات و علوم عقلی منحصر بوده است، تحت تاثیر رصدخانه مراغه قرار داشته است.

با استقرار این کانون نه تنها نمونه های تمدن ایرانی که در شهرها رو به ویرانی نهاده بود، گردآوری و حراست گردید بلکه سبب شد با تجمع بخشیدن به دانشمندان و هنرمندان خودی و بیگانه از هر قوم و گروهی، افکار جدید شرق و غرب با تمدن ایران ترکیب شود و روح تازه ای در آن دمیده شود. (بیانی، ۱۳۸۹، ۴۰۴)

زمان تشکیل رصدخانه

پس از آنکه خواجه در خدمت هلاکو به مراغه رفت، ماموریت یافت تا رصد مراغه را ترتیب دهد و فرمان شد در جاییکه شایسته این کار است و برای رصد ستارگان به کار آید عمارتی لایق بنا کنند. بعضی از مورخین بستن رصد مراغه را از ابتکارات و افکار خود خواجه می دانند. کتبی در فوات الوفیات نقل می کند: «چون خواجه پیشنهاد بنای رصدخانه به هلاکو کرد، خان از وی فایده این عمل را پرسید و گفت آیا به یاری آن میتوان از حوادث مقدر پیش گیری کرد؟ خواجه گفت در این باره مثلی می زنم، خان فرمان دهد تا کسی برین مکان بالا رود و بی آنکه هیچ کس آگاه باشد طشتی بزرگ از مس را بزمین افکند. خان فرمان داد و چنین شد. همه از آواز مهیب طشت به وحشت افتادند مگر خان و خواجه زیرا که از این امر اطلاع داشتند. پس خواجه گفت فایده علم نجوم نظیر همینست، چه آدمی حوادث را از پیش می داند و برای او بیم و وحشتی که نتیجه جهل است حاصل نمی شود. بدین ترتیب خان به ساخت رصدخانه رضا داد.» (الکتبی، ۱۹۵۱، ۳۰۸)

در باره تاریخ بنا با توجه به آنچه که در کتابهای جامع التواریخ رشیدی و فوات الوفیات و نظایر آنها آمده است می توان گفت ، بنای رصدخانه به پیشنهاد دانشمند بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی روز سه شنبه چهارم جمادی الاولی سال ۶۵۷ ه.ق آغاز می گردد.

ساختمان رصد خانه

در باره معمار اصلی مجموعه رصدخانه مراغه نام « فخرالدین احمد بن عثمان امین مراغی » ثبت شده است. همچنین می دانیم که مسئولیت ساختمان مسجد و کوشک محل اقامت هلاکو بر عهده مویدالدین عرضی ، سازنده آلات و ابزار نجومی رصدخانه، بوده است. در نوشته های مختلف میزان هزینه بنای واحد های رصدخانه مراغه بدون ابزار و آلات آن حدود بیست هزار دینار ذکر شده است. (ورجانوند، ۱۳۶۶، ۱۵۳)

تقسیمات داخلی رصدخانه

- ۱- دیوار های سنگچین نامنظم
کاربرد دیوارهای سنگچین نامنظم را می توان به اعتباری با دیوارهای حصاری دانست که ورود به سطح تپه رصدخانه را جز از راه ورودی های اصلی بر واردشوندگان می بسته است.
- ۲- دیوارهای سنگچین منظم شمالی - جنوبی
- ۳- دیوارهای سنگچین منظم شرقی - غربی. دیوارهای سنگچین منظم با هدف فعالیت های نجومی بود.
- ۴- برج مرکزی و اصلی رصدخانه
بوسیله ی ربع جداری یا برج اصلی رصدخانه ، ارتفاع آفتاب نسبت به افق اندازه گیری می شد تا تعیین گردد خورشید در چه درجه ای از مدار قرار دارد.
- ۵- واحدهای دایره شکل پنج گانه
هریک بطور مستقیم در کار پژوهشهای نجومی مورد استفاده داشته اند و ابزار هایی بر روی آنها استوار می شده است .
- ۶- تالار سکودار چهارگوش
احتمال می رود بر روی سکو کره فلکی یا الت نجومی دیگر قرار می گرفته سپس افراد پیرامون آن به پژوهش و بررسی مشغول میشدند.
- ۷- کارگاه ریخته گری
از این محل برای ساخت اشیا فلزی بهره برداری می شده است . عرضی دانشمند معروف که مسئولیت طراحی و ساخت ابزارالات رصد را به عهده داشته است در کارگاه ریخته گری به این امر می پرداخته است
- ۸- کوشک ایوان دار

جایگاهی برای اقامت کوتاه مدت ایلخان در جریان بازدید از فعالیت های رصدخانه بوده است.

۹- مدرسه

در فوات الوفيات آمده است که یک سرای عالی برای خواجه و جماعت منجمین ساخته بودند و مدرسه علمیه ای نیز در جوار کتابخانه ایجاد شده بود.

بنابراین های تاریخی مدرسه موجود در رصدخانه مراغه دارای آنچنان معروفیتی بوده است که حتی از چین نیز دانشجویانی برای تحصیل در زمینه ریاضیات، فیزیک و نجوم بسوی آن روی می آوردند.

۱۰- کتابخانه

متون مختلف تاریخی درباره کتابخانه رصدخانه مراغه همه از اثری یاد می کنند که عظمت آن بی سابقه بوده است زیرا که آن را گنجینه ای شامل چهارصد هزار جلد کتاب یاد کرده اند.

کتبی در این باره می گوید: «خواجه در مراغه قبه و رصد عظیمی بنا کرد و برای آن کتابخانه بزرگی ترتیب داد و آن را از کتبی که از بغداد و شام و الجزیره بغارت رفته بود پر کرد. تا آنجا که زیاده از چهار صد هزار جلد کتاب در آن گرد آمد و برای رصد منجمان و فیلسوفان رابکار گماشت و اوقافی برای آن مقرر ساخت»

۱۱- بنای مسکونی، دفتر کار یا استراحتگاه

۱۲- مخزن نگهداری آب

۱۳- مجموعه روستایی (سپهروند، ۱۳۸۱، ۱۳۹)

حوزه علمیه رصدخانه مراغه

یکی از اهداف خواجه از ایجاد رصدخانه، نجات و گردآوری مغزهای فراری بود. پس از آنکه آرامش بعد از طوفان منطقه را فراگرفت، شخصیت های معتبر متعددی که در هرزمینه شهرتی داشتند و از گزند زمانه مصون مانده در گوشه ای خزیده بودند، چون خواجه نصیر را مرکز ثقل امور و مورد احترام و وثوق دستگاه و بخصوص خواهان اصلاحات یافتند به درگاهش روی آوردند و هریک در بازسازی مملکت نقشی را عهده دار گشتند.

خواجه منتظر نمی نشست تا متفکران و صاحب نظران به درگاهش روی آورند بلکه خود به برخی ایالات و ممالک سفر می کرد و هرجا به چهره درخشانی برمیخورد او را به کاری میگمارد. در هر گوشه ای اگر به کتابها و آلات و ادوات علمی و آثار هنری دست می یافت، آنها را گرد می آورد تا از عارضه پراکندگی مصون دارد. بدین منظور دوبار به بغداد و همچنین به واسط و بصره سفر کرد و کتابهای کتابخانه های دوران خلفا را که پراکنده شده بود گرد آورد و به کتابخانه رصدخانه مراغه انتقال داد و علما و روحانیان را فرا خواند و از آنان دلجویی کرد. (بیانی، ۱۳۸۹، ۴۰۵)

بدین ترتیب رصدخانه مراغه به صورت کانون پرتحرکی جهت اجتماع دانشمندان سرشناس زمان در آمد که از آن جمله اند:

مویدالدین عرضی (عالم در علم هندسه و متخصص آلات رصد) - نجم الدین دبیران (از بزرگان حکمت و کلام و منطق)

فخرالدین اخلاطی (مهندس و متبحر در علوم ریاضی) - فخرالدین مراغه ای (طیب و استاد در علوم ریاضی) -

نجم الدین کاتب بغدادی (متبحر در ریاضی و هندسه و کاتب صور) - محی الدین مغربی (مهندس و متبحر در ریاضی و اعمال رصد) - قطب الدین شیرازی - شمس الدین شروانی - شیخ کمال الدین ایجی - حسام الدین شامی - نجم الدین اسطرلابی - سیدرکن الدین استرآبادی - ابن فوطی صدر الدین علی و اصیل الدین حسن پسران خواجه - حکیم دامغانی - فومنچی چینی - ابوالفرج ابن عبری و برخی دیگر.

قطب الدین شیرازی شاگرد خواجه نصیرالدین

طیب، ریاضیدان، منجم، فیزیکدان، فیلسوف، عالم اشعری شافعی و مفسر، معروف به قطب شیرازی و ملقب به علامه، در شیراز به دنیا آمد. پدرش ضیاءالدین مسعود پزشک و مدرس طب در بیمارستان مظفری شیراز و در همان حال از بزرگان فرقه سهروردیه بود.

قطب الدین محمود علم طب را نزد پدر و عموی خود فراگرفت. خرّقه‌ی تصوف را در ده سالگی از دست پدر خود پوشید و از نجیب‌الدین علی بن بزغش شیرازی نیز خرّقه گرفت. در چهارده سالگی پدرش فوت کرد و او به جای پدر به عنوان چشم‌پزشک در بیمارستان شروع بکار نمود.

وی قرائت و شروح «قانون» را نزد استادان شیراز فراگرفت. چندی نیز شاگرد نجم‌الدین کاتبی قزوینی بود. سپس به مراغه رفت و در آنجا علم هئیت و «اشارات» ابن‌سینا را در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی آموخت و نزد آن استاد و به یاری او به حل مشکلات «قانون» توفیق یافت.

او همچنین سفرهایی به خراسان، عراق عجم، بغداد و روم داشت. در قونیه به خدمت صدرالدین قونوی رسید و علم شریعت و طریقت را نزد او فراگرفت.

قطب‌الدین شیرازی از دانشمندان جامع و بزرگ و در معقول یگانه زمان خود بود. او در طب و ریاضیات و نجوم و حکمت و موسیقی دست داشت و در نظم و نثر پارسی و عربی دارای مهارت کامل بود. عده‌ای از رجال علم و دانش در محضر او شاگردی کرده‌اند. از جمله شاگردان وی:

قطب‌الدین رازی، کمال‌الدین فارسی و نظام‌الدین اعرج بودند.

قطب‌الدین در اواخر عمر در تبریز سکنی گزید و در همان جا درگذشت و در مقبره‌ی چرنداب تبریز دفن شد.

زیچ ایلخانی

حاصل و ثمره علمی بزرگ رصدخانه مراغه تالیف کتاب مشهور زیچ ایلخانی بود. زیچ نزد منجمان نام کتابی است که احوال و حرکات کواکب و مانند آن که از رصد معلوم نمایند در آن ثبت کنند.

خواجه در ابتدای این زیچ نوشته است: «هلاکو خان ملحدان را قهر کرد و بغداد بگرفت و خلیفه را برداشت و تاحدود مصر بگرفت و کسانی را که یاغی بودند نیست کرد و هنرمندان را در همه انواع بناخت و رسمهای نیکو نهاد و من بنده نصیرا که از طوسم و بولایت ملحدان افتاده بودم از آنجا بیرون آورد و رصد ستارگان فرمود و حکمایی را که رصد می دانستند چون مویدالدین العرضی که بدمشق بود و فخرالدین مراغی که بموصل بود و فخرالدین خلطی که بتفلیس بود و نجم الدین دبیران که بقزوین بود، از آن ولایتها بطلبید و زمین مراغه را رصد اختیار کردند وبفرمود تا کتابها از بغداد و شام و موصل و خراسان بیاورند و تقدیر چنان کرد که منگوقاآن از میان برخاست و بعد از آن هلاکو و بعد از او ابقای بجای پدر پادشاه بود، رصد ستارگان تمام شد.»

پس از اتمام رصد که تالیف زیچ نتیجه آن است و خواجه آن را بر چهار مقاله تنظیم نمود: مقاله اول در تواریخ، مقاله دوم در سیر کواکب و مواضع آنها، مقاله سوم در اوقات مطالع و مقاله چهارم در باقی اعمال نجوم.

زیچ خواجه طوسی در مشرق زمین و در چین بسیار مورد توجه بوده و حتی پس از انتشار زیچ جدید الغ بیگ، تا مدت زیادی از آن استفاده می شده است.

جانشینان هلاکو

هلاکو وجانشینان او در نتیجه گذشت زمان به آداب و رسوم متمدنین ایران و سایر ملل مانوس شدند، بخصوص جانشینان هلاکو تحت تعلیمات معلمین ووزرای ایرانی قرار گرفتند. در این دوره رتق وفتق امور غالباً به دست وزرای کاردانی نظیر خواجه شمس الدین محمد جوینی و صدرالدین زنجانی صورت می گرفت و چه بسا که این مردان خیرخواه برای جلوگیری از اعمال بی رویه ایلخانان، جان خودرا در معرض خطر قرار می دادند.

از تاریخ زمامداری غازان، مداخله رجال ایرانی در امور مختلف افزایش یافت و حکومت ایران از زیر نفوذ مغولستان خارج شد و اداره کارهای مهم و اساسی بدست ایرانیان سپرده شد و کما بیش استقلال دیرین ایران تجدید گردید.

غازان خان

سلطان محمود غازان خان، هفتمین ایلخان مغول، در ۶۷۰ هجری متولد شد. در زمان پدرش ارغون خان در خراسان قائم مقام پدر و حفظ و حراست آن ولایات با او بود. در طول فرمانروایی غازان در خراسان، وی عمده کارها را برعهده یکی از مشاوران و یاران نزدیک خویش به نام امیر نوروز گذاشته بود.

امیرنوروز فرزند امیر ارغون حاکم مغولی بود که پیش از استقرار ایلخانان و در نوجوانی به دین اسلام گرویده بود. وی از زمان پدرش در خراسان می زیست و جزو بزرگان دستگاه مغولی این ایالت

گشته بود. هنگامی که غازان از جانب پدر حکومت خراسان را یافت ملازم وی گردید. علاوه بر مقتضیات تاریخی، با سعی و تلاش و تشویق های متوالی امیر نوروز بود که غازان به دین اسلام گروید.

« در شورایی که غازان در حضور امیرنوروز برپا کرده بود، امیرنوروز گفت که منجمین و علمای اهل زهد و ورع چنین پیشگویی کرده اند که در حدود ۶۹۰ سلطانی قیام خواهد کرد که اسلام در کف حمایت او رونق پیشین خود را از سر خواهد گرفت و رعایای او قرین امن و رفاه خواهند شد، اگر غازان قبول اسلام کند سلطنت او در ایران برقرار خواهد شد و مسلمین در سایه ی دولت او از ننگ تبعیت کفار تاتار خواهند آسود... این بیانات در مزاج غازان موثر افتاد و در چهارم شعبان ۶۹۴ هجری در لار دماوند غسل کرد و بر دست شیخ صدر الدین... اسلام آورد و به پیروی از او صد هزار نفر از مغول اسلام آوردند و غازان از این تاریخ به نام محمود خوانده شد.» (اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴، ۲۶۹)

غازان پس از اسلام آوردن در عید اضحی همان سال در تبریز به تخت نشست و با اینکه عمرش کم و مدت سلطنتش کوتاه بود، کارهای سازنده بسیاری انجام داد و بیش از هر سلطان ایلخانی آثار برجای گذاشت. از تعمیر، توسعه و ایجاد مدارس، خانقاه ها، زوایا، میادین، داککین و حمامها که بگذریم باید از اقدامات او در ساخت و عمران مرکز علمی فرهنگی شنب غازان نام ببریم. به قول رشید الدین رسم مغولان چنین بود که مدفن ایشان در موضعی باشد نامعلوم و از آبادانی و عمارت دور. چنانچه هیچ آفریده بر آن مطلع نبود و حوالی آنرا غروق کرده و به معتمدان بسپارند تا هیچ کس را بدان نزدیک نگذارند. (فضل الله همدانی، ۱۳۵۸، ۲۰۷)

غازان این سنت مغولی را کنار گذاشت و با ساختن آرامگاه برای خود در زمان حیات به سنت اسلامی روی آورد. او قبل از مسلمانی و هنگامی که در خراسان فرمانروایی داشت، به زیارت آرامگاه حضرت رضا (ع)، بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی، شیخ ابو سعید ابوالخیر و دیگر اولیای آن حدود رفته بود و پس از مسلمانی نیز به زیارت کاظمین، نجف و کربلا مشرف شده بود و در کار ساختمان و تشکیلات آن مکان های مقدس دقت کرده بود و به این نتیجه رسیده بود که «این مردن به از زندگانیست و چگونه می توان آنرا در زمره اموات به حساب آورد؟»، با اذعان به اینکه او خود از زمره آن اولیاءالله نیست اما خواسته بود خانه ابدیش را طوری بسازد و ابواب البری برای آن ترتیب دهد که برکاتش فقرا و سایر مردم و مسافری را شامل شود و از این طریق خیر و ثوابی دائمی نصیب وی گردد. با این اندیشه و به تقلید از بزرگان دین، مقبره ای طرح ریزی کرد که در سمت غربی تبریز و در محلی معروف به شنب واقع بود. ساختمان این مقبره چندین سال طول کشید و از آن پس به شنب غازان معروف شد. (بیانی، ۱۳۸۹، ۴۷۲)

❖ شنب غازان:

در کتب لغت شنب به معنی گنبد آمده است البته نه در زبان مغولی بلکه در فرهنگ و زبان ایرانی دارای چنین معنی و مفهوم می باشد. این کلمه بصورت شم نیز به کار رفته است که تشابه و تقارنش با شنب قابل تامل است. فرهنگ نفیسی شم را خانه زیر زمینی و کاروانسرا و جای باش ستور معنی کرده و شنب را هم به معنی گنبد و قبه آورده است.

مرحوم یحیی ذکا نوشته: « شنب در زبان مغولی به معنی مزار است و در تبدیلات بصورت شم در آمده است چنانکه دنب ، دم نوشته و خوانده می شود. ازسوی دیگر در زبان مردم آذربایگان واژه ای به شکل شام یا شم هست که به زمینهای مسطح و علفزارهای کرانه رودخانه و دریاچه ها گفته می شود و پیش از وجود شنب غازان به این بخش از غرب شهر نیز شام و شم می گفتند. تصادفا این دو کلمه را باهم تلاقی کرده و اینک آنجا را شام غازان و شم غازان و شنب غازان به هر سه صورت می نامند» (ذکاء، ۱۳۶۸، ص ۲۰۱)

قبل از غازان ، ارغون خان در منطقه غرب تبریز در ناحیه ای موسوم به شم شروع به آبادانی نمود . رشیدالدین فضل الله در این رابطه چنین می نویسد « چون ارغون خان به کار عمارت عظیم مایل بود ، در موضع شم تبریز شهری معظم بنیاد نهاد و آنجا خانه هایی را اساس افکندند و فرمودند که هر آفریده که خواهد آنجا خانه سازد و کهریزی جاری گردانید و آنرا ارغونیه نام نهاد و در شروپاز نیز شهری بزرگ بنا کرده بود که به اتمام نرسید» (فضل الله همدانی ، ۱۳۷۷: ۱۱۷۳)

از نوشته های رشید الدین چنین برمی آید که اقدامات مغولان تا این زمان به دلیل کوتاهی عمر خانان مغول و یا به کار نیستن تجارب کافی و مهارت های لازم چندان موفقیت آمیز نبوده است. اما غازان خان با به کارگیری معماران لایق و مهندسان حاذق و افراد امین موجبات ساخت بنایی را فراهم آورد که در عظمت و بزرگی آن نوشته اند که از عجایب ابنیه اسلامی و عظیمترین قبه ای بود که تا آن تاریخ در ممالک اسلامی ساخته شده بود و به قول رشید الدین از گنبد سلطان سنجر سلجوقی در مرو که معظم ترین عمارات عالم است بسیار با عظمت تر بوده است.

ساختمان شنب غازان

عمارت این قبه در سال ۶۹۷ که سال چهارم سلطنت غازان خان بود شروع شد. ابتدا غازان دستور داد از اطراف و اکناف معماران ماهر و معروف را گرد آورند و به منظور استحکام هرچه بیشتر بنا ، آهن و قلع از روم وارد کردند تا آن را در پی بنا با سنگ درآمیزند. چون پایه سنگی و فلزی مقداری بالا آمد ، ساختن دیوار آجری آغاز شد. ضخامت دیوارها سی و سه آجر به هم چسبیده بود و هریک از آجرها ده من وزن داشتند و ارتفاع قبه ۱۳۰ گز و طول دیوارها ۸۰ گز و کتیبه و شرفات قبه ۱۰ گز و طاس قبه ۴۰ گز و محیط آن ۵۳۰ گز بوده است.

شکل این بنا از قراری که مورخین نوشته اند به صورت برج بزرگی بوده است که بالای آن گنبدی ساخته بودند و دوازده بنای مستقل دیگر که پیرامون گنبد ساخته شده بودند.

چنین به نظر می‌رسد که احداث دوازده کاربری پیرامون مقبره توسط غازان، موضوع تمایل وی به مذهب تشیع و اشاره به تعداد امامان شیعه را تداعی کند (خواند میر، ۱۳۳۳: ۱۸۸).
ابن بطوطه که در سنه ۷۲۷ هجری به تبریز آمده است درباره این عمارت چنین نوشته :
غازان خان که از ابنیه و آثار خیر او بعد از قبول اسلام گفتیم، در شام تبریز که بعدها موسوم به شام غازان یا شنب غازان شد، مقبره عظیمی برای خود ساخت و املاکی در ایران و عراق بر آن وقف کرد و تولیت آن را به رشیدالدین فضل الله و سعدالدین ساوجی وزیران خود داد و برگرد این بقعه بناهای وسیعی دارای قسمت‌های مختلف برپا کرد (ابن بطوطه، ۱۲۹ و ۱۳۴).

فضاهای مجموعه شنب غازان

رشیدالدین طراحی گنبد را کار خود غازان خان ذکر می کند که در خارج شهر در جانب غربی در موضع شنب، خویشتن طرح کشیده آن را بنا نهاد. (فضل الله همدانی، ۱۳۷۳: ۱۳۷۵)
بناهای مجموعه شنب غازان به جز گنبد ۱۲ مورد است:

- ۱- مسجد جامع
- ۲- مدرسه شافعیه
- ۳- مدرسه حنفیه
- ۴- خانقاه
- جهت درویش
- ۵- دارالسیاده جهت اقامت سادات
- ۶- رصدخانه
- ۷- دارالشفای
- ۸- بیت
- الکتب

۹- بیت القانون جهت گذاردن دفاتر وقوانین که غازان خان وضع کرده بود
۱۰- بیت المتولی که یک نفر متولی در آن جا مامور تدبیر منزل و ترتیب مصالح مردم و منزل دادن ایشان بود.

۱۱- حوضخانه ۱۲- گرمابه سبیل

اولیاء چلبی در وصف عناصر معماری مجموعه غازانیه چنین آورده است : «... عمارات معظم غازانی در مرکز شنب غازان چشمها را خیره می‌سازد. گنبد آنچنان بلند است که سر گنبد به آسمانها می‌خورد ... یک سمت آن مسجدی است ... در سمت دیگرش خانقاهی ... در سمتی مدرسه ها ... و در سمتی دیگر قصری است با بوستانش ... رصدخانه در سمتی ... و کتابخانه و بیتالقانون و بیتالمتولی در سمتی دیگر ! حمام بزرگ پر است از مسافرانی که تازه از راه رسیده اند . دارالسیاده مسکن سیدهای اصالتدار است ... دارالشفای از مجهزترین مریضخانه هاست و دیگر بناهای خیریه که با نظم خاصی دور تا دور مقبره را در مرکز شنب غازان گرفته اند.. (اولیا چلبی، ۱۳۳۸ : ۴۲).

غازان خان جهت مقبره چند نفر حافظ قران و جهت مدارس و رصدخانه استادان و مدرسین متعدد و برای جهت دارالکتب چند نفر کتاب دار و جهت مدارس و رصدخانه استادان و مدرسین متعدد و برای دارالشفای اطبا و کحالان چند معین نمود که وظیفه ای مرتب گیرند و مستمرا برسر خدمت

خودباشند و علاوه براین شرط کرد که درخانقاه هرصبح و شام فقرا و مساکین را غذا دهند و ماهی دونوبت صوفیان گرد یکدیگر فراهم آمده و به رقص و سماع مشغول شوند. غازان خان برای حفظ مجتمع شنب غازان املاک بسیاری را وقف آن کرد. متولی، مدرسان، معیدان، دانش آموزان و دانشجویان و دیگر کارکنان مجتمع از حقوق و حق مسکن و غذا بهره‌مند بودند.

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی:

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی به سال ۶۴۸هجری در همدان تولدیافت. پدرش عماد الدوله ابو الخیر پزشک بود، و رشید الدین جوانی را در تحصیل فنون مختلف خاصه علم طب گذرانید و از عهد اباقا خان بعنوان طبیب وارد دستگاه ایلخانی شد و بتدریج در امور اداری و دیوانی نفوذ و دخالت یافت تا آنکه در سال ۶۹۷ هجری بعد از آنکه صدر الدین احمد زنجانی معروف به «صدر جهان» به اتهام تصرف در اموال از وزارت معزول و بعدا در همان سال کشته شد، سعد الدین محمد مستوفی ساوجی بحکم غازان خان به صاحب‌دیوانی و رشید الدین فضل الله به نیابت او معلوم گردید و مقرر گشت که به همراهی یکدیگر ممالک ایلخان را اداره کنند و این دو تا پایان سلطنت غازان خان (۷۰۳ هـ) همچنان با یکدیگر در اداره امور کشور سهیم بودند. بعد از فوت غازان خان (۱۱شوال ۷۰۳هـ.ق) و روی کار آمدن برادرش سلطان محمد خدابنده (الجایتو)، این دو وزیر همچنان در مقام وزارت باقی بودند. سرانجام سعدالدین ساوجی توسط الجایتو معزول و سپس کشته شد (۷۱۱هـ.ق) و تاج الدین علیشاه گیلانی به وزارت منصوب و با رشیدالدین همکار گشت. الجایتو در رمضان ۷۱۶هـ.ق در گذشت و پسرش ابوسعید بهادرکه جانشین او شده بود همچنان رشیدالدین و تاج الدین را به وزارت باقی گذاشت. خواجه علیشاه بر اثر حسادتی که نسبت به خواجه رشیدالدین برای پست وزارت داشت، عاقبت با دسیسه و نیرنگ، ذهن سلطان ابوسعید را نسبت به رشیدالدین برگردانید و سلطان حکم نمود خواجه و پسرش ابراهیم را به قتل رساندند. این حادثه در تاریخ ۷۱۸هـ.ق افتاد و ربع رشیدی که از مستحدثات خواجه در تبریز بود تاراج گشت و املاک او و فرزندانش به دیوان تعلق یافت.

رشید الدین فضل الله از جمله بزرگترین رجال تاریخ ایران است و او را حتما باید در ردیف وزراء درجه اول تاریخ ایران در تمام ادوار آن قرار داد. او تنها وزیری مدبر نبود بلکه زنده کننده آثار پیشینیان و بانی آثار جدید و مؤلف نامدار و مورخ کم‌نظیر و دانشمند گرانمایه و نویسنده فاضل و مرد بزرگوار بود و در بسیاری از نواحی ایران و ممالک ایلخانی مدارس و مساجد و دارالسیاده‌ها و کتابخانه‌ها و موقوفات احداث کرد، خود نیز قسمتی بزرگ از عمر گرانبها را در جمع و تدوین و تألیف گذرانید. اگرچه در غارت و تخریب ربع رشیدی که بعد از قتل او و نیز بعد از کشتن پسرش خواجه غیاث الدین محمد صورت گرفت آن آثار نیز در معرض تفرقه و غارت درآمد باین حال قسمتی از آنها باقی و روشن‌نگر کوششهای آن مرد بزرگ در احیاء معالم علم و ادب است.

خواجه رشید الدین به تقلید از غازان خان و تقریباً به همان عظمت کار وی در تبریز و در محله ای که به ربع رشیدی معروف شد، آرامگاهی با متفرعات متعدد از قبیل مدرسه، مسجد جامع، کاروانسرا، بازار، دکاکین، حمام، دارالسیاده، دارالضیافه، دارالشفاء، دارالحفاظ، دارالحجاج، بیت الکتب، بیت القانون، بیت المتولی و حتی کارخانه ها و کارگاههای صنعتی و هنری بنا کرد که خود شهرکی بود و این مجموعه مرکز همه علوم و فنون زمان گردید. مدرسان، روحانیان، شیوخ، صوفیان، پزشکان، منجمین و علما در این مجموعه ساکن شدند و هر یک در رشته تخصص خود به تحقیق و تتبع و تدریس پرداختند. بی تردید می توان گفت این مجموعه از موسسات شنب غازان معتبر تر، مفصلتر و معظمتر بود.

ربع رشیدی

ربع رشیدی در حقیقت دانشگاهی بود که ما سرگذشت آن را از نامه‌ای که خواجه رشید الدین فضل الله به خواجه سعد الدین پسرش، حاکم قنسترتین، نوشته است اقتباس می‌کنیم. وی می‌گوید: «چون از مایده نعم و خوان کرم باریتعالی و تقدس، نواله شافی و بهره کافی به ما رسیده، در دل ما چنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزگار بنای زندگانی ... را از پای درآورد ... و نوبت نیابت و زمان وزارت به آخر رسد ... باید که به عروه وثقی عقل و حبل متین عدل متمسک باشیم ... و قصر مملکت و حصین سلطنت را مشید سازیم ... و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت اوامر و نواهی خود، زیادت گردانیم ... و به محاسن شیم، از ملوک عرب و عجم و وزرای ترک و دیلم بگذریم ... و اصناف رعایت درباره رعیت مبذول داریم ... و در صغیر و کبیر به نظر احترام و توقیر نگریم ... بدین جهت، به استعجال تمام، رسایل ... پیش علمای زمان و فضیلتی دوران ... فرستادیم که عنان عزیمت بصوب ما معطوف فرمایند ... و ربع رشیدی ... که طرح انداخته و تهیه اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به یمن همت فضلا به اتمام پیوست.» (همدانی، ۱۳۶۴: ۳۱۷)

در همین نامه می‌بینیم که در ربع رشیدی، ۲۴ کاروانسرای رفیع ... و هزار و پانصد دکان و سی هزار خانه با حمامها و بساتین و حوانیت طواحین (یعنی دکانها و آسیاها) و کارخانه‌های شعربافی و کاغذسازی و رنگرزخانه و دار الضرب و غیره ساخته شده بود و در دار القرآن، دویست نفر حافظ با ادرارات از اوقاف شیراز و روم، مشغول تلاوت و تعلیم قرآن بودند، در کوچه علماء، چهار صد نفر از عالمان و فقیهان و محدثان با ادرارات و جامه و صابون و حلوا، سکونت داشتند.

و در محله طلبه، هزار نفر شاگرد درس می‌خواندند، و شش هزار طالب علم دیگر از ممالک اسلام در تبریز سکونت داده شده بودند که از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه و هند ادرارات داشتند. (در واقع دانشکده الهیات آن روز را تشکیل می‌دادند). پنجاه طبیب حاذق، از هند و چین و شام و مصر در دار الشفا تردد داشتند که هر یکی ده نفر آموزنده طب زیر تربیت خود داشت و کحالان و جراحان هر یکی پنج نفر را در صنعت کحالی و جراحی و مجبری (شکسته - بندی) می‌پروردند؛ و این مردم

در کوچه معالجان، در عقب دار الشفای باغ رشیدآباد (که این بخش از ربع رشیدی مانند دانشکده پزشکی امروز است) سکونت داشتند که زبده الاطباء محمد بن النیلی سر طبیب آن بوده و به فرمایش او، از خواجه علاء الدین هندو، انواع روغن‌ها و ادویه که در تبریز نبوده، خواسته‌اند. علاوه بر این، اهل صنایع و محترفه نیز، هریکی، در کوچه‌های مخصوص این «شهرچه» ساکن بوده‌اند.

ربع رشیدی با سرپرستی مستقیم رشیدالدین فضل الله به زودی مبدل به یکی از مهمترین مراکز علمی و آموزشی ایران و منطقه شد. شیوه‌های آموزشی و نظام اداری ربع رشیدی تا زمان خود نظیر نداشته و بعضی محققان آن را با آخرین نمونه‌های امروزی قابل مقایسه دانسته‌اند.

ساختار کلی ربع رشیدی

ساختمان اصلی ربع رشیدی باغی بود که در داخل آن گنبدی قرار داشته که مدفن خواجه در آن پیش بینی شده بود و خواجه آن را «بیتالحفاظ» نامیده است. به جز گنبد و مرقد که مرکز و ساختمان اصلی ربع به شمار میرفت، سایر بناها به دو قسمت تقسیم میشدند: دسته اول شامل بناهایی با رویکرد مذهبی، عرفانی، آموزشی و درمانی بود. مهمترین بخشهای این دسته شامل روضه، خانقاه، دارالضیافه و دارالشفاء بودند. روضه محل عبادت، وعظ و خطابه و درس و مباحثات علمی بود که مرکز و اصل ربع رشیدی به شمار میرفت و با گنبد در یک زمان ساخته شده و بناهای دیگر در اطراف آن بنا شده بودند. دو مسجد صیفی (تابستانی) و شتوی (زمستانی)، دارالمصاحف و کتابخانه، دارالتعلیم و حجره‌ها در کنار روضه قرار داشتند. خانقاه با توابع و اجزا خاص، جهت اقامت صوفیان و انجام مناسک درویشی بود. دارالضیافه جهت پذیرایی اهالی ربع رشیدی شامل مجاوران و مسافران با مطبخ و حوائج خانه بوده و دارالشفاء به سرای طبیب و توابع آن اطلاق میشده است.

دسته دوم شامل بناها و مکانهایی که محل خدمات عمومی و اداری، تسهیلات و تجهیزات ربع رشیدی به شمار میروند بود و مهمترین بخشهای این دسته شامل موارد زیر بودند: سرای متولی که مدیریت ربع را به عهده داشته و مدیریت در زمان حیات رشیدالدین برعهده ی خود وی بوده است. سرای مشرف که یکی از مدیران ربع محسوب میشده و کار دیوانی وقف یا اداری ربع به عهده مشرف بود. سرای ناظر که نایب متولی بوده است. حمام، حوضخانه، سقاها در چند محل و مکان مختلف و خزانه داخل دارالمتولی که متولی مواد غذایی را در آن ذخیره میکرده است. انبارها، حجره‌ها برای اقامت یا فعالیت کارکنان و نگهبانان در نظر گرفته شده بود. (سعیدنیا، ۱۳۸۸: ۷۷)

سیستم آموزشی در ربع رشیدی

بخش آموزشی ربع رشیدی شامل قسمت‌های زیرمی شد:

- مساجد که محل برگزاری مراسم مذهبی و تشکیل کلاسهای درس تفسیر ، احادیث و سایر علوم بودند.

- دارالشفای که در آن علاوه بر مداوای بیماران به تدریس علم طب نیز پرداخته می شد.

- بیت‌التعلیم جهت تعلیم یتیمان تدارک دیده شده بود.

- خانقاه که مخصوص تعلیم صوفیان و برگزاری مراسم سماع بود.

آموزش در ربع رشیدی از برنامه دقیق و منسجمی برخوردار بوده است. برخلاف اغلب مدارس قدیم که هیچ شرط خاصی برای پذیرش دانشجو نداشته اند و هرکس با هر میزان استعداد می توانست در این مدارس شرکت کند ، در ربع رشیدی اولین و مهم ترین شرط در زمینه آموزش ، شناسایی استعداد و توانایی های مراجعه کنندگان در علوم مختلف و پذیرش متقاضیان مستعد بوده است.

رشیدالدین در نامه به فرزندش سعدالدین در این مورد چنین نوشته است: ما تعیین کردیم که هرچند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل علم کند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی از این طالب علمان معدوده مستعد کدام علم است از فروغ و اصول ، نقلی به عقلی به خواندن آن علم امر فرمودیم. (همدانی، ۱۳۶۴: ۳۱۹)

در مورد دانشجویان علم طب ویژگی دیگری نیز می شمارد: باید که متعلمان مردم زیرک باشند و در تحصیل علم طب مهوس و مجد و متدین و امین باشند.

به دنبال گسترش کمی و کیفی تشکیلات ربع رشیدی ، رشیدالدین برای ارتقای سطح آموزش و تعلیم دانشجویان شروع به جذب نخبگان از ملل مختلف نمود. پنجاه پزشک ماهر از هند ، چین ، مصر و شام و دیگر سرزمین ها به تبریز دعوت شدند تا علاوه بر درمان بیماران عهده دار آموزش دانشجویان طب شوند.

در حالی که در مدارس قدیم هیچ گونه محدودیت زمانی برای تحصیل وجود نداشت و گاه مدارس به کانونی برای تن پروری تبدیل می شدند، در دارالشفای ربع مدت زمان تحصیل در طب پنج سال تعیین شده بود و در این دوره دانشجویان از تمام امکانات رفاهی چون مسکن و کمک هزینه تحصیلی سالانه برخوردار بودند. با اتمام دوره تحصیلات از دانشجویان توسط استادان آزمون نهایی به عمل می آمد و در صورت قبول، دانشجویان فارغ التحصیل با دریافت دانشنامه به طبابت مشغول می شدند و در صورت پذیرفته نشدن یا سرپیچی از قوانین و بی لیاقتی اخراج می شدند و می بایست جای خود را به دانشجویان مستعد دیگر دهند.

آموزش حرفه و فن مختص فرزندان کارکنان بخش خدمات ربع رشیدی بود. رشیدالدین توصیه کرده بود تا به هریک از آنان که استعداد و علاقه ای در کار صنعتی داشته باشند، اجازه داده شود در همان صنعت و حرفه مشغول گردند. رشیدالدین عده ای از صنعتگران را نیز در شهرستان رشیدی گرد آورده بود تا آموزش حرفه و فن بدهند.

اساتید ربع رشیدی

در امر آموزشی مدرسه عالی، دو مدرس و یک معید فعال بودند. از مدرسان یکی به تفسیر حدیث و دیگری به سایر علوم می پرداخت. معید نیز دروس را برای ده متعلم تکرار می کرد. شرایط لازم برای پذیرش مدرسان در ربع، فضل، علم به اصول دین، نیک سیرتی، علم به علوم عقلی و حساب و داشتن ذوق بود. مدرسان توسط متولی انتخاب می شدند. در مورد مذهب آنان خواجه می نویسد: چون اغلب مدرسان و متعلمان تبریز بر مذهب حق ائمه انام و فقهای اسلامی اثنی عشریه علیهم الصلوه و السلام بوده اند، لاجرم شرط رفت که تمامت مدرسان و محصلان مذکور از اهل این مذهب باشند.

در دارالشفای که یکی دیگر از بخش های آموزشی ربع رشیدی بود، مدرسان این بخش شامل طبیب و معید بودند. طبیب علاوه بر آموزش وظیفه ی مداوای بیماران و کارمندان را نیز بر عهده داشت. در کنار هر طبیب یک معید حضور داشت که در واقع دستیار طبیب به شمار می آمد و درس طب را برای دانشجویان تکرار می کرد. خادم نیز مانند پرستار وظیفه ی مراقبت از بیماران را بر عهده داشت. علاوه بر طبیبان، کحال و جراح نیز در دارالشفای برای شاگردان تدریس می کردند. در بیت التعلیم و دارالحفاظ، کودکان یتیم و فرزندان خردسال کارکنان ربع به فراگیری قرآن مشغول بودند.

بخش فرهنگی ربع رشیدی

دارالکتب

ربع رشیدی دارای کتابخانه ای بود که شیوه کار آن با کتابخانه های امروزی شباهت بسیار داشت. این کتابخانه در گنبد ربع رشیدی قرار گرفته و در دو سوی چپ و راست و دارای سه بخش بود. بخشی از کتابخانه به نگهداری نسخ نفیس قرآن و کتب ارزشمند، بخشی دیگر به کتاب های معقولات و بخش سوم به کتب نقلی اختصاص یافته بود.

خواجه رشیدالدین در وصیتنامه خود که برای صدرالدین محمد ترکه فرستاد، درباره هزار جلد قرآن نفیس و دیگر کتابهایی که به کتابخانه وقف کرده بود چنین مینویسد: «قرآن به خط طلا چهار صد جلد، قرآن به خط یاقوت حموی ده جلد، قرآن به خط ابن مقله هشت جلد، قرآن به خط سهروردی بیست جلد، قرآن به خط اکابر بیست جلد، قرآنهایی که به خط خوب نوشته اند در ۵۴۸ جلد و شصت هزار جلد کتاب در انواع علوم، تواریخ، اشعار، حکایت و امثال و غیره که از ممالک ایران،

توران، مصر، روم و چین و هند جمع کرده ام همه را برای کتابخانه ربع وقف کرده ام...»

برای هر قسمت کتابخانه یک نفر "خازن" (کتابدار) و یک نفر "مناول" (متخصص علم کتابداری) تعیین شده بود. کتاب تنها در شرایطی امانت داده می شد که گیرنده کتاب مبلغی برابر با ارزش کتاب را در رهن کتابخانه قرار دهد. مدت امانت یک ماه بود و گیرنده نمی توانست کتاب را از شهر خارج کند و بدین منظور مهرهایی تعبیه شده بود که کتاب ها را بدان مهور می کردند.

دارالمصاحف

کار موسسات انتشاراتی امروز در تکثیر کتب موردنیاز ربع رشیدی یا جامعه را برعهده داشت. خواجه رشیدالدین جهت تکثیر نسخه های قرآن و کتاب جامع الاصول فی احادیث الرسول مقرر کرده بود تا نویسندگانی استخدام شوند تا در هر سال یک نسخه از قرآن و یک نسخه کتاب حدیث تهیه نمایند. نسخه ها پس از اتمام به یکی از شهرهای اسلامی ارسال می گردید.

اهمیت ربع رشیدی

چنانکه ذکر شد در موسسات علمی ربع رشیدی، گذشته از دانشمندان، هنرمندان و صنعتگران شهرهای گوناگون ایران، علمای سایر ممالک چون چین، هند، روم، مصر و غیره نیز دعوت می شدند و یا خود با شنیدن آوازه شهرت و اهمیت این مراکز می آمدند و به کار مشغول می شدند. بدین ترتیب از ربع رشیدی یک مجمع بین المللی یا بهتر است گفته شود یک آکادمی علوم ایجاد شده بود که هر چند عمر آن کوتاه بود و چند سال پس از تاسیس، ویران گردید، اما در بسط دانش و فرهنگ ایرانی و تربیت دانشمندان و هنرمندان اثر عمیقی برجای گذاشت.

فرجام کار غازان و سلطنت اولجایتو

غازان خان روز یکشنبه یازدهم شوال ۷۰۳ه.ق، در نزدیکی قزوین ودر محلی که آن را باب الجنه می گفتند در گذشت ودر آرامگاه خود در تبریز طبق سنت اسلامی به خاک سپرده شد. وی در طول زندگی کوتاه خود کارهای سازنده بسیاری انجام داد و بیش از هر سلطان ایلخانی آثار برجای گذاشت. غازان در ایام حیات، برادر خویش محمد که حکومت خراسان را بر عهده داشت، به ولیعهدی و جانشینی خود تعیین نموده بود. محمد از مرگ برادر زود اطلاع یافت و قبل از آنکه سایر شاهزادگان داعیه دار حرکتی از خود نشان بدهند خود را به پایتخت رساند و زمام امور را بدست گرفت. وی پس از جلوس به تخت لقب سلطان اولجایتو یعنی سلطان آمرزیده اختیار کرد و به مناسبت تعلق که به مذهب اظهار داشت شیعیان وی را خدا بنده لقب دادند. (اقبال، ۱۳۸۹: ۳۲۲)

بنای سلطانیه

غازان خان در اواخر عمر خود خیال داشت که در محل چمن سلطانیه، شهری بنا کند و به این کار نیز دست زد ولی عمرش وفا نکرد و اولجایتو دنباله خیال برادر را در این خصوص گرفت و پس از بنای آن، پایتخت را از تبریز به سلطانیه انتقال داد. سلطانیه نه تنها در زمان ایلخانی بلکه تا عهد صفوی از عمده ترین مراکز سیاسی، تجاری و صنعتی زمان محسوب می شد و رونق و شکوفایی بسیار داشت.

اولجایتو در بنای سلطانیه همان راهی را که غازان در ساخت شنب غازان تبریز پیش گرفته بود پیروی کرد، یعنی بعد از ساختن شهر و گنبد در اطراف مقبره خود به بنای هفت مسجد امر داد و یکی از آن هارا خود به خرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه بسیار دیگر نیز از دارالسیاده و

خانقاه در سلطانیه برپاشد و اولجایتو علاوه بر بنای قصری جهت اقامت خویش، مدرسه بزرگی در آن شهر ایجاد نمود و از هر طرف مدرسین و علما و اهل بحث و درس را به آنجا خواند. در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای اولجایتو نیز هر کدام به سهم خود شرکت کردند از آن جمله خواجه رشیدالدین یک محله تمام از سلطانیه را که بر هزار خانه مشتمل بود به انضمام مدرسه و دارالشفاء و خانقاهی به خرج خود ساخت.

در مدرسه سلطانیه ده مدرس، بیست معید، صد طلبه، بیست صوفی، دوازده حافظ، هشت موذن تعیین شد و برای هر مدرس ۱۵۰۰ دینار برای هر معید ۷۵۰ دینار و برای بقیه هریک ۱۲۰ دینار در سال مقرر گردید. همچنین هر روز برای میهمانان دارالضیافه ۳۰۰ دینار، برای امرایی که ملازم و محافظ این مجموعه بودند و مجاوران، فراشان، خادمان و خرج ایتام و دارالسیاده و دارالشفاء بیش از صد هزار دینار تعیین شده بود که در وقفنامه مضبوط بود. وقفنامه نیز به طریق وقفنامه غازی مدون گشته بود.

از جهت اهمیت، شکوه، جلال و عظمت این مجموعه صاحب نفائس الفنون معتقد است که «جمعیتی که در تواریخ و سیر سلاطین و ملوک مهارتی داشته باشند دانند که مثل این خبر در جهان از هیچ صاحبی دولتی به ظهور نپیوست».

اولجایتو جماعتی از پیشه وران و اهل حرف و صنایع تبریز را به سلطانیه آورد و ایشان را در آنجا به ترویج صنایه یدی مشغول داشت و به قدری در مزید رونق آن شهر کوشید که سلطانیه در اندک مدتی بعد از تبریز اولین شهر ممالک ایلخانی گردید ولی افسوس که اعتبار آن دوامی نکرد و پس از اولجایتو و ابوسعید به همان سرعت که ایجاد شده بود روبه خرابی گذاشت.

نتیجه گیری

در طول هشتادسال حکومت ایلخانی به همت بزرگمردانی همچون خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی چهار حوزه بزرگ علمی فرهنگی در آذربایجان تاسیس شد که محفل تدریس و تعلیم علوم و مجمع دانشمندان بزرگ از اکناف عالم و محل ترویج نجوم و طب و فنون مستظرفه و ... بودند. اولین حوزه علمی آذربایجان «رصدخانه مراغه» بود که به دستور هلاکوخان و تحت نظر خواجه نصیرالدین طوسی ساخته شد. خواجه در این مرکز به تدریس و تعلیم افراد همت گماشت. در این مجتمع علمی علمای شیعی، سنی و مسیحی به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند و در زمان اباقا نزدیک به صد دانشمند همچون قطب الدین شیرازی در این رصدخانه تربیت شده بودند. پس از نصیرالدین این بار نوبت به خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی میرسد که همراه با فرزندان و خاندانش در جهت احیای فرهنگی ایران گام بردارد. وی در عهد غازان به وزارت دیوانی رسیده بود. سلطان محمود غازان بعد از قبول اسلام وبا مشاهده قبور ائمه اطهار و سایر بزرگان دینی، تصمیم به ساخت یک بنیاد بزرگ علمی مذهبی بر گرد مقبره خود گرفته بود تا بدینوسیله آرامگاهش همواره دایر و پررونق باشد. از این رو مقبره عظیمی برای خود ساخت و برگرد آن بناهای

وسیعی برپاکرد از جمله مدرسی که در آن مدرسان ، معیدان و طالب علمان به تدریس و تحصیل مشغول بودند.خواجه رشیدالدین که ریاست موقوفات «شنب غازان» را نیز بر عهده داشت ، به پیروی از غازان آرامگاهی با متفرعات متعدد در محله ای که به «ربع رشیدی» معروف شد بنانهاد. ربع رشیدی که شامل عملکردهای مختلف مذهبی،عرفانی،آموزشی ، درمانی و اجتماعی در اندک زمانی مرکز همه علوم وفنون زمان گردید.سیس اولجایتو با بکار گیری تجربیات برادرش غازان خان و خواجه رشیدالدین «سلطانیه» را ساخت که در عظمت دست کمی از شنب غازان تبریز نداشت.در سلطانیه نیز همانند شنب غازان و ربع رشیدی ، مجتمع آموزشی بود که اصول مذاهب مختلف اسلامی همچون حنفی،شافعی وشیعہ اثنی عشری در آن تدریس میشد و علاوه بر آن آموزش صنایع وفنون نیز در مدارس سلطانیه رواج داشت.

منابع:

- ابن بطوطه،(۱۳۶۱)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، ۲جلدی،تهران،نشرکارنامه
- اشپولر، برتولد، (۱۳۵۱)،تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- اقبال آشتیانی، عباس،(۱۳۸۴)، تاریخ مغول از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری،چاپ هشتم، تهران،انتشارات امیرکبیر
- بیانی، شیرین،(۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، ۲جلدی، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی
- حمدالله، مستوفی،(۱۳۳۶)، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، چاپ کتابخانه طهوری
- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی ، (۱۳۵۳)،تاریخ حبیب السیر، ۴جلدی، تهران، انتشارات کتابخانه
- ذکاء،یحیی،(۱۳۶۵)،شکل گیری تبریز،شهرهای ایران،به کوشش محمدیوسف کیانی،چاپ اول،انتشارات جهاددانشگاهی
- راوندی ،مرتضی ،(۱۳۸۲)، تاریخ اجتماعی ایران ، ۱۰ جلدی،چاپ دوم،تهران ،انتشارات نگاه
- سپهروند، مجید ، (۱۳۸۱)، مراغه در سیر تاریخ ،چاپ اول، انتشارات احرار تبریز
- شکاری نیری،جواد،یافته هایی از طرح شنب غازان ،نشریه هنرهای زیبا،۲۴،۱۳۸۴
- صفا، ذبیح الله،(۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات در ایران، ۵جلدی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات فردوس

- عالم زاده، هادی و ریاحی، اعظم، آموزش در نظامیه بغداد و ربع رشیدی، نشریه فقه و تاریخ تمدن، ۱۳۸۸، ۱۹.
- مرتضوی، منوچهر، دانش و دانشگاه در آذربایجان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، ۳، ۶.
- نخبوانی، حاج حسین، ترجمه و تلخیص سیاحتنامه اولیا چلبی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۵۰.
- ورجاوند، پرویز، کشف مجموعه علمی رصدخانه مراغه، نشریه هنر و مردم، ۱۸۱.
- و صاف الحضرة، فضل الله بن عبدالله شیرازی، (۱۳۳۸)، تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار، تهران، انتشارات ابن سینا
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۶۲)، جامع التواریخ، به کوشش بهمن کریمی، ۲ جلدی، چاپ دوم، تهران، انتشارات اقبال
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۵۶)، وقف نامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات آثار ملی ایران

بررسی مقوله کار و کارگاه در دوره سلجوقی

رضا الوندی^۱

چکیده

بر اساس شواهد تاریخی، پیشرفت هر کشوری متکی بر رونق تولید و صنعت است. جوامعی که در این زمینه‌ها رشد می‌یابند امکانات و شرایط مناسبی را برای صنعتگران، تجار و نیروهای کار خود فراهم می‌کنند. در دوره سلجوقیان متناسب با مواد خام طبیعی، دامی و فلزی که به فراوانی قابل دسترس بود، صنایع مختلفی چون سفالکاری، قالیبافی، بافندگی و فلزکاری رواج پیدا کرد. به دنبال این رونق کارگاه‌های مختلفی در خانه‌ها و بازارها تأسیس شد. رشد اقتصادی در پی رشد صنعت و بازرگانی و سپس کشاورزی حاصل شد. این مقاله سعی دارد به اقتصاد و صنعت و همچنین به مقوله کارگاه‌ها در جامعه سلجوقی بپردازد. نگارنده با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از منابع در دسترس به این مهم خواهد پرداخت.

کلید واژگان: سلجوقیان، صنعت، کارگاه، قالیبافی، فلزکاری.

^۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تربیت مدرس: rezaalvandi@modares.ac.ir

Review the work and workshops in the Seljuk period

Abstract

According to historical evidence, the progress of any country relies on the prosperity of production and industry. Societies that grow in these areas provide the right conditions for craftsmen, tradesmen and their labor forces. In the Seljuk period, various materials such as pottery, carpet weaving, knitting and metalwork were used in the natural environment, livestock and metal, which was available in abundance. Following this boom, various workshops were set up in homes and markets. Economic growth followed the growth of industry and commerce and then agriculture. This article tries to address the economy and industry as well as the workshops in Seljuk society. Writers will do this by using descriptive and analytical methods and using available resources.

Key words: Seljuk, industry, workshop, carpet weaving, metalworking.

مقدمه

حکومت سلجوقیان با خلافت عباسیان پیوند حساسی داشت. این دوره از جهات مختلف با دوره های قبلی خود متفاوت بود؛ ولی پرداختن به این اختلافات از موضوع این مقاله خارج است. همکاری خلیفه و سلطان و توجه هر دو به رشد و پیشرفت هنر و صنعت باعث رونق و شکوفایی اقتصاد جامعه اسلامی دوره سلجوقی شد. البته این مسئله یک حس رقابتی مذهبی نژادی را نیز در جامعه اسلامی پدید آورد که این شکوفایی را بیش از پیش جلوه می داد. یکی از دوره های مهم رونق صنعت و هنر اسلام، دوره سلجوقیان می باشد. ما در

این دوران شاهد رشد انواع

صنایع و حرفه ها، هنرها هستیم. این پیشرفت به دنبال خود باعث تأسیس کارگاه ها و قوانین کار و کارگاهی گردید. کارگاه هایی که در این دوران رشد یافتند بیشتر در خانه ها یا در محل فروش کالاها یعنی بازار بودند. پروسه تولید به صورت سنتی و با ابزارهای دستی و نیروی کار ابتدائی جریان داشت. محیط جغرافیایی که سلاجقه در آن به حکومت می پرداختند نیز تأثیری بسیاری در تنوع نیروی کار به وجود آورده بود. چون در این محدوده جغرافیایی افراد مختلفی از قومیت ها و مذاهب متفاوت می زیستند.

مقوله کارگاه در منابع قرون نخستین نه تنها به شکل خاص مطرح نشده بلکه به صورت پراکنده نیز چندان مورد تأکید قرار نگرفته است. لذا این مسئله یکی از دشواری‌های پیش روی این تحقیق خواهد بود. کار یک واژه متداولی است که ریشه ی عربی دارد و معانی مختلفی می‌توان برای آن در نظر گرفت. سعی ما بر این است آن معنی که مناسب این پژوهش باشد را برای این واژه به کار ببریم. کار یعنی آنچه از شخصی یا شیئی صادر یا تولید شود، آن چه کرده شود، فعل، عمل. (فرهنگ معین). معانی متعدد دیگر نیز می‌توان برای آن نام برد: پیشه، شغل، سعی، زراعت، وظیفه، صنعت و هنر، (همان) آن چه شخص خود را بدان مشغول سازد و فعل و عمل و کردار (فرهنگ دهخدا).

همانطور که اشاره شد منبع به خصوصی در مورد کار و کارگاه که نوشته شود وجود ندارد. البته اهمیت اطلاعاتی که از طریق منابع دست اول به دست می‌آید را نمی‌توان نادیده گرفت چرا که آنها مانند چراغی هستند که مسیر تحقیق را روشن و هموار می‌سازند. روشی که برای این پژوهش در نظر گرفته شده تفسیری- تبیینی خواهد بود. برای شروع مقاله ابتدا لازم می‌نماید مقوله کارگاه را توضیح دهیم.

مقوله کارگاه

چنانکه پیشتر نیز اشاره گردید در منابع دست اول در مورد مقوله کارگاه اطلاعات چندانی نیست. چنین به نظر می‌رسد که چون کارها به صورت دستی آن هم بیشتر در خانه‌ها انجام می‌شد و مکان مشخصی برای تولید کالا وجود نداشته است، این واژه برای آن دوران کمتر مورد استفاده قرار گرفته است. به عبارت دیگر اگر ما کارگاه را به معنای امروزی آن یک مکان خاص برای تولید کالا که محل کار کارگران بسیاری است در نظر بگیریم و چون در دوره سلجوقیان این امر یک پدیده نابه‌هنگام بوده پس عنوان شدن واژه کارگاه یا کارخانه در آن دوران، دور از انتظار خواهد بود. در نتیجه چون در قرون نخستین اسلامی شیوه ی تولید، ابتدائی و در محل سکونت کارفرمایان انجام می‌گرفت ما این واژه را در منابع نمی‌بینیم.

کارگاه در لغت به معنای محل ساختن چیزها، جای کار کردن کارگران (فرهنگ معین) محل ساختن چیزها خصوصاً بافتن جامه (فرهنگ دهخدا). هر شخصی بسته به مهارت خود اسباب و ابزار کارش را در محل سکونت خود تهیه می‌کرد و به همین خاطر صنعت در دوره سلجوقی به صورت دستی در خانه‌ها که کارخانه‌های روزگار خود بودند در جریان بود. در این دوره صنایع دستی از جمله فرش، پارچه، پرده بافی، ساختن ظروف و جواهرسازی رواج

داشت (فروزانی ۱۳۹۳ ، ۴۱۷ ؛ حسنین ۱۳۸۹ ص ۱۶۳). ابن‌الاثیر از بازار زرگران، درهم فروشان و عطاران بغداد یاد کرده است (ابن اثیر ، ۱۳۸۸ ، ج ۱۴ ، ص ۶۱۱۹). ناصر خسرو از بازارهای بسیار در اصفهان، چون بازارهای صرافان که دویست مرد صراف در آن مشغول به کار بودند یاد کرده است (قبادیانی، ۱۳۷۵، ۱۶۵-۱۶۶). در دوره‌ی فرمانروایی سلجوقیان بزرگ و شعبات آن سلسله و نیز سلسله‌های محلی تحت فرمان آنها مانند اتابکان هنرهایی چون خوشنویسی، نقاشی و صنایع هنری مانند فلزکاری، قالببافی، پارچه بافی و سفالگری پیشرفت چشمگیری داشتند (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۶۳-۴۶۴). بعضی سفالینه‌های ساخته شده در ری و کاشان با هفت رنگ راسته شده و با شیوه‌ای دشوار لعابکاری می‌شدند (پرایس، ۱۳۶۴، ۶۲-۶۳). در هنر سفال‌سازی ساخت انواع ظروف سفالین مانند ظروف لعابدار یکرنگ، رنگارنگ با نقش قالب زده، طلایی و مینایی، با نقش کنده کاری شده و ظروف معروف به لعابی با تکنیک خاص در مراکز مهم سفال‌سازی چون ری، کاشان، جرجان و نیشابور توسعه یافت. گفتنی است که شهر کاشان در تاریخ صنایع سفال‌گری ایران مقامی بسیار ارجمند داشت (محمد حسن ۱۳۶۳، ۲۰۴).

انواع کار، کارگاه‌ها و هنرها

هر منطقه متناسب با مواد خاصی که در آنجا بیشتر یافت می‌شد کالاهای مخصوص خود را تولید می‌کرد. سلجوقیان به علت معیشت دامداری‌شان و طبیعتاً مواد پشمی که از گوسفندان بدست می‌آوردند باعث می‌شد محصولات پارچه‌ای تولید بیشتری داشته باشد و به مراتب کارگاه‌های پارچه بافی، قالببافی در این دوره بیشتر بود. در حقیقت اقتصاد در دوره ی سلجوقی بیشتر بر پایه‌ی کشاورزی، دامداری سپس صنعت‌گری بود (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۱۴۵-۴۱۶). با توجه به شیوه‌ی معیشت مبتنی بر دامپروری مسلم است که در دوره سلاجقه تولیدات دامی (گوشت و لبن) و نیز صنایع متکی به پوست چارپایان و صنایع که ماده اصلی مورد استفاده آنها پشم و مو بود چون فرش، گلیم، پرده، پارچه و بلوز بافی رواج پیدا کند (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۱۷؛ حسنین، ۱۳۸۹، ۱۶۳).

ابن‌حوقل در مورد جامه‌ها و پارچه‌ها به ویژه سوسنجدی و پرده‌های ابریشمی و از قالی‌های، گلیم، جاجیم و سجاده و بافت جامه‌های منقوش چهارم یاد می‌کند همچنین از قالی‌های خوب و ظریف دارابگرد و سینیز و توج جامه‌های مرغوب و کناوه در شیراز پرده‌های مرغوب با عنوان شیراز مشهور بود یاد می‌کند (همان ، ۴۹). در شهر یزد جامه‌های نخی تولید می‌شد (حدود العالم ، ۱۳۷۲ ، ۳۷۵) در شهر بم پارچه‌های پنبه‌ای

زیبا و دیبای نازک و جامه‌های گرانبها ساخته می‌شد (همان، ۴۲۰). در شهر زرنند پارچه‌های آستری معروف به زرنندی حتی به مصر و ... فرستاده می‌شد، دیبای شوشتر نیز معروف بود. در شوش نیز و در رامهرمز جامه‌های ابریشمی تولید می‌شد (همان، ۴۲۱). پس با توجه به نوع محصولات کارگاه‌های مختلف پارچه‌ای به خصوص قالیبافی در شهرها، به خصوص اصفهان وجود داشت. دلیل دیگر گسترش کارگاه‌های قالیبافی گرایش سلاطین و خلفا به تجملات بود. سلاطین و خلفا سعی می‌کردند بهترین لباس‌ها و فرش‌ها را برای خود داشته باشند. کتیبه‌های بافته شده بر حاشیه‌ی لباس‌های فاخر خلفا و یا کارگزاران به طراز شهره است. چند کارخانه بزرگ پارچه بافی در ایران، شام، مصر قرن‌ها رداها و پوشاک خلیفه و امرا و بزرگان دربار اموی و بعدها عباسیان را تهیه می‌کردند (جان احمدی، ۱۳۹۳، ۱۹۱). کارگران و اهل صنعت جزء عامه محسوب می‌شدند. در آن زمان مردم شامل دو طبقه خاصه و عامه بودند و هر کدام از این دو طبقه خود به دسته‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شدند. اعضای طبقه خاصه عبارت بودند از: (۱) خلیفه، (۲) خاندان خلیفه، (۳) رجال دولتی، (۴) خانواده‌های مهم، (۵) اتباع طبقه خاصه (سپاهیان، ندیمان، همدستان بزرگان و خدمت‌گزاران). طبقه عامه به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شد: (۱) نزدیکان خواص (نقاشان، شامران، موسیقی‌دانان، علما، فقها، اربا، بازرگانان، صنعت‌گران بزرگ)، (۲) اکثریت مردم: کشاورزان، اهالی شهر، صنعت‌گران دستی، مانند آهنگران، بافندگان، خیاطان، نجاران، آرایشگران، شکارچیان، نانواها و آسیابان‌ها گروهی هم عیاران، سطاران، افراد بی‌قید و بند بودند (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۰۹؛ زیدان، ۱۳۶۹، ۸۸-۹۱۴).

متأسفانه نمونه‌ای از فرش‌های مربوط به سلاجقه در ایران باقی‌نمانده است و تنها چند قطعه از قالی‌های مربوط به آن دوره در آسیای صغیر، در مسجد علاء‌الدین در شهر قونیه یافته شده است (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۶۸). این قالی‌ها دارای طیف‌های مختلفی از رنگ‌های قرمز و آبی هستند و زمینه‌های آنها با شکل‌ها و نقوش هندسی مکرر پوشیده شده است و در حاشیه پیرامونشان حروف کوفی غیر خوانایی وجود دارد (محمد حسن، ۱۳۶۳، ۱۹). در اصفهان پارچه‌های متنوعی از جمله، عقابی و وشی، بافته می‌شد و جامه‌هایی نیز از جنس پنبه، کرباس و ابریشم سقلاطون در آن شهر تولید و به نواحی مختلف صادر می‌شد. در آن دوره تغییراتی در طراحی پارچه‌ها ایجاد گردید به این صورت که با استفاده از شیوه‌های چینی، نقش مایه‌هایی مانند گیاه، پرنده و حیوان پارچه‌ها را می‌آراستند. همچنین

پارچه‌هایی رواج یافت که در آنها به سبک دوره اسلامی از طرح شاخ و برگ درختان و نیز حاشیه‌های تزئینی و طرح حیوانات همراه با خطوط کوفی برای تزئین پارچه‌ها استفاده می‌شد (کجیاف، ۱۳۸۹، ۶۶). گفتنی است که اکنون در حدود پنجاه تکه از پارچه‌های مربوط به سلجوقی وجود دارد (یاوری، ۱۳۹۱، ۱۴۷). به طور کلی در این دوره اصناف و صنایع مختلفی وجود داشت؛ به گونه‌ای که صنعتگران دارای طبقه خاص خود بودند و بر حسب پیشه خود مزایای متفاوتی داشتند. بسیاری از صنعتگران در دربار مشغول به کار بوده و بسیاری دیگر نیز در بازارها به صنعتگری مشغول بودند (برای اطلاعات بیشتر رک: سعید الشیخی، ۱۳۶۲).

تولید کالاهای متنوع باعث شده بود تا موقعیت تجارت داخلی و خارجی از رواج و شکوفایی چشمگیری برخوردار شود. مازاد کالاها و محصولات کشاورزی و صنعتی (صنایع دستی و کارگاهی) که در شهرها و روستاهای تولید می‌شد، توسط تاجران داخلی یا خارجی مبادله می‌شد (فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۱۷ - ۴۱۸). پارچه‌های متنوع (ابریشم، پنبه، پشم، دستار و جامه‌های دوخته شده، پرده، جاجیم، زیلو، گلیم، قالی، بوری، پشم، ابریشم، سنگ‌های قیمتی (فیروزه و لعل) داروهای گیاهی، ادویه‌جات، کالاهای چرمی، براق‌آلات، ظروف سفالین و برنزی، مواد معدنی (مس، آهن، گوگرد) زره جوشن و سلاح‌های گوناگون، پوست‌های گرانبها، جوراب و شلوار بند از جمله فراورده‌هایی بودند که یا در بازارهای داخلی فروخته می‌شد یا به خارج صادر می‌گشتند.^۱ اصفهان مرکز صدور پارچه‌های متنوع به سایر نواحی جبل و نیز عراق و فارس و خوزستان بود (ابن حوقل، ۱۳۶۶، ۱۰۱ - ۱۱۷). بنابر نوشته‌ی محمد حسن زکی «فلز کاری دوره‌ی سلجوقی همان ابهت و جلالی را داشت که از میزان آثار صنعتی و فلزکاری دوره‌ی ساسانی^۲ بوده است» (زکی، ۱۳۶۳، ۲۵۷). در کتاب سیری در هنر و معماری ایران، با ذکر دلایلی به این موضوع اشاره شده است که بدون شک دوره سلجوقی درخشان‌ترین عصر فلز کاری ایران است (یاوری ۱۳۹۱ ص ۱۴۶).

به طور کلی صنعت فلز کاری در زمان حکومت سلجوقیان مانند عصر فرمانروایی ساسانیان به دو نوع فلزکاری قابل تقسیم است. (۱) اشیاء ساخته شده از ورقه‌های مس، آهن، برنج و

^۱ رک: کتاب‌های صورۃ الارض ابن حوقل، احسن تقاسیم مقدسی، مسالک و الممالک اصطخری، اشکال العالم جیهانی و حدود العالم من المشرق الی المغرب.

^۲ نگاه کنید به محمد حسن زکی، ۱۳۶۳، ۲۵۳؛ فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۶۶.

ندرتا از طلا و نقره . ۲) اشیاء ریختگی ساخته شده برنج ، مس و احتمالا طلا و نقره . (احسانی، ۱۳۸۲، ۱۴۳) تزئینات از ویژگی فلزکاری سلاجقه و خطوط کوفی نیز بر روی همه اشیاء فلزی نگاشته می‌شد (رک: فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۶۶؛ اتینگها وزن و گرابر ، ۱۳۷۸، ۵۰۸). در اطراف یکایک اشیاء برنزی که در دوره ی سلجوقی در هرات ساخته می‌شد حاشیه‌های افقی همراه با کتیبه‌هایی دیده می‌شود که اشکالی چون اسب سواران، رقاصان، خنیاگران و بازیگران بر روی آنها قلمزنی شده است (کونل، ۱۳۵۵، ۸۸ - ۸۹).

به نوشته‌ی گرابر در خراسان یا شمال شرق ایران که مرکز عمده فلزکاری بود تا زمان حمله مغولان ادامه داشت (گرابر، ۱۳۶۶، ۶۰۷). آثار فلزی زیبای متعددی از دوره سلجوقیان باقیمانده است، از جمله بشقاب نقره‌ای که هنرمندی به نام حسن کاشانی بنا به دستور همسر آلبارسلان ساخته است. پیرامون سینی یاد شده کتیبه‌ای به خطوط کوفی و در قسمت بالا و پایین آن، تصاویر دو غاز و دو گوزن بالدار که پشت به یکدیگر دارند کنده‌کاری شده و در میان نقوشی از گلها و برگ‌ها کتیبه‌ای به نام آلب ارسلان دیده می‌شود . (احسانی، ۱۳۸۲، ۱۴۶ - ۱۴۷) . جالب آنکه هنر فلزکاری ایران عصر سلجوقی در اروپا مورد تقلید قرار گرفته است. شاهد این مدعا مشربه ای برنجی است که در قرن ۱۵ م در شهر ونیز ایتالیا به تقلید از هنر و سبک ایرانی ساخته شد. این مشربه که دسته آن، به سبک هنر هخامنشی و لوله آن به اسلوب سبک هنر ساسانی است از نظر تزئینات بدنه، جلوه‌ای است از هنر سلجوقی و گوتیک غرب (احسانی، ۱۳۸۲، ۱۴۳. فروزانی، ۱۳۹۳، ۴۹۷).

مآخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۸)، *تاریخ کامل*، مترجم حمیدرضا آژیر، تهران، اساطیر.
- ابوالقاسم محمد ابن حوقل (۱۳۶۶)، *صورة الارض*، جعفرشعار، تهران، امیرکبیر.
- اتینگهاوزن، ریچارد و اولگ. گ (۱۳۷۸)، *هنر و معماری اسلامی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، سمت.
- احسانی، محمد تقی (۱۳۸۲)، *هفت هزار سال هنر فلزکاری در ایران*، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- پرایس، کریستین (۱۳۶۴)، *تاریخ هنر اسلامی*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، نشر علمی فرهنگی.
- حسنین، عبدالنعیم محمد (۱۳۸۹)، *ایران و عراق در عصر سلجوقی*، ترجمه سید جمال موسوی، اصفهان، جهاد دانشگاهی.
- جان احمدی، فاطمه (۱۳۹۳)، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، تهران، نشر معارف.
- زیدان، جرجی (۱۳۶۹)، *تاریخ تمدن اسلامی*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.
- سعید الشیخی، صباح ابراهیم (۱۳۶۲)، *اصناف در عصر عباسی*، ترجمه دکتر هادی عالم زاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- فروزانی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *سلجوقیان از آغاز تا فرجام*، تهران، سمت.
- قبادبانی، ناصر خسرو (۱۳۷۵)، *سفرنامه*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، نشر زوار.
- کاتلی، مارگریتا و لوئی هامبر (۱۳۷۶)، *هنر سلجوقی و خوارزمی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی.
- کجباف، علی اکبر (۱۳۸۹)، *اصفهان در دوره سلجوقیان*، اصفهان، سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- کونل، ارنست (۱۳۵۵)، *هنر اسلامی*، ترجمه هوشنگ طاهری، تهران، توس.
- کیانی، محمد یوسف (۱۳۷۴)، *تاریخ هنر معماری ایران در دوره اسلامی*، تهران، سمت.
- گرابرأ (۱۳۶۶)، *هنرهای تجسمی ۷۵۱-۴۴۲ق/۱۳۵۰-۱۰۵۰م*، *تاریخ کمبریج*، از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی ایلیخانان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.

محمد حسن، زکی (۱۳۶۳)، *تاریخ صنایع ایران (بعد از اسلام)*، ترجمه محمد علی خلیلی، تهران، اقبال.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی المعرفة الاقالیم*، علینقی منزوی، تهران، مولفان و مترجمان ایران.

یاوری، حسین (۱۳۹۱)، *سیری در هنر معماری ایران*، تهران، سیمای دانش و آذر.

ماهیت دولت قاجار و تحولات ساختاری آن در عصر امیرکبیر

مجتبی گراوند^۱

طیبه رستمی^۲

چکیده

پژوهش حاضر، ماهیت دولت در عصر قاجار و در زمان صدارت امیرکبیر را بررسی می‌نماید. در واقع، هدف اصلی، بررسی تأثیرات اصلاحات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی امیرکبیر بر ماهیت دولت قاجار بود. پرسشی که پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی بدان می‌باشد، این است که اصلاحات امیرکبیر چه تحولاتی در ماهیت دولت قاجار به وجود آورد؟ برای پاسخگویی به این پرسش از نوع تحلیل تاریخی استفاده شده است که بر اساس آن تأثیرات اصلاحات اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی - اجتماعی امیرکبیر بر ماهیت دولت قاجار در چهار بعد ماهیت اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی - اجتماعی مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش بیانگر این است که اصلاحات اقتصادی و مالی امیرکبیر، برای نخستین بار، وجهی روشن و مدرن به ماهیت اقتصادی دولت قاجار بخشید. هرچند این ماهیت، در جهت شکل دادن نوعی سیاست اقتصادی دولتی توتالیتر و مطلقه بود که بیشتر از آنکه لایه‌های مختلف جامعه را منتفع کند، منابع مالی حکومت قاجار برای سلطه استبدادی را تقویت می‌کرد. با وجود موفقیت‌های نسبی اصلاحات اقتصادی امیرکبیر، اصلاحات سیاسی وی به دلایل مختلف، نتوانست ماهیت سیاسی دولت قاجار را چندان تغییر بدهد و با مرگ او، این اصلاحات هم فراموش گردید. قدرت مطلقه شاه و همچنین متضرر شدن بخش‌های درون حکومتی از اصلاحات امیرکبیر، مانع اصلی در راه تأثیرگذاری بلندمدت اصلاحات سیاسی امیرکبیر بود. اصلاحات نظامی امیرکبیر را می‌توان گونه‌ای تلاش برای به دست آوردن استقلال نظامی و سیاسی برای دولت قاجار در برابر قدرت‌های استعماری دانست. از طرف دیگر، می‌توان آن را به نوعی تلاش در راستای تقویت قدرت استبداد گری دولت قاجار تفسیر نمود که اصولاً به تحکیم پایه‌های قدرت سلطنت قاجار در برابر مردم و از بین بردن هر گونه مقاومتی می‌انجامید. همچنین امیرکبیر، بنیاد عقلانی به ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و قضایی - مذهبی دولت بخشید و قانون را تا حدودی بر ساخت سیاسی و ماهیت اجتماعی دولت حاکم گردانید. با این حال، این مسئله به معنای این نیست که قانون بر ساختار اجتماعی و سیاسی دولت قاجار در زمان صدارت امیرکبیر به طور کامل حاکم گردیده بود.

^۱ . استادیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان. Garavand25@yahoo.com

^۲ . کارشناسی ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس. rostamitayebe@gmail.com

واژگان کلیدی: امیرکبیر، عصر قاجار، ماهیت دولت، اصلاحات

The nature of the Qajar government and its structural changes in the era of Amir Kabir

Abstract

The present research aims to provide an answer to the question of what changes have been made in the nature of Gajar government by Amir Kabir reforms. Historical analysis has been used to answer this question which is based on the effects of Amir Kabir's economic, political, military, cultural and social reforms on the nature of Gajar government that four dimensions of political, military, cultural and social nature have been studied. Research findings- indicate that Amir Kabir's economic and financial reforms for the first time have made economic, nature of Gojar government clear and modern. However, this nature had formed a kind of totalitarian and absolute governmental economic policy that reinforced Gajar's financial resources more for dictatorial sovereignty that benefiting different layers of society. Despite Amir Kabir's relative successes of economic reforms, his political reforms due to different reasons couldn't change political nature of Gajar's government even these reforms after his death were forgotten. The absolute power of the king and incurring loss of sectors within the government due to Amir Kabir's reforms were the main barrier on fluencing Amir Kabir's military reforms can be considered as an attempt to gain access to military and political independence for Gajar's government dictatorial powers.

مقدمه و طرح مسئله

عصر قاجار به دلیل مرحله حساسی از تاریخ ایران بودن، دوره گذار از مسیر سنتی به دوره اصلاحات اداری، دوره تغییرات سیاسی ایران، قرار گرفتن بین رقابت‌های سیاسی کشورهای بزرگ مانند انگلیس و روسیه و... (وره‌رام، ۱۳۸۵: ۱۳) همواره مورد توجه پژوهشگران و محققان تاریخ و جامعه‌شناسی بوده است. این عصر یکی از شگفت‌انگیزترین دوره‌های تاریخ ایران است، زیرا تحولات مختلف، دگرگونی‌های سیاسی و تغییرات اجتماعی که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری

بر ایران گذشته، ویژگی‌های خاصی به ساخت اجتماعی و سیاسی عصر قاجار داده است. نظام حکومتی قاجار دنباله سلطنت استبدادی دوران گذشته بود و دارای همان ماهیت و خصوصیتی بود که با مختصر تفاوتی در دوره‌های مختلف ایران در رژیم سلطنت این کشور به چشم می‌خورد (ورهرام، ۱۳۸۵: ۸۳). شاهان قاجار سازمان اداری-حکومتی صفویه را مبنای حکومت خود قرار دادند با این تفاوت که ویژگی‌های سازمان حکومتی ایلات را نیز در آن وارد کردند (اجلالی، ۱۳۷۳: ۴۱). مطلق‌گرایی سیاسی، مهم‌ترین و اساسی‌ترین ویژگی ساختار سیاسی قدرت قاجاریه بود. مطلق‌گرایی سیاسی به ساختی سیاسی اطلاق می‌شود که دارای ویژگی‌هایی چون نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت، وسعت دامنه قدرت خودسرانه می‌باشد. به عبارت دیگر، حکومت خودکامه، حکومتی است که در آن، مردم دارای نماینده، حق رأی یا هر گونه سهم دیگری در اداره امور کشور نیستند (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۶۱).

پیدایش اندیشه تغییر و ضرورت انجام اصلاحات ریشه در مجموع عوامل و تحولات ذهنی و عینی جامعه ایران در قرن نوزدهم میلادی دارد؛ استقرار امنیت نسبی در جامعه به دنبال تشکیل حکومت مرکزی قاجارها، افزایش تدریجی جمعیت و گسترش شهر و شهرنشینی، بهبود نسبی وضعیت حمل‌ونقل و ارتباطات، رونق تجارت، افزایش شمار حقوق‌بگیران دولت و پیچیده شدن ماشین حکومت، رشد و توسعه مناسبات سرمایه‌داری و افزایش قدرت بورژوازی شهری که از تجار، تولیدکنندگان کوچک، خرده مالکین، اصناف و بازاریان تشکیل می‌شد، گره خوردن بازارهای داخلی با اقتصاد جهانی و افزایش حجم تجارت خارجی ایران، هجوم کالا و سرمایه خارجی به داخل بازارهای ایران، ناتوانی و عدم کارایی حکومت قاجارها در برآوردن نیازهای جدید و ... نمونه‌هایی از تغییر و تحولات عینی است که در ارکان و نهادهای جامعه ایران در قرن نوزدهم میلادی به وقوع پیوست (رهبری، ۱۳۸۹).

نخستین حرکت اصلاح‌طلبی درون حاکمیت قاجارها به سال‌های آغازین قرن نوزدهم یعنی زمان ولیعهدی «عباس میرزا» بر می‌گردد. جنگ‌های ایران و روس و شکست‌های پی در پی ایرانیان چشمان «عباس میرزا» را بروی دنیای دیگری گشود (الگار، ۱۳۶۹: ۱۳۲). عباس میرزا و مشاور دانشمند او «قائم‌مقام فراهانی» با پی بردن به دلایل شکست ایرانیان که ریشه در عقب‌ماندگی همه‌جانبه ایران داشت، درصدد جبران آن برآمدند. در این راه ابتدا قوای نظامی مدرنی به نام نظام جدید بر اساس الگوی ارتش‌های نوین اروپایی ایجاد شد. همچنین نخستین دسته از محصلین ایرانی برای فراگیری علوم و فنون جدید مانند پزشکی، داروسازی، چاپ، توپ ریزی، آموزش زبان‌های اروپایی و فنون نظامی راهی اروپا شدند. به علاوه «عباس میرزا» تلاش داشت تا در تبریز توسط مسیونرهای مذهبی یک مدرسه جدید ایجاد کند که مسلمانان و مسیحیان با هم در آنجا به

تحصیل بپردازند. با این وجود، دامنه اصلاحاتی که امیرکبیر در کشور دنبال کرد، به مراتب عمیق تر و گسترده‌تر از اصلاحات عباس میرزا بود. معضلات و نیازهای جامعه ایران در دوران صدارت «امیرکبیر» ضرورت انجام اصلاحات را در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، نظامی و اجتماعی اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. تغییر و تحولاتی که «امیرکبیر» در ایران به وجود آورد، آن چنان گسترده و همه‌جانبه بود که به سختی می‌توان گوشه‌ای از حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران را در نظر گرفت که مشمول اصلاحات «امیر» نشده باشد. به همین دلیل نیز کمتر گروه و لایه اجتماعی وجود داشت که در قبال اصلاحات «امیرکبیر» بی‌تفاوت مانده باشد (خسروی زاده، ۱۳۸۲).

مانع عمده فراروی اصلاحات، ضعف نسبی سیاسی و مالی حکومت مرکزی علی‌رغم قدرت به ظاهر خودکامه‌اش بود. چیزی که قدرت مرکزی را محدود می‌ساخت منافع پابرجا یا سرزمینی اشراف و بزرگان، خان‌های ایلات، شخصیت‌های مذهبی (علما) و کسان دیگری بود که در صورت تقویت حکومت مرکزی که لازمه اصلاحات بود، دامنه اقتدار و کنترل اجتماعی آن‌ها محدود و یا قدرت خود را تماماً از دست می‌دادند. به عبارت دیگر، هر چند خود دولت آغازگر برخی تغییرات جدید در دستگاه سنتی دولت بود اما نوسازی بدون تغییرات اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی ملازم آن - که دولت توانایی انجام آن را نداشت - نمی‌توانست مقاومت گروه‌های سنتی را از میان بردارد و از این رو محکوم به شکست بود.

از آنجا که اصلاحات امیرکبیر بخش عمده‌ای از منافع و امتیازات طبقه حاکم را مورد تهدید قرار می‌داد، طیف گسترده‌ای از درباریان، امرا و اشراف، شاهزادگان، مستمری‌بگیران، سران ایلات و عشایر و شماری از روحانیون در مقابل او و اصلاحاتش جبهه گرفتند. همچنین سفارت‌خانه‌های روس و انگلیس که برخی از سیاست‌های امیرکبیر را با منافع خود در تعارض می‌دیدند، در صف مخالفان امیرکبیر قرار می‌گرفتند. در مقابل خیل گسترده مخالفین داخلی و خارجی، «امیرکبیر» فقط به حمایت شخص پادشاه جوان کشور یعنی «ناصرالدین شاه» متکی بودند، مخالفان که از اهمیت حمایت شاه از صدراعظمش آگاه بودند، به تدریج تلاش کردند تا نظر شاه را نسبت به او تغییر دهند. سرانجام آنان توانستند این گمان را در پادشاه جوان برانگیزند که «امیر» خود سودای حکومت دارد. در نتیجه پادشاه دستور عزل و سپس مرگ «امیر» را صادر کرد. قتل «امیر» در حقیقت شکست دومین تلاش برای انجام اصلاحات در درون نظام بود (خسروی، ۱۳۸۲).

تحولات مختلف، دگرگونی‌های سیاسی و تغییرات اجتماعی که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری بر ایران گذشته، ویژگی‌های خاصی به ساخت اجتماعی و سیاسی عصر قاجار داده است. در عصر قاجار، ساخت مرکز سیاسی به دلایل داخلی و خارجی رو به تجزیه گذاشت. تهاجمات خارجی،

خزانه دولت را تهی ساخته بود و دولت به منظور خرید تجهیزات دفاعی و جنگ‌افزار و کسب درآمد از راه مالیات‌های ارضی، شروع به فروش زمین کرد؛ نتیجه این اقدام، افزایش قدرت حکام محلی، خوانین، روسای عشایر و زمین‌داران بود (کدی، ۱۹۶۰: ۴). این امر سبب پراکندگی منابع قدرت و ضعف دولت مرکزی در اداره سیاسی کشور در دوره قاجاریه گردید. اصلاحات امیرکبیر در چنین شرایطی اتفاق افتاد و سبب تغییراتی در ماهیت دولت در این عصر گردید. ماهیت دولت از دیدگاه سیاسی، بسته به چگونگی اعمال حاکمیت مردمان و تعامل میان رأی‌دهندگان، قانون‌گذاران و مجریان یا تمام شهروندان و حاکمیت، از نظام‌های سیاسی، گروه‌بندی‌های گوناگون شده است که ممکن است دمکراتیک یا غیر دمکراتیک بوده یا ماهیتی پاتریمونیال، الیگارشیک، اتوکراتیک، کاریزماتیک و... داشته باشند (اطاعت، ۱۳۸۵: ۴۹). بر همین اساس، این پژوهش به دنبال بررسی ساختار و ماهیت دولت در عصر قاجاریه می‌باشد. به عبارتی بهتر، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌گویی به این پرسش است که اصلاحات امیرکبیر چه دگرگونی‌هایی در ساختار دولت در عصر قاجاریه ایجاد کرد و این مسئله چه بازتابی در ساختار اجتماعی داشت؟

پیشینه مطالعاتی

با وجود اینکه عصر قاجار و به طور خاص دوران صدارت امیرکبیر و اصلاحات وی از زمانه‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ اجتماعی و سیاسی معاصر ایران می‌باشد، اما پژوهش‌های علمی چندانی در این زمینه صورت نگرفته است. برخی از پژوهش‌ها گرایش به اسطوره‌سازی از شخصیت امیرکبیر داشته‌اند و ضعف‌های شخصیتی و اجتماعی وی را انکار کرده‌اند. مکی، رفسنجانی، آدمیت و اقبال آشتیانی از جمله این پژوهشگران هستند (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۲۳). برخی دیگر از پژوهشگران نگاهی مخالف و تا حدودی غیرواقعی نسبت به اصلاحات امیرکبیر دارند و ضعف‌های ساختاری و شخصیتی وی را برجسته‌تر از موفقیت‌های اصلاحی‌اش نشان می‌دهند. همایون کاتوزیان (۱۳۶۸)، امانت (۱۳۸۳) و فشاهی (۱۳۶۰) از این دسته پژوهشگران هستند. در مقابل برخی پژوهش‌های محدود رویکرد میانه‌تر و واقع‌بینانه تری نسبت به اصلاحات امیرکبیر داشته‌اند. سمیعی اصفهانی (۱۳۸۷) و زیباکلام (۱۳۷۹) از جمله این پژوهش‌ها می‌باشند که در این بخش به مرور مختصر آن‌ها پرداخته می‌شود.

سمیعی اصفهانی (۱۳۸۷) در بررسی جامعه‌شناختی مناسبات دولت - جامعه در ایران عصر قاجار، با تأکید بر رابطه بازتابی دولت - جامعه به بررسی ماهیت دولت و رابطه آن با جامعه عصر قاجار پرداخته است. الگوی نظری این پژوهش، انگاره جول اس. میگدال تحت عنوان «جوامع قدرتمند، دولت ضعیف» می‌باشد. وی معتقد است که عصر قاجار تصویری از یک جامعه شبکه‌ای و دولت ضعیف است؛ جامعه‌ای ناهمگون، پراکنده و چندپاره به لحاظ کنترل اجتماعی که هر کدام از

بازیگران مقتدر اجتماعی نظیر شاهزادگان، روسای قبایل و ایلات، رهبران مذهبی، تجار و بازرگانان و اشراف زمین‌دار بخشی از کنترل اجتماعی در اختیار خود دارند و در برابر سیاست‌های نوگرایانه معدود نخبگان اصلاح‌طلب مقاومت می‌کنند. دولت ضعیف قاجار نیز که توانایی اعمال نفوذ موثر در پیرامون اجتماعی خود و انجام وظایف اولیه خویش، چه رسد به انجام تحول اجتماعی، را نداشت به ناچار جهت حفظ ثبات اجتماعی به سیاست بقا پناه برد. اما نفوذ امواج سهمگین اقتصاد بازار جهانی و همچنین ورود اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی از مغرب زمین به جامعه قاجار، الگوهای کهنه کنترل اجتماعی و استراتژی‌های بقایی که از سوی دولت و بازیگران سنتی به مردم ارائه می‌شد را تضعیف نمود و نظم و تعادل سنتی جامعه را بر هم زد. ثمره این تحولات شکل‌گیری انقلاب مشروطه بود.

زیباکلام (۱۳۷۹) در بررسی حاکمیت قاجارها، امیرکبیر و اصلاحات، به اسباب و علل عدم موفقیت اصلاحات امیرکبیر در دولت قاجار با رویکردی انتقادی پرداخته است. از نظر وی، اصلاحات امیرکبیر، یک انقلاب از بالا بود. به سختی می‌توان گوشه‌ای از حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران را در نظر گرفت که در قبال امیرکبیر بر آن تاثیری نگذارد. اصلاحات امیرکبیر بخش عمده‌ای از منافع و مصالح الیگارش‌ها را مورد تهدید قرار داد و همین سبب شکل‌گیری صف گسترده مخالفین شده بود. وی معتقد است که هرچند اصلاحات امیرکبیر، در کلیت‌ش مورد قبول بوده است، اما برخی رفتارهای امیرکبیر و ایده‌آل بودن انجام گسترده اصلاحات هم در عدم موفقیت آن‌ها تأثیرگذار بود. در بررسی عملکرد امیرکبیر با مخالفین، زمانی که بر سر قدرت بود؛ گونه‌ای یک دندگی، عدم بردباری و سرسختی به چشم می‌خورد. او آشکارا حوصله و تحمل مخالفت با اصلاحات و سیاست‌هایش را نداشت. همچنین، برخورد امیرکبیر با شخص شاه هم چندان با خضوع و خشوع همراه نبوده است. به طور کلی، از این واقعیت‌گریزی نیست که امیرکبیر در برخورد با مخالفان خود، اهل تسامح و تساهل نبود. نویسنده با رد دیدگاه پژوهشگرانی چون کاتوزیان که رفتار و اصلاحات امیرکبیر را به «استبداد» و «بی‌رحمی» تعبیر می‌کنند و پژوهشگرانی که نگاهی ایده‌آل به پیشرفت و توسعه ایران در صورت موفقیت اصلاحات امیرکبیر دارند، بر این اعتقاد است که آنچه با قاطعیت بیشتری می‌توان گفت، آن است که اگر آن اصلاحات موفق می‌شدند، به هر حال تغییرات زیادی در مناسبات اجتماعی و اقتصادی ایران پدید می‌آمد. این بدان معنا نیست که ایران به طور لزوم ژاپن می‌شد یا به پای ترکیه امروز می‌رسید، بلکه فقط بدان معناست که اصلاحات در صورت موفقیت می‌توانست راه را برای تغییر و تحولات بعدی بگشاید.

نظریه‌های مختلف و بعضاً متفاوتی در زمینه ماهیت دولت قاجاریه وجود دارد که در این بخش به مرور مهم‌ترین آن‌ها پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که هدف از ارائه ادبیات پژوهشی، نظریه آزمایشی قیاسی نیست، بلکه از نظریه‌ها به مثابه راهنمای تحلیل استفاده می‌شود.

یرواند آبراهامیان (۱۹۷۴: ۳۱ - ۳ به نقل از اکبری، ۱۳۸۷: ۶) بر رویکرد مارکسیستی در تبیین حکومت و دولت قاجار تاکید می‌ورزد. وی در مقاله‌ای تحت عنوان «استبداد شرقی، نمونه ایران عصر قاجار» به تشریح دیدگاه خود می‌پردازد. از نظر آبراهامیان، نظام سیاسی قاجار محصول جامعه‌ای پراکنده و نیمه مستقل است. ویژگی‌های اساسی این نظام سیاسی از این قرار هستند:

۱ - سلاطین قاجار مستبدانی بدون ابزارهای کارآمد استبدادی‌اند؛

۲ - کارویژه پادشاه در این نظام، برقراری موازنه قدرت میان بخش‌های مهم گروه‌های قدرت خواهد بود؛

۳ - دولت‌های قاجاری از ارتش دائمی بزرگ و دیوان‌سالاری دولتی گسترده و متمرکز برخوردار نبودند.

آبراهامیان میان موقعیت و کارویژه نظری پادشاه در ساختار قدرت قاجاریه و وضعیت عملی و واقعاً موجود آن، تفاوت بارزی قائل است. وی بر این عقیده است که آنچه در منابع و مآخذ درباره قدرت و توانایی پادشاه بیان می‌شود، موقعیت وی را در ساخت نظری نظام سیاسی آشکار می‌کند، ولی حکمرانان قاجار، در عمل، به دلیل فقدان ابزارهای مناسب، مانند ارتش دائمی و دیوان‌سالاری گسترده، بسیار ضعیف بودند. وی سلطنت قاجاری را محصول پراکندگی رعایای سلطان در واحدهای کوچک اجتماعی می‌داند. زیرا رعایای سلطان در واحدهای کوچک - روستاها، ایلات و محلات شهری - تجزیه شده بودند و جغرافیا، زبان، مذهب علقه‌های خونی و رقابت برای تصدی مناصب حیاتی و منابع اقتصادی محدود، آنان را متفرق کرده بود. در چنین فضایی سلسله‌مراتب پدرسالارانه محدود، ارجحیت پیدا می‌کرد ولی هیچ‌گونه آگاهی طبقاتی برای عبور از مرزهای منطقه‌ای و ایجاد وحدت بین طبقات اجتماعی - اقتصادی همسان و تبدیل آن‌ها به یک طبقه ملی با آرمان‌های سیاسی خاصی وجود نداشت. دقیقاً در چنین محیطی، شاه به عنوان نقطه ثقل یک نظم سیاسی پدیدار می‌گشت و وی برای تحمیل اقتدار خود نه نیازمند به بوروکراسی گسترده و پایدار بود و نه به یک ارتش منظم (آبراهامیان، ۱۹۷۴: ۱۴ به نقل از همان: ۷).

به نظر برخی پژوهشگران ایرانی (کاتوزیان، ۱۳۹۲؛ بشیریه، ۱۳۸۱ و اشرف، ۱۳۵۹)، نظام سیاسی قاجاریه نوع خاصی از انواع حکومت‌های خودکامه است. از نظر کاتوزیان، میان دولت مطلقه اروپایی

و حکومت خودکامه ایرانی تفاوت‌های حقوقی و جامعه‌شناختی فراوانی وجود دارد که این دو را از یکدیگر متمایز می‌کند. از این رو نخستین اصلی که وی در توضیح نظریه‌اش به آن می‌پردازد، تفکیک این دو نوع دولت از یکدیگر است (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۱۴). به علاوه، وی حکومت خودکامه ایران را از دولت فئودالی نیز متفاوت می‌داند (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۲۷ - ۱۹). بشیریه (۱۳۸۱) و اشرف (۱۳۵۹) نیز چنین رویکردی دارند. این دیدگاه در مخالفت با دیدگاه پژوهشگرانی چون عباس ولی (۱۳۸۰: ۳۲۱) قرار می‌گیرد که معتقد به ایده «فئودالیسم ایرانی» هستند. به طور کلی، منظور کاتوزیان (۱۳۹۲) از دولت استبدادی ایرانی، بیشتر نوعی خودسری و خودکامگی است در کنار مطلق بودن. این امر بدان معناست که قدرت در ایران نه تنها مطلق بوده است، بلکه ضمناً خودسرانه بوده یعنی هیچ محدودیتی و قانونی برای محدود کردن این قدرت وجود نداشته است. کاتوزیان در پژوهش خویش (۱۳۷۵) این مسئله را مطرح می‌کند که اساساً در ایران انحصار حق مالکیت همیشه در دست دولت بوده است و طبقات اجتماعی فاقد اصالت بوده و عمدتاً این طبقات ساختگی و وابسته به دولت بوده‌اند به جای آنکه دولت وابسته به طبقات باشد، یعنی چیزی که در غرب متداول بوده است.

ایده سلطنت پاتریمونیال درباره سلطنت قاجاریه، متأثر از آرای ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی است. به نظر وی، پاتریمونیالیسم، نوع خاصی از حکومت در دوران سنتی و پیشامدرن است که بنا به مقتضیات خاصی، به ویژه در جوامع شرقی پدید می‌آید. از نظر وبر، اقتدار پاتریمونیال به اقتدار سیاسی اطلاق می‌شود که بدو سنت‌گرا بوده ولی عملاً در آن قدرت شخصی اعمال می‌شود (وبر، ۱۳۷۴: ۳۵۹). پاتریمونیالیسم، حاکمیت سیاسی سنتی است که در آن حکومت همچون ملک شخصی سلطان و فرمانروا است (اطاعت، ۱۳۸۵: ۵۰). بر طبق نظریه ماکس وبر، نظام سیاسی ایران پیش از پیروزی جنبش مشروطیت، بیانگر آن است که اقتدار پادشاه، بر پایه سلطه سنتی از گونه پاتریمونیال آن استوار بوده است. در دوران قاجار، پادشاه به دست کارگزاران دیوانی و منصوبان خویش اعمال حاکمیت می‌کرد؛ ایالات و ولایات در اختیار شاهزادگان و خانواده قاجار بود. بعدها در جریان سفر پادشاهان به اروپا و با برداشت از الگوی این کشورها، وزارتخانه‌هایی برای پیش بردن کارها برپا شد که به تشخیص پادشاه، شمار آن‌ها در نوسان بود (ورهرام، ۱۳۸۵: ۸۳). چنین استبدادی، شرایطی را در ایران فراهم آورد که فئودالیسم اروپایی هرگز در ایران پدید نیامد، زیرا کشور ملک طلق پادشاه بود و همه چیز در وجود او نمایان می‌شد. دولت هر گاه اراده می‌کرد، می‌توانست ملک یک زمین‌دار را به خود منتقل و یا به شخص دیگری واگذار کند. از این رو، زمین‌دار حق مالکیت نداشت، بلکه مالکیت زمین امتیازی بود که دولت به او می‌داد و هرگاه می‌خواست پس می‌گرفت (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۷۳). در همین راستا، بشیریه (۱۳۸۱) معتقد است که در ایران به سبب ساخت پاتریمونیالیستی قدرت، اشرافیت مستقل و واجد مصونیت حقوقی و قانونی

که بتواند در مقابل قدرت پادشاه محدودیت ایجاد کند، مجال پیدایش نیافت. تا اندازه زیادی با توجه به بنیاد خانوادگی و دودمانی قدرت سیاسی، مقام اشرافیت وابسته به خویشاوندی با خاندان حاکم و قرابت به مرکز تصمیم‌گیری سیاسی بود.

روش پژوهش

روش تحقیق در پژوهش حاضر، از نوع تاریخی می‌باشد. جامعه‌شناسی تاریخی، مطالعه گذشته برای پی بردن به این امر است که جوامع چگونه کار می‌کنند و چگونه تغییر می‌یابند. جامعه‌شناسان تاریخی تأثیر متقابل گذشته و حال، وقایع و فرآیندها و کنشگری و ساختاریابی را مورد توجه قرار می‌دهند تا تبیین مفهومی و نظری را با تعمیم تطبیقی و تحقیق تجربی در هم آمیزند (اسمیت، ۱۳۸۶: ۱۶ به نقل از علیزاده و فاضلی، ۱۳۹۱: ۵۷). در روش انجام یک پژوهش تاریخی، محقق باید بکوشد تا خوانندگان را نسبت به اعتبار گزارش‌های خاص، تبیین‌ها و توصیف‌ها اقناع کند و پذیرش و حمایت آن‌ها را از دیدگاه خود به دست آورد؛ اما خطا خواهد بود که محقق به گونه‌ای از پیش تعیین شده به پیشبرد آن ملتزم شده به شرح گزارش‌ها، تبیین‌ها و توصیف‌های گزارش شده خود بپردازد (همان: ۵۹). بر این مبنای، در پژوهش حاضر به بررسی ماهیت دولت در عصر قاجار و زمان صدارت امیر کبیر با بررسی این دوره تاریخی در کتب و اسناد برجای مانده به روشی تاریخی پرداخته می‌شود. برای بررسی این مسئله، تحولات ساختاری ماهیت دولت (اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی - اجتماعی) در مواجهه با اصلاحات اقتصادی و مالی، نظامی، سیاسی و اجتماعی - فرهنگی امیر کبیر مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

بحث اصلی

همان‌طور که ذکر گردید، هدف پژوهش حاضر بررسی جامعه‌شناختی تاریخی اصلاحات امیر کبیر و تحولاتی که این اصلاحات توانست در ماهیت ساختاری دولت قاجار ایجاد کند، می‌باشد. در بررسی ماهیت دولت قاجار، ماهیت اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در یک کلیت به مثابه ماهیت ساختاری دولت مورد بررسی می‌باشد. در واقع، دولت به عنوان یک ساختار در نظر گرفته شده است که دارای خرده ساختارهایی می‌باشد که تنها با در نظر گرفتن همزمان آن‌ها می‌توان به بررسی ماهیت آن پرداخت. هدف از بررسی ماهیت اجتماعی دولت‌ها آن است که روشن شود چه کسانی با چه منشأ خانوادگی و پایگاه اجتماعی به عنوان کارگزاران اجتماعی، سرگرم اداره، مدیریت و رهبری نظام سیاسی‌اند. منظور از ماهیت فرهنگی دولت‌ها نیز آن است که نگاه نظام حاکم به حکومت، سنتی است یا مدرن و آیا نظام سیاسی نسبت به باورهای مردمان، ایدئولوژیک است یا لائیک یا سکولار. از دیدگاه سیاسی نیز بسته به چگونگی اعمال حاکمیت مردمان و تعامل میان

رأی‌دهندگان، قانون‌گذاران و مجریان یا تمام شهروندان و حاکمیت، از نظام‌های سیاسی، گروه‌بندی‌های گوناگون شده است که ممکن است دمکراتیک یا غیر دمکراتیک بوده یا ماهیتی پاتریمونیال، الیگارشیک، اتوکراتیک، کاریزماتیک و... داشته باشند (اطاعت، ۱۳۸۵: ۴۹). لازم به ذکر است که در بحث حاضر، این خرده ساختارها به صورت تفکیک‌شده بررسی نشده‌اند، بلکه به عنوان کلیتی منسجم تحت عنوان ماهیت ساختاری دولت قاجار و با در نظر گرفتن کارکردهای این خرده سیستم‌ها در تعریف کلی ماهیت دولت در عصر امیرکبیر، مدنظر می‌باشد.

الف: اصلاحات امیرکبیر و ماهیت اقتصادی ساختار دولت

پس از جلوس ناصرالدین‌شاه و صدراعظمی امیرکبیر، هیچ‌گونه وجهی به خزانه دولت نرسید. از طرف دیگر، بار مخارج بسیار سنگین شد، لشکریانی که در میدان جنگ خراسان بودند، برای تأمین وضع خود کاملاً به کمک حکومت مرکزی متکی بودند و دولت هم فاقد اعتبار لازم بود که یگانه وسیله اطمینان و استقرار به شمار می‌رفت. (واتسن، ۱۳۴۸: ۳۴۷ به نقل از شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۰). واتسن اضافه می‌کند شاید هیچ مستوفی دچار وضع دشوارتر از آنچه امیرکبیر در ابتدای سال ۱۸۴۹ میلادی با آن گرفتار شده بود، هرگز نشده باشد (همان: ۳۲۱). امیرکبیر برای سر و سامان دادن به این وضعیت به اصلاحاتی دست زد. به طور کلی، اصلاحات اقتصادی و مالی امیرکبیر بر دو پایه اصلی قرار داشت: یکی کاستن خرج دولت و دیگری افزایش عایدات دولت.

وی که از سال‌ها قبل، استیفا می‌دانست و به کار مستوفیان و حساب‌سازی آنان واقف بود، لذا عده‌ای را به ریاست میرزا یوسف مستوفی‌الممالک برگماشت تا برای هر استان و شهرستان، دفاتر خرج و دخل ترتیب بدهند تا حساب در آمد و خرج کلیه استان‌ها و شهرستان‌ها در آن دفاتر وارد گردیده و نظم و ترتیبی در کار خزانه و دارایی مملکت داده شود. (مکی: ۱۳۶۹: ۱۱۸). علاوه بر این، حقوق شخص شاه که تا آن روز شصت هزار تومان در ماه بود، یک مرتبه به ده هزار تومان تقلیل داد (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۲). همچنین در جهت اصلاحات مالی، صدها ده را که میرزا آقاسی به این و آن واگذاشته بود، همه را جز اموال دولتی قرار داد و مالیات گذشته تیولداران را از آنان خواست. وی همچنین برای گمرک قانون تازه‌ای گذاشت، آن را از اجاره افراد در آورد و مستقیم زیر نظارت دولت گرفت. مواظبت وی در کار اقتصاد حیرت‌آور بود، چرا که تنزل نرخ پول در ایالات دور را هم زیر نظر داشت و از حاکمان بازخواست می‌کرد. حاصل آنکه برای اولین بار در تاریخ ایران بودجه نویسی منظم برقرار کرد (بهنود: ۱۳۷۸: ۸۸ به نقل از شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۳). وی همچنین عیاشی‌ها و ولخرجی‌های دربار را به شدت محدود کرد تا جایی که کلنل شیل در یکی از گزارش‌های رسمی خود می‌نویسد:

«شاه به ملاحظات مالی نمی‌توانست در اطراف تهران به گردش و تفریح بپردازد» (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۴). در مورد افزایش عایدات امیرکبیر قبل از همه، مالیات پس افتاده از حکام ولایات و خوانین محلی را که با سوءاستفاده از ناتوانی دولت در ایام فترت، تعهد خود را نپرداخته بودند، وصول کرد (همان: ۳۲۶). به نوشته خان بابا بیانی (۱۳۷۵: ۱۲)، امیرکبیر اخذ مالیات را بر اساس درستی قرار داد و تبعیض را در این امر موقوف کرد، چنانکه در اندک مدتی خزانه کشور با وجوهی که از مالیات به دست آمده بود، پر شد. از اقدامات دیگر امیرکبیر، این بود که از بخشش‌های بی‌مورد شاه و مخارجی که از خزانه دولت می‌بایست داده می‌شد، جلوگیری می‌کرد و اجازه نمی‌داد مشتئی متعلق و اخاذ شاه را احاطه کنند و دائماً اخاذی و جیب خود را پر نمایند تا از این بابت هم هزینه‌هایی سربار مخارج کشور گردد.

امیرکبیر معتقد بود که ایران نباید بازار فروش کالاهای خارجی باشد، بلکه باید اساس اقتصادی مملکت را بر تهیه این کالاها در داخل کشور مبتنی نمود. این کار به سرمایه و کارگر فنی و مدیریت اصولی نیاز داشت و این هر سه عامل در ایران آن روز تا حدی موجود بود. اما مانع اساسی چنین تحولی، یعنی جانشین ساختن تدریجی صنایع ماشینی به جای صنایع یدی، ضدیت صریح استعمار خارجی بود که امیرکبیر این عامل را نیز خلع سلاح نمود. امیرکبیر با توسعه و نفوذ سرمایه‌گذاری‌های خارجی مخالف بود، چه او می‌دانست که سرمایه‌گذاری خارجی و اصولاً نفوذ سرمایه خارجی به هر نحو در اقتصاد مملکت به منزله تملک تدریجی منابع اقتصادی و بازارهای تجارت داخلی است و سرانجام موجب اسارت و استعمار خواهد گردید (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۴۹).

اصلاحات امیرکبیر، برای اولین بار در تاریخ ایران، وجهی روشن به ماهیت اقتصادی دولت قاجار داد. تا قبل از آن، سیاست‌گذاری‌های اقتصادی دولت، به شیوه‌ای غیر شفاف، مبهم و غیرمنطقی بود؛ اما امیرکبیر با اقدامات خویش، اقتصاد دولت را سر و سامان داد که اوج این کار در بودجه نویسی خود را نشان می‌دهد. ماهیت اقتصادی دولت را حتی تا قبل از اقدامات اصلاحی امیرکبیر هم نمی‌توان به صورت ماهیتی مطلقه و حتی ماهیتی فئودالی در نظر گرفت، چرا که اصولاً هیچ برنامه و سیاست مشخص و نمایانی وجود نداشته است تا بتوان بر مبنای آن، ماهیت اقتصادی دولت را مشخص نمود. سیاست اقتصادی دولت تا قبل از اصلاحات امیرکبیر، بیشتر مبتنی بر اعطای امتیازات اقتصادی و مالی به منظور اقناع و همچنین تضمین وفاداری به شاه بود. اما اصلاحات اقتصادی امیرکبیر همان طور که شرح آن گذشت، تحولی عظیم در این حوزه بر جای گذاشت. اقداماتی از قبیل سر و سامان دادن به دخل و خرج شهرستان‌ها، تنظیم مبانی دقیق مالیاتی، بودجه نویسی، قطع کمک‌های بی‌مورد و اعطای امتیازات اقتصادی غیرمنطقی و همچنین نظارت دقیق بر عملکرد اقتصادی شاه، از جمله مواردی هستند که ماهیت اقتصادی تا حدودی مستقل را برای عصر

امیرکبیر به بار آورد. البته این مسئله را نمی‌توان به معنای شکل‌گیری نوعی از ماهیت اقتصادی فرا دولتی در این دوران قلمداد نمود و طبیعتاً، سیاست اقتصادی را دولت تنظیم می‌کرد و در این میان شاید نوعی از مطلقیت دستوری وجود داشته باشد؛ با این وجود، اصلاحات امیرکبیر، برای اولین بار در تاریخ معاصر ایران، ماهیت اقتصادی مشخص و منطقی به ساختار دولت بخشید.

ب: اصلاحات امیرکبیر و ماهیت سیاسی دولت قاجار

شاه، بالاترین و قدرتمندترین مقام سیاسی عصر قاجار بوده است. تشکیلات حکومتی قاجار عبارت بودند از: ۱- شاه ۲- صدراعظم ۳- مستوفی‌الممالک: که زیر نظر صدراعظم به کار مشغول بود و وزیر دارایی هم بود و امور فنی - مانند حسابداری و تنظیم بودجه- هم بر عهده وی بود. ۴- وزیر لشکر یا جنگ ۵- منشی‌الممالک: رئیس کلیه منشیان بود. وظیفه وی عبارت بود از تهیه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به طور عموم و ولایات به طور اخص که با مهر عالی مهور شده بود. ۶- صاحب دیوان ۷- معیرالممالک: رییس کل خزانه‌داری بود ۸- خطیب‌الممالک: خطبه‌خوان شاه بود ۹- منجم باشی: البته این تشکیلات به این شکل تا پیش از تأسیس وزارتخانه در کشور بود (ورهرام، ۱۳۶۸: ۳۲۳). شاه یگانه مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی به کلیه مسایل و امور کشوری و لشکری و فرمانده کل نیروهای مسلح کشور بود. هر قدرتی از وی ناشی می‌شد و سرانجام به وی بازمی‌گشت. کلیه افراد مردم حتی صدراعظم و وزیران و مأموران عالی‌رتبه دولت نوکران شاه بودند. رییس تمام ادارات دولتی بود (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۲۳). شاه عاری از مسئولیت و فاعل مایشاه بود و حق بی‌حد و حصری نسبت به جان و مال هر یک از اتباع خویش داشت. هیچ مرجع رسمی نبود که قادر باشد حقوق و مزایای وی را محدود سازد و یا آن را تغییر دهد (کرزن، ۱۳۶۲: ۵۱۳). از سلطنت فتحعلی شاه به بعد به تدریج فرمانروایی و حکمرانی ایالات و ولایت به پسران شاه سپرده شد و این ماجرا تا انقلاب مشروطه کشیده شد. نتیجه این حکومت خانوادگی این بود: الف- دوام و بقای شاهزادگان در مقام فرمانروایی مستلزم بقای سلطنت و درجه نفوذ و قدرت آنان تابع نفوذ و قدرت شاه بود و طبیعتاً در راه تحکیم اساس سلطنت خانوادگی می‌کوشیدند. (ب) هر یک از شاهزادگان به تفاوت درجه و مقامی که داشتند دستگاهی مرکب از وزیران و مستوفیان و نوکران و امثال آن برای خود ترتیب داده بودند (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۲۷). البته نقش مهم دیپلماسی انگلستان و روسیه نیز در دوام و استحکام قاجار نباید نادیده گرفت.

امیرکبیر در ادامه اصلاحات اقتصادی خود، محدودیت‌های مالی بی‌سابقه‌ای را بر شاه اعمال می‌کرد، درحالی‌که محمدشاه سالانه کمتر از ۶۰ هزار تومان حقوق نمی‌گرفت، ناصرالدین‌شاه سالی ۱۰ هزار تومان بیشتر نمی‌گرفت. آدمیت (۱۳۷۸) می‌نویسد که امیرکبیر با این کارها می‌خواست مقام سلطنت را متنبه گرداند. محدودیت‌های امیرکبیر بر شاه با تشدید فعالیت مخالفان علیه امیرکبیر

که از اقدامات اصلاحی او به شدت صدمه دیده بودند، توأم شده بود. بسیاری از شاهزادگان، نخبگان سیاسی و نظامی، اشراف، تیولداران و دیوانیان که از اصلاحات مالی و سیاسی امیرکبیر متضرر شده بودند، علیه وی به پا خاستند. در راس مخالفان افرادی مانند میرزا آقاخان نوری و به طور مشخص مهدعلیا قرار داشتند که به علت کنار گذاشته شدن از روندهای سیاسی و کنترل امیرکبیر بر شاه، به شدت از امیرکبیر خشمناک بودند (مهدوی، ۱۳۸۷: ۲۸). در حالی که طیف وسیع مخالفان از هیچ اقدامی در جهت بی‌اعتمادی شاه نسبت به صدراعظم کوتاهی نمی‌کردند، امیرکبیر آن قدر به خود مغرور بود و به شاه اعتماد داشت که درصدد رفع این تحریکات بر نمی‌آمد (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹). مخالفان که تنها تکیه‌گاه امیرکبیر را شاه جوان می‌دانستند، نیروهای خود را در آن جبهه بسیج نمودند. آنان چشم اسفندیار شاه را مورد هدف قرار دادند و به او این‌گونه تلقین کردند که تا امیرکبیر زنده است، نباید به تاج و تخت خود اطمینان داشته باشد (مستوفی، ۱۳۸۶: ۱۱۴).

امیرکبیر مصمم گشت که تشکیلات اداری کشور را یکسره اصلاح کند. خرید و فروش حکومت ولایات را براندازد، طبقه دهقان را از ستمگری‌های گذشته آزاد نماید و اصول مالیاتی ایران را تغییر دهد. مالیه و خزانه مملکت را سر و سامان داد، از مواجب و مستمری‌های گزاف شاهزادگان و درباری‌ها و دیوانیان و روحانیون کاست، برای پادشاه حقوق ثابت معین کرد، بر عایدات دولتی افزود و میان دخل و خرج موازنه برقرار نمود (آدمیت، ۱۳۷۸: ۳۲۸).

احتمالاً اصلاحات سیاسی امیرکبیر، ناموفق‌ترین بخش اصلاحات وی بوده است. با وجود اصلاحات خوبی که در این زمینه مدنظر داشت، قدرت مطلقه شاه و همچنین متضرر شدن بخش‌های درون حکومتی از اصلاحات امیرکبیر، مانع از اجرای این اصلاحات و تداوم آن‌ها شد. امیرکبیر با اصلاحاتی که انجام داده بود و یا قرار بود انجام بدهد، ساختار سیاسی دولت قاجار را تا حدود زیادی دگرگون می‌کرد. از همه مهم‌تر این بود که قدرت مطلقه ناصرالدین شاه به شدت کاهش پیدا کرده بود و اطرافیان وی هم قدرتشان روز به روز کمتر می‌شد. برخی از پژوهشگران، نظر دیگری دارند و معتقد به این امر هستند که امیرکبیر با اصلاحات سیاسی در صدد بوده است که تمام قدرت را در دست بگیرد و با استقلال تمام فرمانروایی کند و در مسایل داخلی و خارجی خود تصمیم بگیرد. او که در ادامه تلاش‌های قائم‌مقام، درصدد استقلال بخشیدن به نهاد وزارت بود، دست به اقداماتی زد که از نگاه شاه خصمانه تلقی می‌شد و همین امر سبب بی‌اعتمادی میان شاه و وزیر می‌شد. به عقیده خورموجی امیرکبیر امورات مملکت را بدون رخصت و اجازه شاه و به صواب دید خود اداره می‌کرد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۰۴). وی در یکی از نامه‌های خود آشکارا شاه را به گریختن از کار، طفره رفتن، امروز و فردا کردن و هرزگی متهم کرد و هشدار داد که با این کاستی‌ها، حکما نمی‌توان سلطنت کرد (آل داوود، ۱۳۸۴: ۱۱۲). لیدی شیل نیز معتقد است که امیرکبیر مقام و

منزلت شاه را به حدی تنزل داد که حتی گاهی او را تحقیر می‌کرد و از او با عنوان «این پسر» یاد می‌کرد (شیل، ۱۳۶۲: ۲۲۲). امیرکبیر، برای موفقیت اصلاحات سیاسی خود، به موافقت بی‌قید و شرط شاه نیاز داشت، با این وجود، با اعمال خویش، عملاً زمینه مخالفت شاه را فراهم نمود. شاید اگر امیرکبیر ابتدا، اقدام به اصلاح لایه‌های پایینی ساختار دولت قاجار می‌نمود و در نهایت کار، قدرت مطلقه شاه را کاهش می‌داد، موفقیت بیشتری در تغییر ماهیت سیاسی دولت قاجار از دولتی فراگیر و استبدادی به دولتی دمکراتیک تر، کسب می‌نمود. با این حال، امیرکبیر حداقل در کوتاه مدت، نتوانست ماهیت سیاسی دولت قاجار را تغییر بدهد و با مرگ او، اصلاحات سیاسی وی هم حداقل در کوتاه مدت به فراموشی سپرده شد.

ج: اصلاحات امیرکبیر و ماهیت نظامی دولت قاجار

امیرکبیر بر این اعتقاد بود که ارتش روح کشور است و اگر مملکتی بخواهد نیرومند باشد، باید ارتش نیرومندی داشته باشد. لذا بیشتر وقت خود را صرف ارتش و مؤسسات لشکری می‌نمود و در این باره آنی غافل نمی‌کرد، چنانکه از نظر مراقبت کامل، روزها صبح زود به سربازخانه‌ها می‌رفت و اسلحه و مهمات آن‌ها را بازدید می‌کرد، سپس از فرد فرد سربازها در خفا بازجویی می‌نمود که آیا حقوق آن‌ها کامل رسیده است یا نه؟! به علاوه در سربازخانه چگونه با آن‌ها رفتار می‌نمایند و وضع غذا و خواب آن‌ها چگونه می‌باشد و اگر می‌فهمید که افسری به سربازی تعدی بی‌جا نموده است یا به حقوق او چشم طمعی دوخته است، او را سخت مجازات می‌کرد (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۵). افواج موظف بودند که همه‌روزه، به مشق و تعلیمات نظامی بپردازند که تا آن تاریخ مرسوم نبود. همچنین وی برای هر هنگ طبیعی معین و مشخص انتخاب نمود (مکی، ۱۳۶۹: ۱۱۸). او می‌دانست برای مجهز کردن سپاه ایران به سلاح روز و تنظیم و تربیت نظامیان به سبک جدید اروپا، به کارشناس و متخصص فنون اسلحه‌سازی و تعلیم و تربیت نظامی احتیاج دارد؛ چیزی که در آن تاریخ در ایران وجود نداشت (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۲۹). به دستور امیرکبیر، لباس نظامیان متحدالشکل شد و بدین منظور لباس‌های نظامیان اتریشی، انتخاب شد. وی در سال ۱۲۶۷ ه. ق. ملیله‌دوزی و مفتول دوزی لباس را به سبک نظامیان اتریشی متداول ساخت (بینا؟: ۱۹۱).

یکی دیگر از اصلاحات امیرکبیر، طرز گرفتن سرباز بود. قبل از او تقریباً سرباز چریک بود و وضع نامناسبی داشت؛ بنابراین، می‌بایست مقررات جدیدی وضع شود. امیرکبیر با اصلاح شیوه سربازگیری سرباز بنیچه را به جای قشون قدیم و داوطلب برقرار کرد (مکی، ۱۳۶۹: ۱۳۱). امیرکبیر علاوه بر ایجاد یک قشون منظم، فرمان داد که کتبی در فنون نظامی تحریر شود و به علاوه کوشش فراوانی به کار برد که ارتش را از شیوه قدیمی اجحاف به مردم و تجاوز به جان و مال رعایا منحرف سازد و صورت یک ارتش ملی را به آن قشون بی‌انضباط بدهد. امیرکبیر در کنار این اقدامات و

طرح‌هایی که برای مدرن کردن ارتش داشت، فعالیت‌های وسیعی در راه ایجاد کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تهیه اسلحه، مهمات و ساختمان‌ها برای پادگان‌های نظامی، قلعه‌های تدافعی و سنگرهای احتیاطی در سراسر کشور شروع کرد. وی در تهران، عمارت بزرگ توپخانه، چندین سربازخانه و پاسدارخانه و استحکامات عالی و درخور توجهی در نقاط حساس و سوق الجیشی اطراف شهر به وجود آورد (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۳۱).

اصلاحات نظامی امیرکبیر، می‌توانست ماهیتی مستقل به دولت از لحاظ نظامی ببخشد. تا قبل از آن، دولت از ساختار نظامی مشخص و منسجمی برخوردار نبود و نوعی تفکر ایلی و قبیله‌ای بر ساختار نظامی دولت حاکم بود. از طرف دیگر، دخالت‌های متعدد دولت‌های استعماری، مانع از شکل‌گیری نیروی نظامی متحد و منسجمی در درون دولت شده بود. اصلاحات امیرکبیر تا حدودی بر این موانع فائق آمد. همان‌گونه که شرح این اصلاحات در سطور بالا گذشت، امیرکبیر، ساختار نظامی دولت قاجار را به کلی دگرگون نمود و سعی نمود که آن را از وجه کلاسیک و بسیار سنتی به وجهی مدرن برساند. وی با تأسیس دارالفنون، علاوه بر مدرن نمودن ساختار نظامی، سعی نمود که با توجه به بحث آموزش سیاست‌های نظامی و جنگی، به این روند تداوم زمانی ببخشد. از طرف دیگر، وی با دخالت‌های دولت‌های استعمارگر به بهانه‌های مختلف، حتی برای آموزش نظامی هم، به شدت مخالفت می‌نمود. هدف وی از این کار، استقلال نظامی و سیاسی دولت قاجار در برابر دولت‌های استعمارگر بود. برای نمونه، انگلستان سخت تلاش می‌کرد اجازه تفتیش کشتی‌ها را از دولت ایران بگیرد، اما امیرکبیر زیر بار نمی‌رفت. می‌گفت این امر در صلاحیت و مسئولیت خود ایران است. دیگر اینکه مصمم بود که اجاره‌نامه بندرعباس را فسخ کند، نفوذ شیوخ عرب، از جمله شیخ مسقط را که بندرعباس به اجاره او سپرده شده بود، بر اندازد و بندرعباس را تحت اداره مستقیم دولت مرکزی در آورد (آدمیت، ۱۳۷۸: ۳۰۴). به هر حال، دولت‌های استعماری هم، راضی به استقلال نظامی ایران نبودند و حتی حاضر نبودند که تجهیزات مدرن نظامی را هم به ایران بفروشند. هنگامی که امیرکبیر در صدد تقویت نیروی دریایی بود، برای تهیه کشتی‌های جنگی به انگلستان پیشنهاد خرید کشتی داد که طبق معمول و با توجه به سیاست‌های استعماری، انگلستان نسبت به این امر، موافقت نکرد و با صراحت از فروش کشتی به امیرکبیر امتناع کرد (همان: ۲۹۱).

د: اصلاحات امیرکبیر و ماهیت اجتماعی و فرهنگی دولت قاجار

اگر مقام امیرکبیر در تاریخ قرون اخیر ایران، از هیچ نظر دیگری منحصره‌فرد نباشد، در پیکار با فساد عمومی و تأثیری که از این لحاظ در جامعه گذاشت، بی‌همتاست. امیرکبیر کوشید که دوایر پوسیده دولتی را اصلاح کند و به تجاوزت و سوءاستفاده‌هایی که وجود داشت، از قبیل خرید و

فروش مشاغل و حکومت‌ها، دادن وظایف و مستمریات زیاد به اشخاص نالایق و بالأخره دزدی و غارتگری سربازان دولت از طرف افسران و صاحب منصبان، خاتمه دهد (سایکس، ۱۳۸۰: ۴۸۹). همچنین وی تصمیم گرفت عبارات و الفاظ بی‌معنی و نفرت‌انگیزی را که فقط شایسته بندگان و انگل‌ها است از میان ببرد. از این رو دست خطی صادر و در عریضه‌ها و اوراق رسمی در خطاب به او استعمال بیش از یک عنوان خاص «جناب» را ممنوع کرد و هر فردی از طبقه پایین‌تر را باید متناسباً با عنوان سبک‌تری خطاب نمود. مردم از شنیدن این موضوع که وزیری از پذیرفتن عناوین تعلق‌آمیز روگردان بوده، متحیر شدند؛ ولی فرمان او را اطاعت نمودند و شاید افراد کمی از فقدان این اصلاحات پر آب و تاب و بی‌معنی که گوششان از دیرباز به آن عادت کرده بود، ابراز تأسف کردند (شیخ نوری، ۱۳۸۹: ۳۴۵).

یکی از اقدامات امیرکبیر، مبارزه با رشوه‌خواری بود که حتی مأموران خارجی که در ایران آن روزگار زندگی می‌نمودند، این عمل او را ستایش و تمجید نمودند (همان). همچنین امیرکبیر، از قدرت دستگاه روحانیون کاست، با کهنه‌پرستی به پیکار برخاست و دستور داد به جای مدیحه‌سرایی و مرثیه‌های سست و سخیف مذهبی که از زمان صفویه مرسوم گشته بود، اشعار نغز و دلکشی بسرایند که خواص بپسندند و عوام نیز بهره‌مند شوند. تساهل و شکیبایی دینی و حمایت از حقوق اقلیت‌های مذهبی از اصول سیاستش بود و حتی آنان را به خدمات دولت گماشت و داخل فعالیت‌های مدنی کرد. (آدمیت، ۱۳۷۸: ۳۴۲ - ۳۲۸).

از جنبه صنعتی، کارخانه‌های مختلف صنعتی ایجاد کرد، از اهل فن چند نفری را به روسیه فرستاد که صنایع مدرن غربی را بیاموزند، در رقابت با کالاهای خارجی از صنعت ملی سخت حمایت نمود و امتعه وطنی را معمول ساخت، به استخراج معادن دست زد و آن را تا پنج سال از پرداخت مالیات معاف کرد، استاد معدن‌شناسی از خارج آورد و نمایشگاهی از مصنوعات ایرانی تأسیس کرد و محصولات ایران را به نمایشگاه بین‌المللی لندن فرستاد.

وی همچنین، مدرسه دارالفنون را بنا کرد، از فرنگستان، استادان قابل‌استفاده نمود، به ترجمه کتاب‌های غربی پرداخت، هیئتی از مترجمان زبان‌های خارجی تشکیل داد و باب روزنامه‌های غربی را به ایران باز کرد. علاوه بر این، چاپخانه و پست جدید را به راه انداخت، قانون تذکره دادن را بنیان گذارد، آبله‌کوبی را تعمیم؛ جزوه‌هایی در مبارزه با آبله و وبا میان مردم و ملایان منتشر نمود، یخچال‌ها را از آلودگی پاک کرد، به سنگفرش کردن کوچه‌ها پرداخت، نخستین بیمارستان دولتی را بنا نهاد، برای حرفه پزشکی امتحان طبی مقرر ساخت، کروکودر و گدای شهر را جمع کرده، از شهر کرج آب به تهران آورد و قانونی برای تقسیم آب نوشت، در بیرون شهر تهران خانه‌های تازه‌ساخت، در همه شهرها قراول‌خانه (نیروی انتظامی) تأسیس نمود، حتی به مرمت بناهای

تاریخی توجه داشت. امیرکبیر، دیوان خانه و دارالشرع را بر اصول تازه‌ای بنیاد نهاد، محاکم عرفی و شرعی را از هم جدا ساخت، اقلیت‌های دینی، زرتشتی، مسیحی و یهودی را از اجحاف‌های شرعی رهانید، آیین شکنجه زندانیان و مظنونین را ممنوع گردانید، رسم بست نشستن را شکست و حکومت قانون را استوار گردانید (آدمیت، ۱۳۷۸: ۳۴۲ - ۳۲۸).

هرچند مهم‌ترین اصلاحات فرهنگی و اجتماعی امیرکبیر، را تأسیس مدرسه دارالفنون و روزنامه وقایع اتفاقیه می‌دانند، اما گستره اصلاحات اجتماعی امیرکبیر، همان طور که ذکر گردید، بسیار فراتر از این موارد بوده است. اصلاحات امیرکبیر، ساخت اجتماعی ایران به طور کلی را دگرگون نمود که همین مسئله، در ساخت دولت هم موثر افتاد و تغییراتی قابل توجه در ساخت اجتماعی دولت ایجاد نمود. به عنوان نمونه، تأسیس مدرسه دارالفنون سبب تربیت نیروهای نظامی و سیاسی متخصصی گردید که بعدها، به بدنه دولت تبدیل شدند و توانستند تغییراتی را در ساخت سیاسی و اجتماعی دولت به وجود آورند. از لحاظ پایگاه اجتماعی حکمرانان در دوران صدارت امیرکبیر، نمی‌توان تغییرات چشمگیری را مشاهده نمود؛ با این وجود، وی افرادی را که وارد بدنه حکومت شده و سبب شکل‌گیری نوعی سلسله‌مراتب حکومتی کاذب به نفع خودشان برای بهره‌برداری اقتصادی، سیاسی و مذهبی شده بودند، محدود نمود و از دخالت‌های بی‌جا و غیرعقلانی بسیاری از این افراد در حکومت مداری و ساخت قدرت قاجار ممانعت نمود. همچنین امیرکبیر، بنیاد عقلانی به ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و قضایی - مذهبی دولت بخشید و قانون را تا حدودی بر ساخت سیاسی و ماهیت اجتماعی دولت حاکم گردانید. هرچند این مسئله را نمی‌توان به معنای شکل‌گیری نوعی از حاکمیت قانون در قاجاریه دانست، اما همین اصلاحات و تغییرات هم توانست تا حدود زیادی قانون را بر ساخت دولت حکمفرمان کند.

بحث و نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر، ماهیت دولت در عصر قاجار و در زمان صدارت امیرکبیر را بررسی نمود. در واقع، هدف اصلی، بررسی تأثیرات اصلاحات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی امیرکبیر بر ماهیت دولت قاجار بود. به طور کلی، دولت با مفهوم وسیعی که در نظام‌های دموکراسی پارلمانی دارد، در دوره حکومت قاجار وجود نداشت و اگر تشکیلاتی به نام دولت اداره امور کشور را در دست می‌گرفت، تنها برای حفظ ظاهر و در حقیقت در حکم سرپوشی بود که بر روش سلطنت استبدادی مطلق پادشاهان قاجار گذاشته می‌شد. بی‌علاقگی و تردید شاه به عنوان مجری اصلاح-گری، رقابت روس و انگلیس در ایران و سنگ‌اندازی محافظه‌کاران درباری مانع از آن شد که راه ترقی و پیشرفت در ایرانی که تشنه اصلاحات بود، باز بماند. دولت قاجاریه، چون حکومت پایه در قانون نداشت، می‌توانست قدرت، موقعیت، دارایی و حتی جان افراد را بی هیچ خطاری از آنان بگیرد. تنها دهقانان

که اکثریت وسیع مردم را تشکیل می‌دادند، نبودند که قربانی این نظام و عملاً فاقد هر گونه حقی بودند و به اصطلاح فلور، فرمانروایان و اربابانشان آنان را لخت می‌کردند. ساختار ناامنی دامن همه مراتب جامعه، از کدخدای ده گرفته تا صنعت‌کار محلی، بازرگانان و دلال، حاکم و والی، مستوفی، وزیر و حتی خود شاه را می‌گرفت. این ترتیبات موجب ایجاد نوعی ناامنی اساسی به واسطه نبود تعهدات قراردادی شد که همه لایه‌های جامعه ایران دوران قاجار را در می‌نوردید. حتی قدرت و ثروت تنها در صورتی ایمنی نسبی می‌آورد که موجبات ناخرسندی شاه را فراهم نمی‌ساخت. مقامات منصوب، شغل دولتی خویش را نه وسیله‌ای برای تأمین اهداف مشترک اجتماعی بلکه فرصتی برای پر کردن جیب خود می‌دانستند. از این جهت آنان شبیه شاه بودند چون او نیز کشور را ملکی می‌دانست که معلوم نبود تا کی در دست او باقی خواهد ماند... تنها نگرانی او این بود که چگونه در طول مدتی که بر تخت نشسته است بیش‌ترین عایدی را نصیب خود سازد. بنابراین، اصلاحات امیرکبیر را باید در چنین فضای سیاسی و اجتماعی‌ای تبیین نمود.

اصلاحات امیرکبیر، در چند وجه، ماهیت دولت قاجار را حداقل برای مدتی تحت تأثیر قرار داده و دگرگون نمود. اصلاحات اقتصادی و مالی امیرکبیر، برای نخستین بار، وجهی روشن و مدرن به ماهیت اقتصادی دولت قاجار بخشید. پیش از اصلاحات اقتصادی و مالی امیرکبیر، وضعیت دخل‌وخرج دولت و حکومت، نامشخص و به صورت تکه‌تکه بود و اصولاً سیاست‌گذاری اقتصادی معنای خاصی نداشت. بنابراین، دولت هم هیچ‌گونه ماهیت اقتصادی منسجمی نداشت و بیشتر درآمدهای دولت از خرید و فروش ولایات به دست می‌آمد و بدون هیچ برنامه خاصی خرج می‌گردید. اصلاحات اقتصادی امیرکبیر، این روند غیرعقلانی را متوقف نموده و با بودجه نویسی منسجم، به دولت ماهیت اقتصادی بخشید. اما این تنها یک طرف ماجرا است. بیشتر سیاست‌های اقتصادی امیرکبیر، در جهت شکل دادن نوعی سیاست اقتصادی دولتی توتالیتر و مطلقه بود که بیشتر از آنکه لایه‌های مختلف جامعه را منتفع کند، منابع مالی حکومت قاجار برای سلطه استبدادی را تقویت می‌کرد.

با وجود موفقیت‌های نسبی اصلاحات اقتصادی امیرکبیر، اصلاحات سیاسی وی به دلایل مختلف، نتوانست حتی برای کوتاه مدت هم، ماهیت سیاسی دولت قاجار را تغییر بدهد و با مرگ او، این اصلاحات هم فراموش گردید. قدرت مطلقه شاه و همچنین متضرر شدن بخش‌های درون حکومتی از اصلاحات امیرکبیر، مانع اصلی در راه تأثیرگذاری بلندمدت اصلاحات سیاسی امیرکبیر بود. هرچند، اصلاحات سیاسی امیرکبیر، حتی تا حدودی در دوران صدارت خویش، نتوانست قدرت مطلقه ناصرالدین‌شاه را تا حدودی کاهش بدهد، اما این مسئله تنها موقتی بود و بعد از پایان صدارت امیرکبیر، از بین رفت. در طرف دیگر ماجرا، برخی از پژوهشگران، معتقد به این امر هستند

که امیرکبیر با اصلاحات سیاسی در صدد بوده است که تمام قدرت را در دست بگیرد و با استقلال تمام فرمانروایی کند و در مسایل داخلی و خارجی خود تصمیم بگیرد. آدمیت (۱۳۷۸) به نقل از واتسون درباره امیرکبیر چنین می‌نویسد: «ماهیت حکومت امیرکبیر، نمونه‌ای از استبداد منور است». به هر حال، امیرکبیر خود بخشی از بدنه حکومت استبدادی و ارتجاعی قاجار بود و در راه تقویت و پایداری این سیستم تلاش می‌نمود و اصولاً، اصلاحات وی به منظور تقویت چنین سیستمی بود و در این چارچوب صورت می‌گرفت. برخی اقدامات سیاسی امیرکبیر، مستقیماً قدرت شاه به عنوان قدرت مطلقه ساخت سیاسی دولت را نشانه می‌رفت و این یکی از دلایل عدم موفقیت امیرکبیر در تغییر ماهیت سیاسی دولت قاجار بود. سریع القلم (۱۳۹۲: ۲۵۵) معتقد است که «امیرکبیر که در فکر اصلاح کشور بود می‌بایستی چند خط در عظمت، شوکت، نقدناپذیری و اراده جهان‌شومل شخص شاه تملق می‌نمود تا آنکه بتواند در چند خط دیگر، مورد خاص خود را مطرح کند».

نوسازی قشون (اصلاحات نظامی)، یکی از مهم‌ترین و بنیادی‌ترین بخش نظام اصلاحات امیرکبیر بود. پیش از صدارت امیرکبیر، دولت قاجار، ساختار نظامی مشخص و یکپارچه‌ای نداشت و تفکری ایلی بر ساختار نظامی دولت حاکم بود. امیرکبیر، ساختار نظامی دولت قاجار را تا حدود زیادی دگرگون نمود و سعی نمود که آن را از تبدیل به یک ساختار مدرن نظامی نماید. تأسیس مدرسه دارالفنون هم توانست تضمینی برای تداوم این روند به سبب آموزش نظامی باشد. از یک طرف، می‌توان هدف امیرکبیر از چنین کاری را به دست آوردن استقلال نظامی و سیاسی برای دولت قاجار در برابر قدرت‌های استعماری دانست. برخی اصلاحات و اقدامات امیرکبیر در این زمینه از جمله کاهش نفوذ قدرت‌های استعماری در سیاست و اقتصاد ایران، موید چنین دیدگاهی هستند. از طرف دیگر، می‌توان اصلاحات نظامی امیرکبیر را به نوعی تلاش در راستای تقویت قدرت استبدادگری دولت قاجار تفسیر نمود که اصولاً به تحکیم پایه‌های قدرت سلطنت قاجار در برابر مردم و از بین بردن هر گونه مقاومتی می‌انجامید.

اصلاحات امیرکبیر، علاوه بر ماهیت اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت قاجار، بر ماهیت اجتماعی و فرهنگی آن نیز تأثیرگذار بود. معمولاً اصلاحات اجتماعی و فرهنگی امیرکبیر را در تأسیس مدرسه دارالفنون و روزنامه وقایع اتفاقیه خلاصه کرده‌اند، با این وجود، چنین اصلاحاتی، گستره بسیار بزرگ‌تری را شامل می‌شود. اصلاحات امیرکبیر، ساخت اجتماعی ایران را تا حدود زیادی دگرگون ساخت که این مسئله، خود، توانست بر ساخت دولت و ماهیت اجتماعی - فرهنگی آن تأثیرگذار باشد. به طور مثال، تأسیس مدرسه دارالفنون تربیت نسلی از متخصصان و نخبگان سیاسی و نظامی گردید که بعدها، به بدنه دولت تبدیل شدند و توانستند تغییراتی را در ساخت سیاسی و اجتماعی دولت به وجود آورند.

اصلاحات امیرکبیر هرچند نتوانست پایگاه اجتماعی کلی دولت قاجار را تغییر دهد، اما وی توانست تا حدودی این پایگاه را از سلطه اقلیتی محض خارج نماید و از دخالت‌های بی‌جا و غیرعقلانی بسیاری از این افراد در حکومت مداری و ساخت قدرت قاجار ممانعت نماید. همچنین امیرکبیر، بنیاد عقلانی به ساخت‌های اجتماعی، فرهنگی و قضایی - مذهبی دولت بخشید و قانون را تا حدودی بر ساخت سیاسی و ماهیت اجتماعی دولت حاکم گردانید. با این حال، این مسئله به معنای این نیست که قانون بر ساختار اجتماعی و سیاسی دولت قاجار در زمان صدارت امیرکبیر به طور کامل حاکم گردیده بود.

منابع

- اجلالی، فرزاد (۱۳۷۳) *بنیان حکومت قاجار، نظام سیاسی ایلی و دیوان‌سالاری* مدرن، تهران: نی
- اشرف، احمد (۱۳۵۹) *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات پیام
- اطاعت، جواد (۱۳۸۵) *ماهیت دولت در ایران؛ دولت پاتریمونیال پیش از مشروطیت، اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۲۳۱ و ۲۳۲: ۴۸ - ۵۳.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۷) *خوانش‌های نظری از بنیاد دولت پیشامشروطگی در ایران، تاریخ ایران*، دوره ۵۹، شماره ۵: ۲۶ - ۱.
- امانت، عباس (۱۳۸۳)، *قبله عالم: ناصرالدین‌شاه قاجار و پادشاهی ایران*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر کارنامه
- آدمیت، فریدون (۱۳۷۸) *امیرکبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آل داوود، علی (۱۳۸۴) *نامه‌های امیرکبیر*، تهران: انتشارات تاریخ ایران.
- بروگشن، هینریش (۱۳۶۷) *سفری به دربار سلطان صاحبقران*، ترجمه حسین کردپچه، تهران: اطلاعات.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱) *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران: گام نو.
- بیانی، خانابا (۱۳۷۵) *پنجاه سال تاریخ ناصری*، تهران: نشر علم.
- بینا، علی‌اکبر (؟) *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، تهران: دانشگاه تهران.
- خسروی، صباح (۱۳۸۲) *نگاهی به جنبش اصلاح‌طلبی در دوره قاجار*، *مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان*، سال یازدهم، شماره ۲.

- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳) *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: نشر زوار.
- رهبری، هادی (۱۳۸۹) جامعه مدنی و تجار عصر مشروطه؛ نگاهی به تحول خواهی بازرگانان در عصر مشروطه، *ماهنامه مهرنامه*، شماره ۷.
- زیباکلام، صادق (۱۳۷۹) حاکمیت قاجارها، امیرکبیر و اصلاحات، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۵۰، شماره ۰: ۲۳۲ - ۲۰۱.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۸۰) *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: دنیای کتاب.
- سریع القلم، محمود (۱۳۹۲) *عقلانیت و توسعه یافتگی ایران*، تهران، فرزان روز.
- سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۸۷) جامعه قدرتمند، دولت ضعیف: تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت - جامعه در ایران عصر قاجار، *فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۸، شماره ۳: ۱۴۳ - ۱۱۷.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۰) *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی.
- شیخ نوری، محمد امیر (۱۳۸۹) *فراز و فرود اصلاحات در عصر امیرکبیر*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- شیل، مری لئونورا (۱۳۶۲) *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسن ابو ترابیان، تهران: نشر نو.
- علیزاده، توحید (۱۳۹۱) *ارتش و سیاست در ترکیه: نظریه آزمایشی فاینر*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران، استاد راهنما: محمد فاضلی، دانشگاه مازندران: دانشکده علوم اداری و اقتصادی.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۶۰) *تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۷۹۶ - ۱۹۰۵)*، تهران: گوتنبرگ.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۷۵)، *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*، چاپ دوم، تهران: مرکز
- کاتوزیان، همایون (۱۳۹۲) *نه مقاله جامعه‌شناسی تاریخی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۸) *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (جلد دوم)، تهران: پاپیروس.

- کرزن، جرج (۱۳۶۲) ایران و قضیه ایران، جلد اول، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- الگار، حامد (۱۳۶۹) دین و دولت در ایران؛ نقش علماء در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶) شرح زندگانی من، تهران: نشر هرمس.
- مکی، حسین (۱۳۶۹) زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر، تهران: نشر ایران.
- مهدوی، هوشنگ (۱۳۷۸) صحنه‌هایی از تاریخ معاصر، تهران: انتشارات علمی.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴) اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد و مصطفی عماد زاده، تهران: نشر مولی.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۶۸) نظام حکومت ایران در دوره اسلامی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵) نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران: معین
- ولی، عباس (۱۳۸۰) ایران پیش از سرمایه‌داری، ترجمه حسن شمس آوری، تهران: نشر مرکز.

نقد کتاب: کیسانیه؛ حقیقت یا افسانه

محمد باقری^۱

سیدعلوی، سیدابراهیم. (۱۳۹۴)، *کیسانیه؛ حقیقت یا افسانه*، تهران، شرکت چاپ و نشر

بین الملل، ۱۶۰ صفحه.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۴-۶۶۷-۵

چکیده

نوشتار حاضر جایگاه تبیینی کتاب کیسانیه، حقیقت یا افسانه را از دو منظر ایجابی و سلبی مورد نقد قرار داده است. جایگاه و اهمیت کیسانیه در تاریخ فکری و سیاسی شیعه در قرن اول و دوم قمری بسیار پر رنگ بوده است. مولف کتاب با در نظر داشتن این موضوع، به توصیف و تحلیل کیسانیه پرداخته است. در این مقاله، پژوهش و مستندات و ساختار کتاب نقد و بررسی شده است. **کلیدواژه‌ها:** کیسانیه، محمدبن حنفیه، مختار، ابوهاشم، وصیت‌نامه ابوهاشم، حارثیه، ابومسلمیه.

Kissaniah truth or lrgend

abstract

The present essay criticizes the explanatory status of Kissania's book, intellectual currents and political advancement from two affectionate and suppottive points of view. The position and significance of Kissania in Shiite intellectual and political history was very high in the first and second lunar centuries. The author of this book has described and analyzed Kissania in this regard. In this paper, research and documentation and structure of the book have been reviewed and criticized.

Keyword: Kissaniah, Muhammad bin Hanafyiah, Mokhtar, Abu Hashim, Abu Hashim's will. Haritha, Abu Muslimyeh

معرفی کتاب

کتاب *کیسانیه؛ حقیقت یا افسانه* اثر سیدابراهیم سیدعلوی که شرکت چاپ و نشر بین‌الملل وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی برای نخستین‌بار در سال ۱۳۹۴ در ۱۶۰ صفحه در قطع رقعی همراه با مقدمه و چهارده بخش و منابع و مأخذ چاپ نموده؛ در اصل ترجمه کتاب *مد/هب /بتدعتها /السیاسیه فی الاسلام* نوشته عبدالواحد انصاری بوده که همراه با اضافاتی در قالب شش مقاله از

^۱. کارشناس ارشد تاریخ تشیع دانشگاه فردوسی مشهد m84bagheri@gmail.com

زمستان ۱۳۷۵ تا زمستان ۱۳۷۶ در نشریه کلام/اسلامی چاپ شده است و در سال ۱۳۹۴ آن مقالات در قالب کتاب ارائه شده است.

در مقدمه، نویسنده به تحریف در تاریخ‌نگاری و ثبت وقایع به‌وسیله صاحبان قدرت، تشابه کیسانیه و سبائیه، تأثیر عباسیان در تحریف مخالفان پرداخته است. در بخش اول کتاب با عنوان «کیسان کیست» نویسنده ابتدا هفت نظر درباره هویت واقعی کیسان را ذکر می‌کند و در ادامه کیسانیه را به سه دور و زمان تقسیم می‌کند. در دور اول هدف تحریف قیام مختار، در دور دوم سوءاستفاده از وصیت‌نامه ابوهاشم، در دور سوم متهم‌نمودن مخالفان عباسیان به کفر و الحاد بوده است. در ادامه نویسنده بدون هیچ استدلالی شخصیت کیسان را ساختگی شبیه به شخصیت ابن‌سبا می‌داند. در ادامه به زمان پیدایش کیسانیه، نظر نویسنده درباره کیسانیه، نقل مطالب نوبختی درباره کیسانیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازد.

بخش بعدی به محمدبن حنفیه اختصاص دارد. در این بخش نویسنده به زندگانی محمدبن حنفیه و بررسی حیات وی در مقاطع مختلف زندگی‌اش اشاره داشته است. نویسنده به مقاطع مختلف حیات ابن‌حنفیه نظیر دفن پیکر امام حسن(ع)، نظرات شهرستانی، عبدالواحد انصاری، ابن ابی‌الحدید، امام علی(ع) در بیان مقام محمدبن حنفیه، عملکرد ابن حنفیه در خصوص قیام کربلا و شورش ابن‌زبیر اشاره نموده است. در ادامه نویسنده به داستان داوری حجرالاسود پرداخته است و آن را از طریق پنج راوی نقل می‌کند. نویسنده سپس بدون هیچ تحلیلی و تنها با سخنی احساسی آن را رد می‌کند و آن را بی‌اساس می‌داند.

بخش بعدی به مختاربن ابی‌عبید ثقفی اختصاص دارد. زندگانی مختار تا پیش از قیام، ذکر دو مورد از روایات دشمنان مختار و رد آن‌ها بدون تحلیل، نقل دیدگاه ابن حجر درباره مختار، نقد سخنان ابن‌زبیر درباره مختار، قیام توأبیین، قیام مختار، دو نامه از مختاربن ابن‌حنفیه و رد آن‌ها، رد هرگونه ارتباط دیداری بین ابن‌حنفیه و مختار، شباهت قیام مختار با قیام زید، تحریف قیام مختار به‌وسیله زبیریان و امویان، شدت عمل زبیریان در قتل عام هواداران مختار، هدف مختار، تحریف قیام مختار پس از وی مطالب این بخش است.

بخش بعدی به کیسانیه پس از وفات محمدبن حنفیه اختصاص دارد. در این بخش نویسنده به بازتاب مرگ ابن‌حنفیه در میان کیسانیه می‌پردازد. مرگ ابن حنفیه، عقاید حمزه‌بن عماره و شاگردانش، عقاید موعودگرایان کیسانی، اشعار سیدحمیری و کثیر عزه، فرقه هاشمیه، تشابه عقاید فرقه کربیه و مختاریه، رد کیسانی بودن سیدحمیری، نقد دیدگاه نوبختی درباره پیدایش برخی فرق کیسانی مطالب این بخش است.

بخش بعدی به کیسانیان پس از وفات ابوهاشم اختصاص دارد. نویسنده در این بخش فرقه‌های مختاریه، حارثیه، راوندیه، بیانیه را در زمره فرق کیسانی پس از وفات ابوهاشم ذکر می‌کند. نویسنده سپس از فرقه راوندیه یاد می‌کند. سپس دو دلیل برای رد عقاید این فرقه ذکر می‌کند. در ادامه به

نزاع بین ابوهاشم و زید بن حسن بر سر صدقات پیامبر (ص) که با میانجی‌گری امام سجاد(ع) خاتمه یافت اشاره می‌کند.

در بخش بعدی نویسنده به کیسانیه در قرن دوم پرداخته‌است. در این بخش نویسنده دلایل عباسیان برای استفاده از وصایت از ابوهاشم و چالش مشروعیت ایشان را همراه با زمینه تاریخی آن ذکر می‌کند.

بخش بعدی به وصیت‌نامه ابوهاشم اختصاص دارد. نویسنده ابتدا گزارش‌های مورخان درباره وصیت‌نامه ابوهاشم به محمد بن علی عباسی، عبدالله بن معاویه و عبدالله بن حارث را ذکر می‌کند. سپس به نقد وصیت‌نامه می‌پردازد. نویسنده در ادامه دوازده دلیل برای رد این وصیت‌نامه ذکر می‌کند که از جمله آن‌هاست: مدعی امامت نبودن محمد بن حنفیه و ابوهاشم، اختلاف و تناقض روایت‌ها، هم‌خوانی‌نداشتن مفاد روایت‌ها با حقایق تاریخی. در ادامه نویسنده به سند وصیت‌نامه اشاره می‌کند. در ادامه نویسنده به نمونه‌هایی از کشتارهای عباسیان اشاره می‌کند. سپس به وصیت‌نامه ابراهیم امام به ابومسلم اشاره می‌کند.

نویسنده در بخش بعدی به گردهمایی ابواء پرداخته‌است. افراد شاخص شیعه در جایی به نام ابواء در ایام حج گرد آمدند تا از میان خویش شخصی را به خلافت برگزینند و وی را در مسیر دستیابی به خلافت یاری کنند که این جلسه بدون نتیجه‌گیری پایان می‌یابد. عباسیان نیز در این گردهمایی شرکت داشتند. نویسنده پس از اشاره به حضور عباسیان در این گردهمایی به حضور عباسیان در قیام عبدالله بن معاویه که حکومت پهنآوری در سال‌های ۱۳۰ق و ۱۳۱ق در ایران برپا نموده بود اشاره می‌کند. در این بخش نویسنده به وضوح نشان می‌دهد که عباسیان در تکاپوی قدرت بودند.

در بخش بعدی نویسنده به پیشگویی‌های خلافت عباسیان اشاره می‌کند. عباسیان بعدها در زمان استقرار خلافت‌شان روایات بسیاری را جعل و روایات کردند. در بخشی از این روایات که به پیشگویی‌ها اختصاص دارد عباسیان از زبان بزرگان دین و با وقایع ساختگی روایاتی را جعل نمودند که اشاره به خلافت رسیدن عباسیان دارد. نویسنده چهار مورد از این روایات ساختگی را طرح و رد می‌کند.

در بخش بعدی نویسنده به فرقه کربیه پرداخته‌است. نویسنده ابتدا به معرفی حمزه بن عماره، تأثیرگذاری وی بر عباسیان، جایگاه حمزه بن عماره در میان غلات قرن دوم، مغفول ماندن برخی از حقایق در آثار ملل و نحل نویسان، ذکر برخی از آموزه‌های حمزه، شاگردان وی، ارتباط وی با امام باقر(ع)، نقل مطالب دکتر شیبی درباره حمزه بن عماره و نقد آن، مطالب این بخش است.

بخش بعدی به فرقه بیانیه اختصاص دارد. نویسنده در این بخش ابتدا به عقاید منسوب به بیانیه اشاره می‌کند سپس به سرگذشت او، استناد به وصیت‌نامه ابوهاشم و مدعی وصایت بودن از

ابوهاشم، تشابهات عقاید بیان بن سمعان و حمزه بن عماره می‌پردازد. بخش بعدی به فرقه حارثیه اختصاص دارد. نویسنده ابتدا به ذکر عقاید منسوب به ابن معاویه در کتاب‌های ملل و نحل می‌پردازد سپس به تحلیل و رد ادعای امامت از جانب ابن معاویه می‌پردازد.

بخش بعدی به فرقه عباسیه اختصاص دارد. در این بخش نویسنده به فرق منشعب از عباسیه، ذکر عقاید منسوب به این فرقه در کتب ملل و نحل، قیام آن‌ها و شکستشان، تحریف قیام عباسیه در منابع، استفاده حکومت عباسیان از تکفیر نمودن دشمنان خویش می‌پردازد.

بخش بعدی به رزّامیه اختصاص دارد. نسبت رزّامیه با کیسانیه، عقاید این فرقه در کتب ملل و نحل، شباهت عقاید منسوب به رزّامیه با عقاید منسوب به راوندیه و هریریه، حمایت هریریه از عیسی بن موسی، ولیعهد منصور، ذکر عقاید منسوب به هریریه از منظر نوبختی مطالب این بخش است.

آخرین بخش کتاب به ابومسلمیه اختصاص دارد. جایگاه ابومسلم در انقلاب عباسیان، زمینه‌های قتل ابومسلم، نزاع‌های منصور و ابومسلم، آثار و نتایج قتل ابومسلم در میان خراسانیان، انگیزه عباسیان از متهم نمودن هواداران ابومسلم به تکفیر، شرح قیام راوندیه، تشابه عقاید منسوب به راوندیه با حارثیه و نقد این روایات مطالب این بخش است.

نقد شکلی کتاب

بعضی از بخش‌های کتاب در فهرست مطالب نیامده‌است. مثلاً بخشی که به کربیه اختصاص یافته‌است و در قالب یک بخش ارائه شده، اما در فهرست نیامده‌است.

در عنوان سمت راست صفحات کتاب که عنوان کتاب ذکر شده‌است این عنوان آمده‌است: «کیسانیه و برخی مذاهب ساخته سیاست»، اما این عنوان نه عنوان کتاب است و نه در صفحه شناسنامه کتاب ذکر نشده‌است.

همچنین بهتر بود نویسنده هر بخش از کتاب را که به صورت مستقل نیز ذکر شده‌است تحت عنوان فصل یا بخش در قسمت بالای صفحات سمت چپ کتاب ذکر می‌کرد.

نقد محتوایی کتاب

۱. ادبیات نویسنده کتاب با ادبیات کتاب‌های علمی هم‌خوانی ندارد. ادبیات نویسنده در کتاب، علمی نیست. در برخی از موارد لغاتی را به کار می‌برد که شایسته به کار رفتن در یک کتاب علمی نیست. باید این کتاب پیش از انتشار ویرایش ادبی می‌شد. کاربرد واژه‌هایی مثل اراجیف و یاهوگویی و... سزاوار یک کتاب علمی نیست.

۲. نویسنده پیش از آن که به طرح بحث بپردازد نتیجه گیری می کند. این برخلاف شیوه نگارش کتب علمی است. بهتر بود نویسنده ابتدا به طرح بحث می پرداخت سپس به نقد مطالب به دور از به کار بردن لغات و اصطلاحات ارزشی می پرداخت سپس به نتیجه گیری می پرداخت در حالی که در کتاب شیوه نویسنده عکس این است؛ ابتدا نتیجه گیری می کند سپس در هنگام طرح بحث نقد می کند.
۳. نویسنده در بسیاری از موارد ارزشی برخورد کرده است. بر اساس احساسات خویش آن مسئله را تایید یا نفی نموده است.
۴. نویسنده در این کتاب به نقد روایتها در کتابهای مهم تاریخ نگاری پرداخته است اما بهتر بود در کنار نقد روایتها به نقد راویها نیز می پرداخت، زیرا بسیاری از مطالبی که درباره کیسانیه و دعوت عباسیان نقل شده است به وسیله دشمنان آنها نقل شده است.
۵. نویسنده کتاب معتقد است وصیت نامه ابوهاشم در سال ۹۷ق و از زمان محمد بن علی عباسی نشر یافته است و بر همین اساس به تحلیل محتوا پرداخته است. اما باید گفت که این وصیت نامه در زمان استقرار خلافت عباسی و بسیار بعدتر از این زمان جعل شده است. عباسیان در پاسخ به مخالفان خویش برای مشروعیت این وصیت نامه را جعل نموده اند.
۶. نویسنده در بخش پیشگوییها معتقد است که این پیشگوییها در زمان خلافت امویان و دعوت عباسیان ساخته و نشر داده شده است. این امر صحیح نمی باشد زیرا عباسیان در زمان دعوت به شدت به کتمان راز و هویت امام و اسرار دعوت تاکید داشتند به جهت اینکه اگر هویت امام عباسی و اسرار دعوت فاش می شد قطعاً دعوتشان شکست می خورد. در روایات پیشگویی که تقریباً در همه آنها نام خلفای عباسی و شرح زندگانی ایشان آمده است نمی توانسته در عصر دعوت شایع شده باشد زیرا جان خاندان عباسی این گونه به خطر می افتاده است. بلکه این روایات در عصر خلافت عباسیان برای مشروعیت بخشیدن به خلافتشان ساخته شده است.
۷. نویسنده معتقد است که ابوهاشم در سال ۹۷ق از دنیا رفته است. این مطلب صحیح نیست و زائیده تاریخ نگاری عباسیان است. ابوهاشم قطعاً بسیار بیش از این زندگی کرده است.
۸. نویسنده در بخش حکومت رعب و وحشت از دلایل جنایات عباسیان در قتل مردم بی گناه، استناد به وصیت نامه ابوهاشم می داند. اما باید گفت که این وصیت نامه بسیار بعدتر از زمان تشکیل خلافت عباسی ساخته شده است و اگر در متن وصیت نامه دقت کنیم متوجه می شویم که این وصیت نامه برای مشروعیت بخشیدن به اعمال ناشایست عباسیان در زمان تشکیل خلافتشان بوده است. یعنی اگر عباسیان به وصایت از ابوهاشم نیاز نداشتند اما با توجه به متن نامه و

- اجازه‌هایی که ابوهاشم به عباسیان برای خونریزی و کشتار می‌دهد از این جهت عباسیان برای مشروعیت‌بخشیدن به کارهای خویش به وصیت‌نامه ابوهاشم نیاز داشتند.
۹. نویسنده دلیل عباسیان برای حضور در گردهمایی ابواء را امید نداشتن ایشان برای پیروزی می‌داند اما باید گفت که عباسیان در کنار فعالیت گسترده در دعوت خودشان که همراه با پنهان‌کاری بود در همه دست‌بندی‌ها و قیام‌ها نیز شرکت می‌کردند که اگر به هر دلیلی دعوت‌شان موفق نشد و دیگر گروه‌ها پیروز شدند در آن قیام‌ها جایی برای خویش داشته باشند و بتوانند سهم‌خواهی کنند و مسئولیت بگیرند.
۱۰. نویسنده گردهمایی ابواء را ساختگی می‌داند که عباسیان آن را جعل کرده‌اند و وارد تاریخ‌نگاری کرده‌اند اما این مطلب درست نیست و روایات بسیاری بر این مطلب صحه می‌گذارد، حتی فرزند امام صادق(ع)، امام کاظم(ع)، در همین سفر و در ابواء به دنیا آمده‌اند.
۱۱. نویسنده در صفحه ۱۰۹ کتاب، صالح بن علی، برادر محمد بن علی و عموی خلفای عباسی، را به اشتباه جزو فرزندان محمد بن علی و برادر خلفای عباسی ذکر کرده‌است.
۱۲. نویسنده فرقه کربیه را منسوب به حمزه بن عماره بربری می‌داند. این امر صحیح نیست زیرا فرقه کربیه منسوب به ابن کرب است که فرقه نیز به اسم وی نام‌گذاری شده‌است. حمزه بن عماره شاگرد ابن کرب بوده‌است و در رشد آموزه‌های فرقه کربیه تأثیرگذار بوده‌است و حکم استاد غالیان پس از خویش نظیر بیان بن سمعان و مغیره بن سعید و... را داشته‌است.
۱۳. از ویژگی‌های خوب این کتاب این است که عقاید بسیاری از کتاب‌های ملل و نحل را تحلیل می‌کند و درستی یا نادرستی آن را نشان می‌دهد.
۱۴. نویسنده دلیل پیوستن زیدیه به ابن معاویه را این می‌داند که ابن معاویه دعوی امامت نداشت و این که زیدیه امامت را منحصر در فرزندان حسنین(ع) می‌داند. سخن نخست نویسنده درست است اما سخن دوم نویسنده صحیح نمی‌باشد زیرا عقاید زیدیه بسیار بعدتر از این تئوریزه شده‌است و در زمان قیام ابن معاویه که تنها پنج سال پس از قیام زید و دو سال پس از قیام یحیی رخ داده بود این باورها وجود نداشت. قیام ابن معاویه در ادامه قیام‌های زید و یحیی، پدر و برادر همسر ابن معاویه، انجام شده بود اما ابن معاویه خود دعوی امامت نداشت.
۱۵. نویسنده در بخش فرقه عباسیه به درستی اشاره می‌کند که فرقه راوندیه به شدت تحریف شده‌است و گزارش‌ها درباره آن‌ها از فاکتور عباسیان گذشته‌است.
۱۶. نویسنده فرق کیسانی را منحصر در فرقی که ذکر نموده می‌داند اما فرق کیسانی دیگری هم در منابع ثبت شده‌است که در این کتاب از آن‌ها نامی برده نشده‌است و به بحث گذاشته نشده‌است.

۱۷. نویسندگان در بخش فرقه حارثیه تمام عقاید فرق منسوب به ابن معاویه را درباره فرقه حارثیه ذکر می‌کنند بدون این که از دیگر فرق منسوب به ابن معاویه یاد کنند. بهتر بود که نویسندگان به دیگر فرق منسوب به ابن معاویه نظیر جناحیه، حربیه و اسحاقیه نیز اشاره می‌کرد.
۱۸. نویسندگان در صفحه ۱۴۸ نام فرقه هریریه را ابوهریریه ذکر می‌کنند که صحیح نیست و باید هریریه ذکر می‌کرد.
۱۹. نویسندگان در بخش فرقه عباسیه مطالب مربوط به فرقه راوندیه را نیز در این بخش نقل نموده بدون اینکه به این امر اشاره داشته باشد و قیام راوندیه را نیز با عنوان قیام عباسیه معرفی می‌کنند. بهتر بود نویسندگان بخش مستقلی را به راوندیه اختصاص می‌داد و مطالب مربوط به آن را در آن بخش ذکر می‌نمود.
۲۰. نویسندگان در بخش فرقه حارثیه از فرقه حربیه و عبدالله بن عمر بن حرب کندی یاد نموده‌است. باید توضیح داد که فرقه حارثیه و حربیه در حقیقت یک فرقه هستند و عبدالله بن حارث مدائنی و عبدالله بن عمرو بن حارث مدائنی نیز در حقیقت یک فرد هستند.
۲۱. نویسندگان در بخش فرقه حارثیه موسس این فرقه را به نقل از نوبختی که حارث بن عبدالله مدائنی ذکر نموده بدون هیچ بررسی به همان شکل ذکر می‌کنند. در حالی که شکل صحیح آن عبدالله بن حارث مدائنی است.
۲۲. نویسندگان در بخش فرقه بیانیه معتقد است که بیانیه محصول جعل وصیت‌نامه ابوهاشم است اما باید گفت که بیان بن سمعان در اوایل قرن دوم در کوفه و مدائن می‌زیسته‌است و وصیت‌نامه ابوهاشم در زمان خلافت عباسیان جعل شده‌است. این ادعای نویسندگان صحیح نیست و هیچ نسبت علت و معلولی بین وصیت‌نامه ابوهاشم و بیان بن سمعان وجود ندارد.
۲۳. نویسندگان در این کتاب با مطالعه کیسانیه و دعوت عباسیان مطالب خوبی را دریافته‌است اما نتوانسته به خوبی بیان کند.
۲۴. نویسندگان معتقد است بین حمزه بن عماره و محمد بن علی عباسی ارتباط وجود داشته‌است و وی را بازیگر نقشه عباسیان می‌داند اما بسیار بعید است که وی با عباسیان در ارتباط بوده باشد زیرا عباسیان در این زمان در مرحله دعوت بوده‌اند و اسرار دعوت را جز بر افرادی که به آنان اعتماد داشته‌اند، پنهان می‌کرده‌اند با توجه به این مسئله عباسیان نمی‌توانستند به فردی مثل حمزه بن عماره که علناً اعتقادات خویش را بازگو می‌کرده‌است اسرار دعوت خویش را ذکر کنند زیرا وی اسرار دعوت آن‌ها را برملا می‌ساخت. علاوه بر این حمزه بن عماره در ابتدای قرن دوم می‌زیسته و دعوت عباسیان در حدود سال‌های ۱۱۷ق و ۱۱۸ق تشکیل شده و وصیت‌نامه ابوهاشم در زمان خلافت عباسیان پدید آمده‌است.

۲۵. نویسنده معتقد است که دعوت عباسیان در سال ۹۷ ق آغاز شده است. این امر صحیح نیست. عباسیان در زمان خلافت‌شان تاریخ آغاز جنبش خویش را بسیار عقب‌تر از زمانی که شکل گرفته بود برگرداندند چنانچه از تاریخ دعوت‌شان بر می‌آید تاریخ آغاز دعوت‌شان به سال‌های ۱۱۷ق و ۱۱۸ق می‌رسد. حجم روایات تاریخی مبنی بر فعالیت داعیان عباسیان پیش از این سال‌ها با قبل از آن قابل مقایسه نیست و یک گسست تاریخی در روایات ایشان وجود دارد. به نظر می‌رسد عباسیان بر اساس روایت مجعول مجدّد رأس مائه خواستند که قامت مجدّد قرن اول قمری را در قامت جدّشان، محمد بن علی، بدوزند. به همین خاطر تاریخ آغازین دعوت خویش را به زمانی قبل‌تر از زمانی که در حقیقت آغاز شده بود برگرداندند. متأسفانه نویسنده در این کتاب روایت رسمی عباسیان درباره دعوت‌شان را پذیرفته و بر همین اساس به تحلیل محتوا پرداخته است.
۲۶. از امتیازهای این کتاب این است که غلط‌تایی و املائی ندارد.
۲۷. کتاب هیچ‌گونه نمایه ندارد. این امر دستیابی سریع محققان به مطلب مورد نظر خویش را با دشواری روبه‌رو می‌سازد.
۲۸. از رهیافت روش‌شناسانه مؤلف درباره موضوع پژوهش، مشتمل بر بیان مسئله و هدف مولف غفلت شده است.
۲۹. در این کتاب نویسنده به پیشینه پژوهش درباره کیسانیه نپرداخته است. بهتر بود نویسنده کتاب به پژوهش‌های صورت گرفته درباره کیسانیه در قالب کتاب، مقاله، مدخل دانشنامه، بخشی از کتاب و... را در بخشی مستقل تحت عنوان پیشینه پژوهش ذکر می‌کرد و به آسیب‌شناسی آن مطالب می‌پرداخت.
۳۰. جای خالی فصلی در ابتدای کتاب که نویسنده در آن به معرفی و نقد منابع مورد استفاده‌اش در تألیف کتاب پرداخته باشد، در کتاب هویداست.
۳۱. نویسنده به زندگی ابوهاشم اشاره نمی‌کند. نویسنده بلافاصله پس از ذکر کیسانیه پس از وفات ابن حنفیه به ذکر کیسانیه پس از وفات ابوهاشم می‌پردازد. بهتر بود در ابتدای همین بخش به زندگی ابوهاشم می‌پرداخت سپس به فرق منسوب به وی اشاره می‌کرد.
۳۲. نویسنده کتاب معتقد است که سید حمیری و و کثیر عزه، از شعرای مشهور کیسانی، کیسانی نبوده‌اند و اشعاری هم که به ایشان منسوب شده، ساخته و پرداخته عباسیان است. این مطالب صحیح نیست زیرا بی‌تردید این دو شاعر ابتدا بر مذهب کیسانی بوده‌اند و اشعاری در این زمینه سروده‌اند سپس از عقیده خویش بازگشته‌اند.
۳۳. نویسنده در کتاب ذکر می‌کند که کیسانیه مذهب رسمی عباسیان در عصر اول خلافت‌شان بوده است. این مطلب صحیح نیست. حقایق تاریخی این مطلب را تأیید نمی‌کند.

۳۴. از نکات خوب این کتاب این است که نویسنده در کتاب به تأثیر قدرت‌های رقیب کیسانیه در تحریف آن پی برده‌است و در جای جای کتاب آن را هویدا می‌سازد.
۳۵. نویسنده بدون هیچ تجزیه و تحلیلی و فقط بر اساس حدس خویش شخصیت کیسان را همانند شخصیت عبدالله بن سبا شخصیتی موهوم و خیالی می‌داند (صرف نظر از دیدگاهی که شخصیت عبدالله بن سبا را شخصیتی واقعی و تاریخی می‌داند). اگر این مسئله برای نویسنده به صورت فرضیه مطرح بوده‌است باید در کتاب صحت و سقم آن را به بحث می‌گذاشت نه این که بدون هیچ تحلیلی نویسنده نتیجه می‌گیرد که شخصیت کیسان خیالی است بلکه شخصیت کیسان شخصیتی تاریخی بوده و رئیس پلیس مختار بوده‌است.
۳۶. نویسنده تنها با توجه به سخن شیخ مفید که می‌گوید در قرن چهارم زمان حیات شیخ مفید فردی که بر مذهب کیسانی باشد وجود نداشته نتیجه می‌گیرد که کیسانیه اصلاً وجود نداشته‌است. این استدلال نویسنده اصلاً صحیح نیست. کیسانیه را باید با در نظر گرفتن برخی ملاحظات مطالعه نمود اما این که اصلاً وجود نداشته، مطلب صحیحی نیست.
۳۷. یکی از ضعف‌های این کتاب این است که نویسنده به جز چند مورد به تاریخ کیسانیه توجه نکرده‌است. تنها به ذکر مفروضات خویش درباره کیسانیه پرداخته و آن‌ها را بدون تحلیل و به بحث گذاشتن ارائه می‌کند.
۳۸. نویسنده در صفحه ۱۴ کتاب می‌نویسد مردم خراسان در زمان دعوت عباسیان در ابتدای قرن دوم ترک و دیلم و مغول بوده‌اند. این سخن صحیح نیست. تنها بخشی از ماوراءالنهر در این زمان ترک بوده‌اند، مغولان نیز در قرن ششم به ماوراءالنهر و خراسان آمدند. دیلم نیز از اقوام نواحی شمالی رشته‌کوه البرز بوده‌اند و در خراسان نمی‌زیسته‌اند.
۳۹. نویسنده، کیسانیه را به سه دوره و مقطع تقسیم می‌کند و آن را مذهب رسمی عباسیان در عصر اول عباسی می‌داند اما در ادامه می‌نویسد کیسانیه اصلاً وجود خارجی نداشته‌است. سخنان نویسنده به شدت متناقض است.
۴۰. نویسنده در بخش داوری حجرالاسود پنج روایت در این باره را ذکر می‌کند و در پایان بدون هیچ تحلیلی و با بیانی احساسی آن را رد می‌کند. خواننده هنگامی که روایت‌های مختلف نویسنده درباره این واقعه را می‌بیند با خویش می‌گوید که پس از پایان ذکر آن‌ها به این تفصیل شاهد تحلیل آن‌ها به تفصیل خواهد بود اما نویسنده در نیمی از صفحه و با بیانی احساسی آن را رد می‌کند. نویسنده اگر می‌خواست آن را رد کند باید با تحلیلی منطقی آن را بررسی می‌کرد سپس نتیجه می‌کرد که آن واقعه رخ داده یا رخ نداده‌است.

۴۱. نویسنده سعی می‌کند هرگونه ارتباط بین مختار و ابن حنفیه را رد کند و اصلاً در این کار موفق نمی‌شود. برای نمونه نویسنده انکار می‌کند که مختار در نامه به محمدبن حنفیه وی را مهدی خوانده‌است. این صحیح نیست زیرا مختار چه در نامه‌ها و چه در سخنرانی‌های خویش از محمدبن حنفیه با عنوان امام مهدی یاد می‌کرده‌است که معنای مورد نظر مختار پیشوای هدایتگر بوده‌است. اصلاً این تعبیر که محمدبن حنفیه امام غایب است در زمانی که وی زنده بوده‌است غلط است.

۴۲. نویسنده اصلاً کیفیت و چگونگی رابطه بین محمدبن حنفیه و مختار را درک نکرده‌است. مطالبی که نویسنده از رابطه بین مختار و ابن حنفیه ذکر می‌کند پرده از این امر بر می‌دارد که درک نویسنده از رابطه بین این دو سطحی‌ترین و ابتدایی‌ترین درکی است که یک فرد می‌توانسته از این رابطه داشته باشد. برای نمونه نویسنده ذکر می‌کند که اگر مختار کارگزار ابن حنفیه بوده پس باید ابن حنفیه به عزل و نصب افراد می‌پرداخت و عزل و نصب‌های مختار نیز به امضا و تأیید وی می‌رسید. این برداشت نویسنده ناشی از مطالعه سطحی و در نظر نگرفتن تمام جوانب قیام مختار بوده‌است.

۴۳. نویسنده از برخی مورخان، دانشمندان و کتاب‌ها مطلب نقل می‌کند اما منبع آن را ذکر نمی‌کند.

۴۴. کتاب بدون نتیجه‌گیری پایان می‌یابد. خواننده در نهایت نظر نهایی نویسنده درباره کیسانیه را در یکجا و به‌هم‌پیوسته در نمی‌یابد. خواننده مجبور می‌شود برای آگاهی کامل از نظرات نویسنده همه کتاب را بخواند. بهتر بود نویسنده بخشی تحت عنوان نتیجه‌گیری بر این کتاب می‌نوشت.

نتیجه

کیسانیه؛ حقیقت یا افسانه اثر سیدابراهیم سیدعلوی جز معدود کتاب‌ها درباره کیسانیه است. نویسنده در این اثر به بررسی کیسانیه پرداخته‌است و نکات ارزشمندی را مورد اشاره قرار داده‌است. نکته‌هایی که به‌عنوان ضعف‌های این اثر به آن‌ها اشاره شد به هیچ‌عنوان از ارزش این اثر نمی‌کاهد بلکه امید است برای بهبود این اثر در چاپ‌های آینده مورد توجه نویسنده کتاب قرار گیرد.

نقش آبدارخانه در بازتولید فساد و رشوه‌خواری در ایران

باقرعلی عادل‌فر^۱

کیومرث فیضی^۲

چکیده

آبدار، آبدارچی از اصطلاحات دیوانی مرسوم و معمول در حکومت‌های ایرانی بوده که با تشکیل نخستین حکومت‌ها در ایران، آبدارخانه، بخشی از دربار و دیوان شد و وظیفه تهیه نوشیدنی‌های شاه و دربار بر عهده‌اش نهاده شد و با گذشت زمان به تدریج، وظایفش گسترده تر و مهم‌تر شد. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با رویکرد جامعه‌شناختی به نقش غیر رسمی این نهاد در گسترش فساد و رشوه‌خواری از سوی نظام حاکم در ایران می‌پردازد. آبدارخانه که کارکرد رسمی آن مأمور تهیه نوشیدنی‌ها بود با گذشت زمان و خاصه در عهد قاجار و پهلوی، کارکردهای غیر رسمی تری یافت، واسطه‌گی میان مردم و حاکمیت، اخذ رشوه تحت عنوان «شیرینی» و سفارش افراد و گاه‌ها تحمیل اشخاص به حاکمیت، شاید از مهم‌ترین کارکردها و کارویژه‌های غیر رسمی نهاد آبدارخانه در گذر تاریخ ایران بوده که در نهایت به بازتولید قدرت نامشروع، قانون‌گریزی و رواج فساد اداری منجر شده است.

واژگان کلیدی: آبدارچی، آبدارخانه، قدرت، رشوه، فساد

The Role Of Butler's Pantry In Recreating Of Bribery And Corruption In Iran.

Abstract

Butler's pantry, butler was a common chancellery expression throughout the Iranian governments, which with the establishment of the first governments in Iran, butler's pantry became a part of chancellery and court and its duty was to provide the court and king's beverages (drinkings) and in the passage of time or gradually its duty became wider and more important. This research with a descriptive _ analytic way and sociological approach focuses on the informal role of this establishment, in developing corruption, bribery on behalf of the dominant system in Iran. Providing beverages was the main duty of butler's pantry officer and finally it became main function in the passage of time particularly during Safavi and Qajar found some more informal functions, as mediation between people and supremacy, taking bribe as a sort of confection

^۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

^۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی.

(Shirini) and ordering people and sometimes imposing people to supremacy is possibly one of the most important informal functions of butler's pantry during the history of Iran which consequently led to recreating of illegal power and avoiding of law and increasing of official corruption.

Key Words: Power, Butler's pantry, Butler, Bribery, Corruption.

مقدمه

شاید از پرسش‌های اساسی در رابطه با آبدارخانه، توان و قدرت آبدارخانه باشد. آبدارخانه از چه قدرتی برخوردار بوده که در گذشته در تصمیمات مهم مملکت دخیل بوده و حتی دو صدراعظم از این نهاد سر بر آوردند و امروزه نیز در بیشتر ادارات توان انجام کارهای زیادی دارد و گاهاً در نزد مردم قدرت و توان او بیشتر از مدیر و کارگزار تلقی می‌شود. پرداختن به این سنخ پرسش‌ها مستلزم نگاه تاریخی به این نهاد است.

«آبدار» در عهد غزنویان در مفهوم رئیس آبدارخانه متداول و بخشی از دربار و دیوان شد و در عهد صفویه با رواج قهوه‌خانه‌ها و استقبال از چای و قهوه توسط شاه و کارگزاران حکومتی، تهیه چای، قلیان و قهوه شاه و «اندرون شاهی» نیز به وظایف رسمی «آبدارچی» اضافه شد و به مرور بخشی از «اندرونیان» شاه و دربار گشت.

منابع موجود به ویژه سفرنامه‌ها نشان می‌دهد، که نهاد آبدارخانه تا پایان دوره قاجاریه نیز متداول بوده و کارکرد اصلی خود یعنی تهیه آب و نوشیدنی‌های شاه و دربار را حفظ کرده است. از آنجایی که «آبدار باشی» و نیز همه کسانی که به گونه‌ای با پختن غذا سروکار داشتند، می‌بایست از افراد مورد اعتماد باشند، برخی از آنها توانستند به مثابه شخص مورد اعتماد شاه و دربار، علاوه بر حفظ جایگاه خود، نقش‌های غیر رسمی و مهم‌تری ایفا کنند. کارکردهای غیر رسمی به این نهاد «قدرت غیر برهنه»^۱ سرنوشت‌سازی بخشید و به عبارتی تبدیل به یکی از مراکز «قدرت غیر برهنه» گردید و گمان بر این است کمتر هم مورد سوء ظن و مواخذه قرار گرفته است و نغز آن که با گذشت زمان و تبدیل آن به بخشی از دستگاه بوروکراسی جدید و رسمیت یافتن آبدارخانه به مثابه بخشی از ادارات جدید، این نهاد در بازتولید رشوه خواری و گسترش قانون‌گریزی و بازتولید قدرت نامرئی و غیر برهنه سهم عمده‌ای را داشته است.

^۱. راسل در کتاب "قدرت" از "قدرت برهنه" در مفهوم قدرتی که «رضایت توده مردم را در بر ندارد» و مستقیم و آشکار است، سخن می‌راند و از این رو بی‌راه نیست، قدرت "غیر برهنه" را در مفهوم قدرتی که چندان آشکار نیست و مورد رضایت عامه است بکارگرفت. بنگرید: (راسل، قدرت: ۹۹-۱۲۱)

کار بست مفهوم قدرت بدون احتیاط و ارائه تعریفی از آن می‌تواند ابهام‌آفرین و چالش‌زا باشد. از این رو مستلزم ارائه نگاهی نسبتاً جامع به مفهوم قدرت و آگاه کردن مخاطب از مفهوم قدرت در این جستار است.

استعمال مفهوم قدرت در این نوشتار در مفهوم «فوکویی»، و «راسل» شاید به مقصود نوشتار نزدیک‌تر باشد، آنجا که «فوکو» می‌گوید: «اگر قدرت چیزی جز سرکوب نبوده، و اگر کاری جز نه گفتن انجام نمی‌داد، آیا واقعاً تصور می‌کنید که کسی از آن اطاعت می‌کرد؟ آنچه باعث می‌شود که قدرت خوب به نظر آید و آنچه باعث می‌شود که پذیرفته شود، این واقعیت ساده است که صرفاً به مثابه نیرویی که نه می‌گوید بر ما سنگینی نمی‌کند، بلکه از چیزهای عبور می‌کند و تولیدشان می‌کند، سبب لذت می‌شود، دانش می‌سازد و گفتمان تولید می‌کند» (سلطانی، ۱۳۸۷: ۴۵) و راسل نیز معتقد است: «یک صورت قدرت فردی هم وجود دارد و آن قدرت پشت پرده است. قدرت درباریان، دسیسه‌گران، جاسوسان و گربه رقصانان... این‌ها آدم‌هایی هستند که قدرت را پیش از فر و شکوه دوست می‌دارند، غالباً در معاشرت ملایم و مرد به نظر می‌رسند...» (راسل، ۱۳۸۵: ۶۶)

قدرت آبدارخانه از سنخ قدرتی است که باعث لذت صاحب قدرت و نیز مقهور قدرت می‌شود و مهم‌تر آنکه به تولید گفتمان می‌انجامد و به عبارتی آبدارچی از سنخ گربه رقصانانی است که نه تنها از پشت پرده، بلکه از محلی عادی و کمتر مورد ظن و گمان، قدرتش ابراز و نمایان می‌شود.

فهم قدرت و کارکردها و رویکردهای موجود به قدرت و نیز درک منشا و آیشخور قدرت آبدارخانه که به بازتولید و گسترش قانون‌گریزی، رشوه‌خواری، تقویت قدرت نامرئی و عدم درک درست از مفاهیم حاکمیت، دیوان‌سالاری و جدایی مردم از حاکمیت انجامیده، می‌تواند از دستاوردهای این پژوهش باشد. مضافاً این که بازگو کننده‌ی این واقعیت است که پاره‌ایی از مسائل که در پیرامون ما هستند، بایسته‌ی تامل‌اند و بی‌اعتنایی به آنها چه بسا زیان‌بار و باعث مفقود شدن گره‌هایی از تاریخ سیاسی و اجتماعی و مهم‌تر این که جامعه‌شناسی تاریخ این سرزمین شود.

اهمیت پژوهش در آن است که این پژوهش برای بار نخست به قدرت نهاد آبدارخانه به صورت مستقیم و نسبتاً فراگیر می‌پردازد و با وجود مشاهده قدرت آبدارخانه در حال حاضر و نیز اطلاع از قدرت آن در گذشته و برآمدن صدراعظم‌هایی چون امیرکبیر و امین سلطان کمتر بدان توجه شده و می‌طلبد از زوایای مختلفی مورد مذاقه، تامل و بررسی قرار گیرد. ناگفته نماند فارغ از تازگی بحث و گیرایی و جذابیت آن، می‌تواند در فهم قدرت و کارکردها و رویکردهای موجود به قدرت در ایران و خاصه نگرش و رویکرد حاکمیت سیاسی قاجار و پهلوی به قدرت راه‌گشا باشد. به عبارت صحیح‌تر در گره‌گشایی کیفیت قدرت و چالش‌های مشروعیت قدرت در ایران عهد قاجار و پهلوی و نیز تبارشناسی فساد اقتصادی و سیاسی نظام حاکم، کارگشا و رهنمون گر باشد.

این پژوهش در پی آن است به چند پرسش اساسی پاسخ دهد. قدرت آبدارخانه کجاست و در چه هست؟ منظور از قدرت چیست؟ پیامدهای قدرت نامرئی آبدارخانه چه بوده است؟ برای وصول به این پاسخ‌ها، در وهله نخست به مقوله قدرت و سپس به تاریخچه آبدارخانه پرداخته خواهد شد و در ادامه قدرت آبدارخانه تبارشناسی و به دلایل قدرت گیری آن نیز اشاره خواهد شد. ناگفته نماند در تبارشناسی قدرت آبدارخانه به صورت گذرا نیز به تاریخچه‌ی پیدایش آبدارخانه و تحولات آن و نیز اقدامات سرنوشت ساز آن از قبیل سر بر آوردن صدراعظم‌ها و افراد شاخص از درون آن، اشارات لازم می‌شود. در مجموع حیطة‌ی تاریخی بحث محدود است و هدف اصلی تبارشناسی قدرت آبدارخانه و اشاره به پیامدهای قدرت این نهاد در تاریخ ایران است.

تاریخچه نهاد آبدارخانه

«تاریخ بیهقی» شاید کهن‌ترین منبع تاریخی باشد که به اصطلاح «آبدار» اشاره کرده است. (بیهقی، ۱۳۲۴: ۸۰۲) خواجه نظام الملک نیز در «سیاست‌نامه»، به مثابه بخشی از دربار سلجوقیان به آبدار، اشاره می‌کند. (نظام الملک، ۱۳۶۴: ۱۲۶) همچنین «عالم آرای عباسی» در دو نوبت به اصطلاح «آبدارچی» اشاره کرده و از اشارات وی چنین بر می‌آید، آبدارچی از معتمدان درجه اول شخص شاه بوده است. (اسکندر بیگ منشی، ۱۳۸۳: ۹۱۳ - ۹۲۹)

در مجموع با تکیه به منابع تاریخی می‌توان گفت: آبدار، در عهد غزنویان در مفهوم رئیس آبدارخانه متداول بوده است و در زمان صفویه دارنده این منصب را «آبدار باشی» می‌گفتند. وی ناظر و سرپرست افرادی بود که در آبدارخانه کار می‌کردند. آبدار باشی و نیز کسانی که در پختن غذا سروکار داشتند، می‌بایست از افراد مورد اعتماد باشند، پس از صفویان سمت آبداری با ریاست آبدارخانه (آبدار باشی) از مناصب درباری به شمار می‌آمد و چنان که منابع موجود به ویژه سفرنامه‌ها، نشان می‌دهد تا پایان دوره قاجاریه نیز این منصب برقرار بوده است. (انوری، ۱۳۴۱: ۲۱۴)

با پیدایش قهوه‌خانه و رواج و گسترش آن در جامعه ایران، تهیه قهوه و بعدها جای به وظایف آبدارچی اضافه و به عبارتی تهیه جای جزء وظیفه اصلی آبدارچی در ادارات نوین شد؛ و چنان مقبولیت یافت که به قول مستوفی: «در حیاط و باغچه‌های ادارات دولتی، قهوه‌چی‌های هر یک از روسا در پای درختی یا یورتی برای خود داشتند» (مستوفی، ۱۳۸۶: ۳۳۹/۱) مغفول نماند؛ قهوه‌خانه‌ها در جوامع شرقی به قول برنارد لوئیس، یکی از مناظر متداول در خاورمیانه شده بود، (لوئیس، ۱۳۸۶: ۱۵) به کانون مباحث ادبی، اجتماعی و بعدها سیاسی مبدل شد؛ و ایران نیز از این وضعیت مستثنا نبود.

قهوه‌خانه‌ها در ایران و در دوره‌ی صفویان، و به احتمال زیاد در زمان سلطنت شاه تهماسب (۹۸۴-۹۳۰) در قزوین پدید آمد و بعدها در زمان شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق) در شهر اصفهان توسعه یافت. قهوه‌خانه در آغاز، همان گونه که از نامش پیداست، جای قهوه نوشی بود؛ و کم کم

چای، جای قهوه را در قهوه خانه‌ها گرفت. از نیمه‌ی دوم قرن سیزدهم هجری چای نوشی در قهوه خانه‌ها معمول شد، لیکن نام قهوه خانه همچنان بر آنها باقی ماند؛ و در دوره‌ی پادشاهی ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۴ ق) زمینه برای گسترش قهوه خانه در شهرهای بزرگ، از جمله شهر تهران، فراهم گردید. (ملکیان، قهوه خانه در ایران: ۱) قهوه خانه در جامعه ایران، تحول و دگرگونی بزرگی در شکل گردهمایی‌های مردم و شیوه گذراندن اوقات فراغت و نوع سرگرمی‌های آنان فراهم آورد. مردم از هر قشر و گروه هر روز پس از دست کشیدن از کار روزانه، و در ایام و اوقات بیکاری در قهوه‌خانه‌ها جمع می‌شدند و ساعت‌ها به گفت‌وگو با هم و تبادل نظر درباره کارهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌پرداختند. در مجالس شبانه قهوه‌خانه‌ها، به خصوص شب‌های ماه رمضان که آیین‌های سخنوری و مرثیه‌سرایی و نقالی و شاهنامه‌خوانی و بازی‌های قهوه‌خانه‌ای در آن برگزار می‌شد، معمولاً جمع زیادی از اهالی محل و مردم محله‌های دیگر شرکت می‌کردند و در یک محفل انس و دوستی و فضای فرهنگی و ادبی با هم ارتباط برقرار می‌کردند.

تبدیل قهوه خانه به کانون مباحث ادبی، اجتماعی و فرهنگی در نهاد آبدارخانه تأثیرات به‌سزایی نهاد. چنان که آبدارچی نیز ناگزیر کسی بود که فارغ از شاخصه‌ی اعتماد، بایستی فردی آداب‌دان و باتجربه باشد، چنان که، سن مناسب و تجربه، بعدها از صفات آبدارچی‌ها شد و بخشی از آن ناشی از کارکردهای قهوه‌خانه‌ها در جامعه ایران بود. اعتماد و باتجربگی آبدارچی‌ها و اشخاص اندرونی شاه که به نحوی با آبدارچی مرتبط بودند، باعث شد که در دوران قاجار دو صدراعظم از نهاد آبدارخانه سر برآورند. شاید بخشی از این ارتقای مقام‌ها را به میل شاه مرتبط کرد که در برکشیدن امین السلطان، موثر بود؛ اما در مجموع نمی‌توان انکار کرد که اعتماد، تجربه و افزایش قدرت چانه‌زنی و پذیرش نقش و قدرت آبدارچی در سر برآوردن امیرکبیر و امین السلطان کارساز بود.

۱- قدرت و تبارشناسی آن از نظر فوکو

مفهوم «قدرت» از مفاهیم کلیدی و مورد بحث در حوزه‌ی علوم انسانی و ساختار سیاسی و اجتماعی هر جامعه است که محل تامل و منازعات مختلف و نسبتاً متمایز است. از این رو شاید، انتظار برداشت واحدی از مفهوم قدرت بیهوده باشد، چرا که به قول «لوکس» مفهوم قدرت «ذاتاً مفهومی جدال برانگیز است» و مهم‌تر این که «با ماهیت عام و مشترک دستخوش مجادلات بی پایان است» (کلگ، ۱۳۸۳: ۴۹)

بنا به اهمیت مفهوم قدرت و کارکرد حیاتی آن در جوامع انسانی و نیز کاربردها و رویکردهای متفاوت و متمایز به آن، به صورت گسترده و جدی، مورد تامل، تعریف و بازتعریف فیلسوفان و اندیشمندان متعددی از هابز تا فوکو، با ماهیت عام مورد توجه و جدال‌های بی‌پایانی قرار گرفته است.

فصل دهم کتاب «لویاتان هابز» با تعریفی ساده و توصیفی از قدرت آغاز می‌شود: «قدرت آدمی (به طور کلی) عبارت از وسایلی است که برای دستیابی به امر مطلوبی در آینده در اختیار دارد و طبیعی است یا ابزاری است. نوع اول این وسایل که طبیعی نیز نامیده می‌شوند، به قوای جسمی یا فکری نظیر توانمندی، آداب‌دانی، دوراندیشی، دانشوری، بخشندگی، نجابت فوق‌العاده اشاره دارند. دسته دوم، آنهایی هستند که یا به واسطه همین قوا و یا به حکم بخت و اقبال به دست آمده و یا وسایل و ابزارهای رسیدن به قدرت بیشتر باشند: نظیر ثروت، شهرت، دوستان و امر پنهانی خداوند که آدمیان آن را بخت نیک می‌خوانند.» (هابز، ۱۳۸۰: ۱۲۹)

هابز، با تعریف دقیق قدرت و قید آن در یک چهارچوب، آن را برای قانونی و مشروع کردن جامعه سیاسی و حفظ نظم اخلاقی، اصطلاحی کلیدی می‌شمارد. (کگل، پیشین: ۹۲) به زبان ساده‌تر هابز بر این باور است که برای ممانعت از خورده شدن انسان توسط انسان دیگر که گرگ همدیگر هستند، وجود قدرت، لازم و ضروری است. از این رو قدرت نزد او مفهومی ایجابی و ضروری برای تداوم حیات انسانی است.

جان لاک نیز در تعریفی نزدیک به هابز در آغاز کتاب «رساله دوم درباره حکومت» فهم خود را از قدرت سیاسی، تدوین می‌کند. از نظر وی، قدرت عبارت است از: حق قانون گذاری، با کیفرهای مرگ و به تبع آن کیفرهای کوچک تر، برای به نظم در آوردن و حراست از داری، به کار گیری نیروی جامعه برای اجرای چنین قوانینی، و برای دفاع از آسیب خارجی و ... همه این ها برای منافع همگانی است. (لاک، ۱۳۸۷: ۷۲) بدین معنا قدرت سیاسی نزد لاک عبارت است از «قدرت حاکم بر اتباعش» (هیندس، ۱۳۸۰: ۵۷) اما ماکیاوولی که مفسر قدرت و چیستی آن است، از منظر وی، قدرت، استراتژی و مصلحت است ۱ تا صرف ابزارمندی. (همان: ۹۳) به سخنی دیگر وی برخلاف هابز، نگاهی دیگر به قدرت دارد و قدرت را ابزاری جهت کسب منافع از طریق دغل بازی و نیرنگ بازی می‌داند. مارکس و بر نیز برداشتی نزدیک به این برداشت به قدرت را دارد، چنان که در تمایز قدرت از اقتدار می‌نویسد: قدرت یعنی موقعیتی که بازیگر اجتماعی در روابط اجتماعی علیرغم مقاومت‌ها و مشکلات موجود، چیزی را که می‌خواهد بتواند به دست بیاورد. (گی روشه، ۱۳۷۹: ۱۰۰)

اما لوکس که مفهومی رادیکال از قدرت دارد، فراتر رفته و رویکرد «رادیکالی» از قدرت را این چنین تبیین می‌نماید: «قدرت می‌تواند همچنین از بروز چنین تفاوت‌هایی نیز جلوگیری کند، و

^۱ منظور از اسطوره استراتژی یعنی با وسایل به صورت مصلحت اندیشانه باید عمل کرد. به عبارتی تاکید وی بر زدوبند و فریب و منازعه است تا اسطوره‌ها مربوط به اخلاقیات به صورت منافع بازیگران در آید. برای اطلاع بیشتر بنگرید (کگل، همان: ۱۰۰-۹۱)

این کار را به وسیله اطمینان به این که تابعان نفوذش فهم غلطی از منافع واقعی‌شان دارند، انجام می‌دهد. در چنین مواردی، قدرت توسط دست کاری افکار قربانیانش کار می‌کند: آیا بیشترین اعمال قدرت آن نیست که یک فرد یا افرادی را به داشتن تمایلاتی که بخواهید داشته باشند وادار کنید - یعنی با کنترل افکار و تمایلاتشان، همراهی آنها را به دست آورید؟» (هیندس، ۱۳۸۰: ۷۹) خلاصه اینکه فوکو در رساترین و شاید جامع‌ترین تعریف از مفهوم قدرت می‌نویسد: «اگر بکوشیم نظریه ای درباره قدرت بر پا سازیم، در آن صورت همواره مجبور خواهیم بود که آن (قدرت) را به عنوان پدیده ای که در مکان و زمانی خاص پدید می‌آید در نظر بگیریم و از همین رو آن را استنباط و چگونگی تکوین آن را بازسازی کنیم.

اما اگر قدرت در واقع مجموعه ای از روابط باز و کم و بیش هماهنگ شده» و بی شک در واقع به خوبی هماهنگ نشده باشد، در آن صورت تنها مسئله این است که شبکه ای تحلیلی ایجاد کنیم که تحلیل روابط قدرت را ممکن سازد. قدرت به نهادهای سیاسی محدود نیست. قدرت «نقش مستقیماً مولدی» ایفا می‌کند و «ناشی از پایین است»، چند جهت است و هم از بالا به پایین و هم از پایین به بالا عمل می‌کند. (دریفسوس، ۱۳۷۹: ۳۱۲ - ۳۱۱) از این رو قدرت از نظر فوکو در همه جا نمود دارد و فهم آن، مستلزم تبارشناسی است.

فوکو در بیان منظور خود از تبارشناسی معتقد است: دانش ابزاری را فراهم می‌آورد که صاحبان قدرت آن را در جهت اهداف خویش به کار گیرند (کوزنز، ۱۳۸۴: ۸۴) از این رو صاحبان قدرت با ابزار دانش، به سهولت تاریخ را جعل می‌کنند، وارونه می‌کنند، خشونت‌ها را لطف جلوه می‌دهند و بالعکس، به عبارتی از آنجایی که تاریخ محصول و دست مایه‌ی قدرت و اربابان قدرت است، ارائه‌ی آن در «لباس حقیقت و با سیمایی فریبنده» هیچ بعید نیست و حتی قریب است. این گزاره‌های فوکو به منزله‌ی حذف و انکار تاریخ نیست بلکه به منزله‌ی ضرورت خوانش انتقادی تاریخ و اجتناب از شتاب‌زدگی در پذیرش راستی‌ها و واقعیت‌ها است.

تبارشناسی روش و شیوه فوکو در مواجهه با این گونه تاریخ‌نگاری و بر ملا کردن فریبندگی‌ها و دروغ پردازی‌ها است. وی معتقد است: تبارشناسی در پی آن است که این وقایع را برملا کند، پرده از فریبکاری‌های تاریخی بردارد، دودمان پدیدارهایی را که به عنوان حقیقت عرصه شده است را پی جویی کند و نقش اراده معطوف به قدرت را در متن آنها معلوم دارد، یعنی استراتژی‌های سلطه را کالبد شکافی کند. (ضمیران، ۱۳۸۱: ۳۷) و به سخنی دیگر: «تبارشناسی باید یکتایی وقایع بیرون از هر کرانمندی یکنواخت را ثبت کند، تبارشناسی باید آن‌ها را در نامحتمل‌ترین نقاط جست و جو کند، در آن چه مایل ایم گمان کنیم که چیزی بی تاریخ است-در احساسات، عشق، وجدان، غرایز تبارشناسی باید نسبت به بازآمدن آن‌ها حساس باشد...» (کوزنز، همان: ۱۱۸)

با این تعاریف و تفصیل، هدف این مقاله آن است که قدرت آبدارخانه را برملا کند و چهره از واقعیت آن بردارد و نقش اراده به معطوف به قدرت را در بطن تاریخی آن پی جوی کند. به عبارتی هدف این نوشتار گزارش تاریخی پیدایش آبدارخانه نیست؛ بلکه در پی تبارشناسی قدرت آبدارخانه و نقش آن در بازتولید نظام سلطه است. چرا که این نهاد را مورخان، که نقشی مهمی در تولید و بازتولید نظام سلطه و قانون‌گریزی داشته، لایه پوشانی کرده و یا به سهولت از کنار نقش تاریخی و مهم آن گذشته‌اند و اینک با رویکردی تبارشناسانه در پی اجتناب از این لایه پوشانی و بی‌اعتنایی، تلاش می‌شود، قدرت این نهاد تبارشناسی شود و نقش آن در تولید و بازتولید سلطه و قانون‌گریزی و نهادینه کردن فساد اقتصادی و سیاسی، فاش و بازکاوی شود. در واقع تبارشناسی یاریگر و رهنمونگر است که نقش این نهاد را به قول فوکو در «نا‌محمول‌ترین نقاط جست و جو» کند. خلاصه این که تبارشناسی نهاد آبدارخانه در نهایت می‌تواند، رهگشای فهم قدرت و کیفیت توزیع آن در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران در دوره‌های تاریخی و در قالب گفت‌وگو باشد؛ و مهم‌تر اینکه گفت‌وگوهای قدرت در ایران را بهتر شناخت و آن‌ها را مورد تامل قرار داد.

۲- قدرت غیر برهنه اندرون و حرمسرا

امیر کبیر، میرزا تقی خان امیر نظام فرزند سر آشپز خاندان قائم مقام فراهانی بود.^۱ علی اصغر امین السلطان صدراعظم دوران ناصری و مظفری، پسر میرزا ابراهیم امین السلطان گرجی آبدار باشی بود. (امین الدوله، ۱۳۴۹: ۱۱۹) با وجود نظریاتی که در رابطه با چگونگی ارتقای آنها به این مناصب، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده، چنان که «عباس امانت» بر این باور است: «ارتقای برق آسای امین السلطان نه فقط به خاطر توانایی‌های خودش و حمایت حرم سرا، بلکه مبتنی بر خواست شخص شاه نیز بود که می‌خواست یکی را از خلوت شاهی بدان مقام والا ترفیع دهد. ناصرالدین شاه از وزرای مستقل‌الرای دیوانی، چه اصلاح طلب چه محافظه کار، هراس داشت» (امانت، ۱۳۸۳: ۵۶۹) و «مستوفی» انتصاب او را به این مقام، حاصل فداکاری پدرش می‌داند. (مستوفی، ۱۳۸۶: ۵۴۶-۵۴۳) / با وجود مقرون به صحت بودن پاره‌ای از نظریاتی که در این باره ابراز شده، نایستی قدرت اندرونی دربار را که تبار و تاریخی طولانی به همراه خود داشته نادیده انگاشت. افراد اندرونی دربار در تاریخ ایران و همسایگان ایران از جمله خواجگان، آبدارچیان، ایشیک آقاسی‌ها و... در زمره با نفوذترین افراد بودند. فارغ از این که، خود آنان نیز گاه‌ها به مقامات بالاتر

^۱. برای اطلاع بیشتر بنگرید: آدمیت، فریدون (۴۸) امیر کبیر و ایران، تهران: خوارزمی

ترفیع پیدا می‌کردند چنان که در سی و یکمین سال جلوس شاه عباس، دنیز بیگ آبدارچی که مورد اعتماد شاه بود، به مقام «ایشیک آقاسی» می‌رسد. (اسکندر بیگ منشی، پیشین: ۹۱۳ - ۹۳۹) و مهم‌تر این که در شورای جانشینی شاه گاهاً نقش به سزا و حیاتی ایفا می‌کردند که صدراعظم و دیگر بزرگان کشور چیزی در باره این شورای خاص که امور کشور و تعیین ولیعهد اقدام می‌کردند خبر نداشتند. (سانسون، ۱۳۴۶: ۵۲)

در مجموع این اندرونیان حرم، نفوذ سیاسی گاه غیر قابل باوری داشتند و به قول شاردن در عهد صفویان به مثابه «هیات مشاوره» بودند، به طوری که «حرم به نوعی هیات مشاوره غیر رسمی شبیه است و معمولاً بر همه امور تفوق دارد.» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۶۳) و لوئیس نیز در رابطه با نقش «خواجگان» و قدرت آنها در «عثمانی» می‌نویسد: «رئیس خواجگان سیاه، قیزلرآقاسی، یکی از با نفوذترین اشخاص دربار عثمانی بود. جناح درباری از این امتیاز بزرگ برخوردار بود که راه دسترسی به شخص سلطان را در اختیار داشت و قادر بود تا حد زیادی غالباً در امپراتوری اعمال قدرت کند و حتی نامزدهای خود را به مقام وزارت عظمی برساند» (لوئیس، ۱۳۸۶: ۳۱۲)

خواجگان و اندرونیان غیر از خانواده شاه در حرم، غالباً کسانی بودند که از نماد رجولیت بی بهره شده یا بی بهره بوده و همین خصیصه، آنها را محرم اندرونی شاه ساخته و به عبارتی محرم و فرد مورد اعتماد شاه ساخته بود. تعامل مستقیم و سهل آنها با دربار و شخص شاه، زمینه ساز نفوذ و دسیسه سازی و به عبارتی قدرت آنها شده بود. برآمدن مناصب و به عبارتی منصب دارکردن افراد از نمادهای قدرت این نهادهای «اندرونی» بوده است.

اگر با رویکردی روان شناختی به این قضیه نگریست؛ شاید بتوان ادعان کرد، نقش آفرینی و تمایل به قدرت از جانب این خدمت کاران «اندرون» شاه، به مثابه‌ی تخلیه عقده فقدان نشان رجولیتی که نشانگر و نمود بی قدرتی آنها بوده و آنها به نحوی در پی جبران این خصیصه بوده‌اند. به عبارتی، کسب قدرت توسط اندرون شاه در گذر تاریخ به نحوی از یک سو بیانگر تلاش این اندرونیان برای جبران این فقدان بوده و از سویی دیگر مرتبط به فرهنگ سیاسی و رویکرد مردم و اهل حکومت و حاکمیت به قدرت و سیاست بوده است.

با تغییر اوضاع و حرکت به سوی بوروکراسی و دولت مدرن، این کانون قدرت نیز بنا به مقتضیات زمان و مکان تغییر پیدا کرد و به عبارتی دربار و حرم شاهی حذف شد؛ اما نقش و میراث سنتی آن همچنان ماندگار ماند. چنان که با تثبیت نهاد آبدارخانه به عنوان بخشی از ادارات و نهادهای جدید به مثابه میراث سنت اندرونی و دربار از یک سو و نیز نیازمندی‌های ادارات نوین از سویی دیگر، جایگاه خود را علیرغم نو شدگی و تغییرات شتاب ناک دنیای جدید حفظ کرد. چنان که با شکل

گیری و تثبیت بروکراسی و تشکیل وزارت خانه‌ها و ادارات جدید، نقش و جایگاهی برای آبدارچی و آبدارخانه تعریف شد.

البته در این مورد نبایستی میراث پیشین، اندرون و دربار را در این باز تعریف جایگاه جدید نادیده انگاشت. به عبارتی، قدرت اندرونی حکومت‌های پیشامدرن ایران در ادارات و نهادهای حکومت‌های مدرن ایران در شکل و قالب آبدارخانه نمود پیدا کرد و سفارش افراد و به قدرت رساندن و گرفتن رشوه با وجود تضاد با اهداف بروکراسی جدید و هدف دولت مدرن که مبارزه با پدیده‌های شنیعی چون فساد اقتصادی بود، حذف و از بین نرفت. از این رو می‌توان مدعی شد که میراث سنتی و تاریخی نهاد شاهی که تاریخ چندین هزار ساله دارد، هیچ‌گاه نشانه‌هایش به طور کامل حذف نشد و همواره خود را در قالب و شیوه‌ها و شمایل تازه بازتولید کرد.

نهاد آبدارخانه، همان طور که اشاره شد به عنوان تنها میراث و یادگار اندرونی، خود را حفظ و به عبارتی قدرت این نهاد را بازتولید کرد. بازتولید قدرت نهاد آبدارخانه به این مفهوم، همان‌گونه که اندرون و دربار و آبدارخانه به عنوان بخشی از اندرون قدرت داشت و در تصمیمات گاهاً دخیل و سرنوشت ساز بود، نقش و کارکرد تاریخی خود را تا حدی و مطابق با مقتضیات زمان و مکان حفظ کرد.

۳- تبارشناسی قدرت آبدارخانه:

الف) تداوم فرهنگ «رشوه»

هدیه دادن و هدیه گرفتن یکی از نمودهای رفتار سیاسی و حتی کارکرد حکومت‌ها در ایران بوده و شاید بتوان ادعا کرد حاکمیت قاجار در این باره مبرزترین و افراطی‌ترین آنها بوده است. منابع تاریخی دوران قاجاریه به وفور و صراحت از هدیه دادن کارگزاران حکومتی و هدیه گرفتن شاهان قاجار در قبال مناصب حکومتی سخن رانده و اشاراتی کرده‌اند. فلور می‌نویسد: «چون شاه یگانه مالک کشور بود، مالک مناصب دولتی هم که منبع درآمد شناخته می‌شد، بود. این حق شاه بود که به یکی از خدمت گزاران یا گماشتگان خود اجازه دهد منصبی را بخرد ولی گذشته از این حق داشت تا هرگاه میلش کشید بدون هیچ توجیهی آن منصب را از او پس بگیرد.» (همایون کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۴۰۳) و این خصیصه، چنان رسمیت و مقبولیت یافته بود که شاهان به صراحت هر شخصی را که رشوه بیشتر می‌داد، حکومت ایالات را به او واگذار می‌کرد و در این باره چندان احساس زیانباری و شرمساری نمی‌شد تا حدی که «نوکرهای دربار و اعیان دولت را پادشاه به یکدیگر می‌فروخت.» (امین الدوله، ۱۳۴۱: ۹) کار بدان جا کشیده شد که در گرفتن القابی که همراه با واگذاری قدرت در کشور بود رقابت در پرداخت هدیه به بخشی از فرهنگ سیاسی، مبدل شده بود. (مستوفی، ۱۳۸۶: ۶۴۲-۶۳۹/۱) به عبارتی، شیوع و رواج این عمل، رشوه‌گیری در سطح

بالا و تحت عنوان «هدیه» چندان رسمیت و مشروعیت یافته بود که در ایران، بخشی از گفتمان حاکم در جامعه سیاسی ایران دوران قاجاریه شد.

کرزن در همین رابطه نوشته است: «احتیاج به کتمان نیست که اکنون هیچ فرمانده عالی مقامی بدون پرداخت مبلغ قابل توجهی به منصب خود نمی‌رسد.» (کرزن، ۱۳۸۰: ۵۷۶) اطلاق عنوان هدیه در پی تقلیل بار نا پذیرفتنی این رفتار سیاسی بود، اما چنین می‌نماید با وجود ظاهر فریبنده‌اش، از نگاه نکته‌سنجان و خردمندان، ناپذیرفتنی آن چندان دور نماند و در این باره، کرزن می‌نویسد: «از لحاظ سیاسی هم راه و رسم تقدیم هدایا با آنکه از سنت‌های دل‌پذیر مشرق زمین است. در دیگر جاها مترادف با سیستمی است که نام‌های پست دارد» (همان: ۵۷۲)

ظاهراً عنوان «هدیه» تلاش و ترفندی بود که پیامدهای زیانباری را برای جامعه سیاسی و اجتماعی ایران به بار آورد. البته نیاپستی از نگرش مردمی که رشوه می‌دادند، غفلت کرد چرا که؛ رضایت و گاه استقبال مردمی که رشوه می‌دادند، خود عاملی برای گسترش فساد اقتصادی و فرهنگ قانون‌گریزی بود. دیولافوا، که در اواخر سده نوزدهم (۱۸۸۶-۱۸۸۴) به ایران سفر کرده، درباره‌ی مردمی که رشوه پرداخت می‌کردند و به عبارتی تحت تأثیر چنین وضعیتی بودند، نوشته است: «این مردم از حکام خود می‌آموزند که بیشتر دروغ بگویند و نبوغ خود را با رشوه خواری و اختلاس نشان بدهند.» (دیولافوا، ۱۳۵۵: ۵۹) همچنین عباس میرزا ملک آرا در خاطرات خود به فساد مالی حکام و کارگزاران قاجار اشاره می‌کند و می‌نویسد: «حکام ایران که هیچ وقت دست از رذالت و طمع خود بر نمی‌دارند، نه موقع می‌فهمند نه از جایی اطلاع دارند، نه چیزی دانسته‌اند مگر اخذ پول، به هر طریقی که باشد و هر فسادی که مترتب شود و هر رسوائی و بد نامی که روی کار آید، پروا ندارند مقصود پول است.» (عباس میرزا ملک آرا، ۱۳۶۱: ۱۵۲) این گزاره‌ها در حکم تبدیل آن به گفتمان حاکم در جامعه آن روز ایران بوده است، تبدیل آن به بخشی از گفتمان سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و باز تولید آن، بخشی از این پیامد زیانبار بود که بخشی از فرهنگ سیاسی مردم مبدل شد.

این در حالی بود که انتظار بر این بود که قاجاریه با تبعیت از بروکراسی دنیای غرب که شاهان قاجار بدان جا سفر می‌کردند، در ایجاد بوروکراسی اداری به خاطر تقلیل رفتارهای مذموم اهتمام ورزد. اما قدرت قاجارها از ایجاد یک بوروکراسی که لازمه حکومت‌های هم عصر بود، بازماند و به قول آبراهامیان: «تلاش برای ایجاد یک بوروکراسی گسترده به شکست انجامید. شاهان قاجار... اقوام و آشنایان خود را به استخدام دولت درآوردند... و کابینه خیمه‌ای سه نفری را به کابینه ده نفری ... تبدیل کردند.» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۹) بدیهی است. «در سرزمینی که مردان عاقل می‌دانند که اگر شما عقیده‌ای مخالف نظر شاه داشته باشید، زندگی خود را از دست خواهید داد.»

(همان: ۶۲) و نخبگانش در مقابل شاه، چنین سخن بگویند: «تنها شما می‌توانید ما را به موقعیت‌های رفیع ارتقا دهید، تنها شما می‌توانید ما را به اعماق پستی پرتاب کنید، بدون موهبت و بخشش شما ما هیچ هستیم، ما حتی پست‌تر از سگ هستیم.» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۴۶: ۸۳۴)

با تشکیل دولت - ملت در ایران و شروع روند نوسازی و مدرن سازی در ایران و ایجاد بوروکراسی که با «آغاز حاکمیت پهلوی همراه بود.» (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۱۵۲) طبیعی است که انتظار داشت، این عمل به مثابه یک عمل غیرقانونی و شنیع طرد شود. اما همچنان به عنوان بخشی از فرهنگ سیاسی و اجتماعی مردم، تداوم یافت و اما این بار به نحوی دیگر و به عبارتی به صورتی نیمه پنهانی و تحت عنوان «شیرینی» تداوم پیدا کرد.

آبدارخانه و آبدارچی مهم‌ترین و خود آبدارچی بهترین گزینه برای اخذ رشوه تحت عنوان، «شیرینی» برای مدیرانی بود که دولت مدرن نتوانسته بود، انتظارات آنها را برآورده کند. بدیهی بود در یک نظام اجتماعی که بر پایه بی قانونی و نظامی- بوروکراسی استوار شده بود، قوانین و مقررات به خودی خود ثمر چندانی ندارد. (همان: ۱۵۵-۱۵۴) عدم برآورده شدن انتظارات آنها و صبغه فرهنگ شدن آن در جامعه ایرانی که بر پایه بی قانونی و یک سیستم نظامی-بوروکراتیک بنا نهاده شده بود، از دلایل عمده تداوم رشوه گیری البته تحت عنوان جدید و منحرف کننده « شیرینی» بود.

یونگ، بر این باور است که هر جامعه و دولتی نتیجه شرایط دماغی افراد تشکیل دهنده آن جامعه است. (والتراودینگ، ۱۳۸۸: ۸۴) وی در کتاب «خویشتن نامکشف» معتقد است: «دولت مطلقه ای که فرد برای نجات یافتن از فقر فزاینده‌ی اجتماعی و روانی چشم به آن دوخته است در واقع تلاش در نابود ساختن هرگونه بقایای فردیت دارد.» (همان: ۶۴) البته مغفول نماند هدف یونگ در این عبارات چیز دیگری است و در پی تحلیل زوال اخلاقی انسان غربی، پیدایش دیکتاتوری، فاشیست، کمونیست و انسان توده‌ای و روان ژند غربی با رویکردی روانشناختانه است.^۲ و می‌توان از این گزاره‌ی روانشناختانه یونگ بهره و یاری جست و اذعان کرد از آنجایی که دولت- ملت مدرن در ایران نیز فارغ از بعد تقلیدی و بعد نظامی آن، از آنجایی که محصول مردمی بود که رشوه تحت عنوان «هدیه» مدت‌ها جزء لاینفک فرهنگ آنها شده بود، اغماض از آن چندان سهل نبود.

منابع دوران قاجار و به ویژه سفرنامه‌ها در این باره گزارش‌های مفصل و گسترده‌ای را گزارش کرده‌اند. مک نیل، سفیر انگلیس، در نامه‌ای در تاریخ ۱۸۳۰ نوشته: « [رشوه] یکی از بزرگ‌ترین گرفتاری هر سفیر تازه است.» (رایت، ۱۳۸۳: ۵۳) و خانم دوراند نیز آن را از ضروریات سفر در ایران دانسته و اذعان کرده «هدایا در ایران بسیار ضروری است.» (رایت، ۱۳۸۳: ۵۷) و کرزن نیز می‌نویسد:

^۱ - به نقل از فسایی، تاریخ عهد قاجار، ۳۹

^۲ - بنگرید: والتراودینگ، ولودیمیر، یونگ و سیاست، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نی، صص ۹۷ - ۵۵

«هدیه صفت بارز و مایه تفاوت و امتیاز دستگاه اداری ایران است، می‌توان گفت که قسمت کار عمده کار حکومت و بلکه اصل زندگی در آن سرزمین با مبادله هدایا برگزار می‌شود.» (کرزن، پیشین: ۵۷۳-۵۷۱)

بدین ترتیب رشوه دان و رشوه گرفتن^۱ بخشی ضروری از زندگی و تداوم حیات سیاسی آنها شده بود و با تشکیل دولت - ملت و گسترش نوسازی و بوروکراسی، تقریباً محال بود که این رسم به سهولت زدوده شود، زیرا دولت - ملت مدرن از سویی محصول به قول «یونگ» دماغ‌هایی بود که تداوم حیات سیاسی و اجتماعی در نزد آنها به رشوه دادن و رشوه گرفتن گره خورده بود و اساساً معنا می‌یافت و از سوی دیگر این دولت-ملت جدید از آنجایی که انتظارات دیوان سالاران و به قولی کارمندان بلند پایه و دون پایه را برآورده نکرد، گریزگاهی بهتر از رشوه گیری و رشوه دادن نداشت.

سیستم جدید را همان کسانی اداره می‌کردند که هدیه، شیرینی و به مفهومی رشوه آن را معنا می‌بخشید و از سویی مراجعه کنندگان نیز کسانی بودند که پیش‌تر با دادن هدیه خو گرفته بودند و کار آنها در قبال دادن هدیه انجام پذیرفته بود و اینک خسته از کاغذ بازی خسته کننده سیستم جدید، حاضر به دادن همان هدیه اما تحت عنوان غلط انداز و خودفربیی «شیرینی» بودند. خلاصه این که اگرچه سیستم جدید، دادن هدیه به شیوه مستقیم و بی پروا را بر نمی‌تابید؛ چرا که مدعی نوسازی و تمدن جدید بود و از این رو ما شاهد اتفاقی هستیم که فوکو به نام تغییر «کردارهای گفتمانی» از آن یاد می‌کند.

آبدارخانه در سیستم جدید، بهترین محل و مکان برای اخذ و دادن شیرینی است. فقدان نظارت بر کار آبدارچی، فقدان حضور رسمی، عاری از هرگونه کارکرد رسمی و اداری بوروکراسی وار و به عبارتی عدم نیاز به روند اداری، ارتباط مستقیم با مدیر و رئیس، ظاهر ساده و غلط انداز آبدارخانه و شخص آبدارچی، سابقه تاریخی محرمیت و قرص دهنی شخص آبدارچی از زمره عواملی بودند که باعث شد آبدارخانه، کارکرد غیر رسمی پیدا کند. آبدارچی محرم مدیر و نماینده او در اخذ رشوه شد و از سویی دیگر نزد مردم به منجی تسهیل کارها و برآورده کننده انتظارات آنها تبدیل شد. به عبارتی آبدارخانه از مراکز اصلی قدرت در وزارت خانه‌ها و ادارات دولت مدرن در ایران شد. که در بازتولید قانون گریزی و فساد اداری موثر و سهیم شد.

ب) تداوم باور ضدیت منافع دولت - ملت (اجتناب از مناسبات رسمی)

^۱ بنگرید: عین السلطنه، خاطرات عین السلطنه، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران، اساطیر، ج ۱۰ صص ۷۹۶۸ و

فرهنگ سیاسی و اجتماعی رایج در ایران که بخشی از خلیقات مردم ایران شده حالات ویژه و خاصی را دارد و این خلیقات در زندگی اجتماعی و سیاسی ایران نمود برجسته ایی دارد. از نمونه-های این خلیقات اجتناب از برخورد رسمی و اداری و تلاش برای گریز از برخورد رسمی و اداری است. گویی اینکه در حافظه جمعی و تاریخی ایرانیان، دولت و نمادهای دولتی برآورده کننده منافع شخصی و حتی مردم و ملت نیست و همواره تعاملات ایلی، خویشاوندی و فردی می تواند برآورده کننده خواسته های آنها باشد. به عبارتی ناخودآگاه جمعی ایرانیان انباشته از دغدغه ای اجتناب از برخورد و نزدیکی به حاکمیت و گریز از نهادها و نمادهای حکومتی است، از این رو در هنگام مواجهه با حاکمیت و نمادهایش از جمله ادارات رسمی، یافتن منفذ و گریزگاهی رسمی از اولویت های مراجعه کننده است. چرا که؛ همان گونه که اشاره شد در حافظه تاریخی این ملت، حاکمیت مساوی با غارتگری و اخذ زورمندانه مالیات و نقدینگی از مردم و به قولی مهم ترین وظیفه ای دیوان سالاری «جمع آوری مالیات و عوارض مرسوم بود.» (کدی آری، ۱۳۸۷: ۲۲۶) از این رو گمان می رود با گذشتن حدود چندین دهه از حاکمیت دولت-ملت هنوز هم این نگرش که همایون کاتوزیان از آن به عنوان «تضاد دولت-ملت» یاد می کند، (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۳۸-۲۱) در حافظه ای تاریخی مردم بازتولید می شود و در تعامل افراد با ادارات و نمادهای حکومتی و نمودهایش بروز پیدا می کند.

گراهام فولر در رابطه با رویکرد رسمی ستیزی و به عبارتی اجتناب از مناسبات رسمی مردم ایران می نویسد: «ایرانیان از رسمی بودن رابطه، ویژگی رسمی تماس، یا دنگ و فنگ ظاهری یک اداره خوششان نمی آید، آنچه اهمیت دارد، درک کردن شخصیت و سبک گفتگوست. شخص سعی می-کند این مناسبات را تا حد امکان» بدون قاعده، غیررسمی و شخصی کند، زیرا در این صورت است که می تواند آنچه را که واقعاً رویاروی او قرار دارد درک کند. (فولر، ۱۳۸۷: ۳۲) البته یک نکته را نباید غافل گذاشت، بخشی از این رویکرد، محصول نگرش جامعه ایی است که مهم ترین شاخص های فرهنگ سیاسی اش «بی اعتمادی، ضعف در فراگیر شدن شایسته سالاری، احترام قائل نبودن واقعی برای دیگران، نگاه ابزاری به دیگران، ضعف در پیگیری اهداف جمعی، آشنا نبودن با قواعد رعایت، ظرفیت محدود در فهم منافع و خواسته های دیگران، اولویت خواسته های فردی بر خواسته های جمعی، تمایل به آزار، تحقیر و تخریب دیگران، سطح ساختار فرهنگ عمومی غیر عقلایی، بی ثباتی نظام اجتماعی» است. (سریع القلم، ۱۳۸۷: ۱۶۶)

بدیهی است در چنین فرهنگی با این شاخص ها، مناسبات غیر رسمی می تواند پاسخگو و ترجیح دهنده منافع شخصی بر عمومی باشند و به عبارتی در «طرح ایرانی امور، هیچ فردی نیست که ضمن ایفای نقش خود، نوعی مقصود خصوصی را نیز دنبال نکند، برای خودش، خانواده اش، محفل سیاسی دوستانش، یا کلیه ای طرف های فوق... بنابراین نیازی نیست که مناسبات شخصی، وابسته به مناسبات رسمی باشد.» (فولر، پیشین: ۳۲) در توجیه این وضعیت باز گراهام فولر معتقد است، از

آنجا که در نظام سیاسی و اجتماعی ایرانیان، فرد با شخصیت‌ها سروکار دارد و نه با نهادها، مناسبات شخصی تا به امروز فراتر از هرگونه رابطه رسمی یا نهادی شده است، نهادها در غیاب شخصیت‌هایی که به آنها زندگی می‌بخشند و خصلت و قدرت آنها را تعیین می‌کنند، بی‌معنا هستند. هیچ کس نمی‌تواند به یک نهاد غیر شخصی اطمینان داشته باشد. درحالی‌که یک فرد واقعیت دارد و نسبت به مبادله حساس و پاسخگوست. مذاکره یا چانه‌زنی بر مبنای شخصیت‌ها انجام می‌گیرد- و کلیه ساخت و کارهای ارتباط غیر مستقیم به کار گرفته می‌شود تا آبروی کلیه طرف‌های درگیر محفوظ بماند و از نتیجه منفی و تحقیرآمیز جلوگیری شود. از این رو استفاده از میانجی یک تمهید کاملاً بسط یافته است که به طرفین غیر رسمی امکان می‌دهد که بدون رویاروی با یکدیگر به نبرد بپردازند، و قبل از آنکه پیشنهادهای رسمی رد و بدل شود، مواضع یکدیگر را روشن سازند. به این ترتیب از یک پاسخ منفی قطعی اجتناب ورزند. (همان: ۳۱-۳۰)

بنابراین می‌توان علت را به همان احساس بیگانگی ملت با دولت مرتبط کرد، همان‌گونه که اشاره شد، این موضوع دلایل تاریخی دارد؛ نگاه غارتگرانه حاکمان به مردم و نگاه بیگانگی به حاکمان از جانب مردم و به عبارتی تضاد دولت-ملت، علت اصلی این گریز از مناسبات رسمی و فاصله از دولت می‌باشد.

بدیهی است «آبدارچی» بیشتر از آن که شکل و شمایلش به یک کارمند رسمی شبیه باشد و به عبارتی بیشتر از آن که نماد دولت و حاکمیت باشد، از نگاه مردم و مراجعه‌کنندگان نماینده مردم و به عبارتی شخص خودآنها است و در «هم‌ذات‌پنداری» که افراد می‌کنند، آبدارچی به آنها شبیه‌تر است؛ تا اینکه فردی از بوروکراسی دولت باشد و این نگرش محصول عوامل زیر است. آبدارچی فاقد ظاهر رسمی و مهم‌تر اینکه برخورد رسمی است. به جای کار دفتری کار یدی می‌کند، به دور از هرگونه سند و چیزهای مکتوب است، نمادهای غیر رسمی آبدارچی از نگاه مراجعه‌کنندگان، اثباتگر این مهم است که می‌توان خودمانی و به دور از هرگونه نگرانی، به سهولت خواسته‌های شخصی و حتی خصوصی را با او در میان نهاد و خلاصه این که از نگاه مراجعه‌کنندگان، واسطه مردم و حکومت و به عبارت صحیح‌تر واسطه‌ی افراد و رئیس و مدیر است. از این رو به سهولت آبدارخانه به یکی از کانون‌های قدرت که توان اموری از جمله واسطه‌گری میان مراجعه‌کنندگان و مدیر، تسهیل امور، رفع تنگناها، انجام کارهای ناشدنی و به عبارتی توان کارهایی را دارد که هم، زمان بر است و هم گاهاً دارای تنگناهای قانونی و اداری است. اما آبدارچی در کوتاه‌ترین زمان ممکن کارها را انجام می‌دهد و تنگناهای قانونی را به سهولت و به صورت غیرقانونی رفع می‌کند. از این رو بدیهی است که آبدارخانه به یکی از کانون‌های «قدرت غیر برهنه» مبدل شود.

ج) تخلیه احساس کم‌انگاری

در تئوری آلفرد آدلر- بنیان‌گذار مکتب روانشناسی فردی - احساس حقارت یکی از نخستین جاذبه‌هایی است که انسان از بدو تولد با آن روبروست. منشاء این احساس، ناتوانی اولیه انسان و در مرحله بعدی نقص‌های جسمانی، تحقیرها و تمسخر و... است. آنچه در این فرآیند، غیر طبیعی و نابهنجار محسوب می‌شود، تبدیل این احساس به عقده حقارت است. بدین معنا که فرد برای رفع این نقص‌ها و ضعف‌ها و کاهش احساس حقارت به جست و جوی جبران ناتوانی و نقص‌ها بر خواهد آمد. در صورت فقدان زمینه برای ارضای راه‌های سالم، این احساس، به عقده حقارت مبدل می‌شود و در اینجاست که فرد برای جبران آن به هر وسیله متوسل می‌شود که در اکثر موارد راه‌های غیر سالم و بعضاً ضد اجتماعی است. (صاحبی، ۱۳۸۴: ۱۶)

مسن بودن و باتجربه بودن شاید از مهم‌ترین عوامل معتمد شدن آبدارچی و دیگر اشخاص اندرونی شاه بوده است. البته نبایستی از این واقعیت غفلت کرد که شرط ورود به «حرمسرا» یا «اندرون» شاهی، زدودن نماد مردی یا فقدان این نماد و در مواردی مسن بودن اشخاص بوده که این نیز به نحوی در این راستا تلقی می‌شود. با ورود اشخاصی با این خصیصه که معمولاً «خواجه» نامیده می‌شدند، شاه را از هرگونه نگرانی و سوءظن در رابطه با اندرون، بری می‌ساخت. به عبارتی از آنجایی که حافظان اندرون شاهی، فاقد نماد و نشانه رجولیت بودند، چندان برای شاه جای بیم و نگرانی نمی‌ماند. این اداره کنندگان اندرون به تدریج از اشخاص مورد اعتماد شاه می‌شدند و به نوعی مبدل به افراد درجه اول می‌شدند.

حضور مداوم آنها در حرمسرا و تعامل با اندرونیان شاه و حتی تعامل مستقیم آنها با شاه موجب آگاهی کامل آنها از وضعیت دربار و شاه و به عبارتی از اوضاع سیاسی و زد و بندهای رایج می‌شد و در فرصت مناسب نیز آنها در این زد و بندها دخالت می‌کردند. دخالت خواجگان تا جایی بود که در انتخاب جانشین شاه نیز نمود پیدا می‌کرد، چنان که در دوره‌ی صفویه می‌توان رد این سنخ دخالت‌ها را در قضیه تعیین جانشین برای شاه تهماسب و شاه صفی و شاه سلیمان یافت و در این باره گزارش سیاحان اروپایی شاهی بر مدعاست. چنان که سانسون گزارش کرده است: «امور کشور به دست خواجه سرایان اداره می‌شود، یکی از خواجه سرایان است، که پادشاه را تعیین می‌کند و او را به تخت می‌نشانند. در هر حال این اشخاص امور خاندان سلطنت را در دست دارند.» (لکه‌هارت، ۱۳۸۰: ۲۴) و ژان اوتر هم گزارش کرده: «که شاه سلطان حسین خود را تسلیم خواجه سرایان کرد.» (اتر، ۱۳۶۳: ۵۶) و جانس هنوی نیز نوشته است: «خواجه سرایان که قدرت واقعی را به دست آورده بودند می‌توانستند به نمایندگی از طرف پادشاه هدایا و مناصب به افراد ببخشند و در این امر شایستگی جایی نداشت. مقامات به کسانی داده می‌شد که پول بیشتری پرداخت می‌کردند، همه چیز با پول حل می‌شد.» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۸۹- ۱۸۸)

دخالت اندرونیان از منظر روان شناختی، فارغ از درک اوضاع و اطلاع از ضعف شاهان صفویه (به استثنای شاه عباس و شاه اسماعیل) و همسویی آنها با اندرونی‌ها، به نحوی نشانگر جبران این

احساس کم انگاری ناشی از نماد رجولیت و نیز کم پایگی آنها در مقابل اعتماد وافر و وفاداری آنها می‌توانسته باشد. به هر حال با ورود طیف خواجه‌ها و ایشیک آقاسی‌ها و در مجموع، اداره کنندگان حرم و دربار شاهی به اندرون شاه که « به سبب وضعیت جسمانی خود فاقد علقه های خانوادگی بودن» (طباطبایی، ۱۳۸۲: ۱۸۵) مورد اعتماد شاه شدند و به تدریج و به خاطر عواملی چون، اطلاع از جریان حرم و مهم‌تر از آن زدوبندهای سیاسی، تعامل مستقیم با اندرون و شخص شاه، آگاهی از نقاط ضعف دبار، به تدریج قدرت یافته و در تصمیمات مهم نقش آفرین شدند و در دوره قاجار نیز این نقش آفرینی‌ها از سوی آنان تداوم یافت.

آبدارچی نیز از زمره‌ی اداره‌کنندگان اندرون و دربار شاه محسوب می‌شد. اما از آنجا که نقشش به اندازه‌ی خواجهگان در اندرون پررنگ نبود و به عبارتی تعامل مستقیم و مداوم با اندرونیان و حرم شاه نداشت، به مثابه فردی که می‌بایستی فاقد رجولیت باشد، نگریسته نمی‌شد. اما به‌کارگیری افراد مسن و باتجربه به نحوی تداوم همین سیاست بود. سیاستی که بایستی کسانی وارد اندرون شوند و با دربار مرتبط باشند که فاقد نماد رجولیت باشند و یا حداقل چنان مسن و پا به سن گذاشته باشند؛ که مایه کمترین نگرانی برای شاه نباشند. به عبارت دیگر، نادیده انگاشتن و کم‌اعتنایی به آبدارچی را می‌توان در همین راستا مورد تامل قرار داد. البته نبایستی خصیصه‌ی اعتماد را با گزاره‌ی کم انگاری آبدارچی، متناقض دانست. چرا که؛ اعتماد آبدارچی نزد شاه در وهله‌ی نخست محصول ناتوانی و دون پایگی او در نزد اندرون شاهی بود و این اعتماد ناشی از ناتوانی به مرور، موجب کم انگاری در ناخودآگاه شخصی آبدارچی می‌شد.

در مجموع آبدارچی از منظر نگاه عمومی و نیز ناخودآگاه شخصی، فردی دون پایه و فاقد منزلت اجتماعی در مقایسه با هم قطاران و هم طیفان خود بود. فارغ از بعد اعتماد و مصاحبت و نزدیکی با بزرگان، می‌توان نقش آفرینی و اظهار قدرت او را نیز در همین راستا توجیه کرد. به عبارتی دخالت او در تصمیمات را می‌توان جبران این کم انگاری دانست.

با رویکردی روانشناختی و البته با احتیاط می‌توان ادعان کرد که ابراز وجود و اظهار قدرت آبدارچی‌های امروزی را نیز در همین راستا توجیه کرد.

آبدارچی بازمانده میراث اندرون و دربار شاهی است، که اعتماد به آنها فارغ از سن بالا و تجربه‌ی لازم، محصول فقدان نشانه‌ی رجولیت و به عبارتی ناتوانی آنها بوده و مواردی چون؛ گذشت زمان، تثبیت جایگاه آنها، اطلاع از سری‌ترین امور حرم و حکومت، امکان ساخت و پاخت و توطئه با اندرونیان، زمینه‌ی تخلیه احساس کم انگاری آنها را فراهم می‌کرد و اینک که آبدارچیان در ادارات، افرادی دون پایه محسوب می‌شوند و به عبارتی اعتماد به آنها محصول کم دانشی و دون پایگی آنان و به عبارتی بازنمود و بازتولید نشانه رجولیت و منزلت اجتماعی آنها است.

به عبارت صحیح‌تر، منصب و مسئولیت آنها در قبال اعتمادی که به آنان می‌شود در نزد آنان اندک و دون پایه است، چرا که شخص معتمد، خرسند به تهیه‌ی نوشیدنی‌های دربار در گذشته و امروز در ادارات نمی‌تواند باشد. از این رو آبدارچی به دنبال راهی است که احساس کم‌انگاری خود را که محصول کم‌منزلی و دون‌پایگی او در مقابل اعتماد و وفاداری او است، تخلیه کند.

واسطه‌گری و اخذ رشوه، اگرچه بیانگر قدرت غیر برهنه‌ی آبدارچی است، اما محصول عواملی از جمله دیرینگی فرهنگ رشوه و اجتناب از مناسبات رسمی است؛ از سوی دیگر نباید تخلیه این احساس کم‌انگاری از طریق نشان واسطه‌گری میان مدیر و مراجعه‌کنندگان، سفارش افراد و اخذ رشوه مورد غفلت واقع شود؛ که این خود به نوعی در تبدیل آبدارخانه به کانون قدرت نامرئی و غیر برهنه و نیز بازتولید فساد و قانون‌گریزی موثر بوده است.

د) تعامل مستقیم و رفع احتیاجات شکمی

در سرزمین کم‌آب^۱ ایران و با پادشاهانی که شکم و تامین آن برای آنها از اهمیت و اولویت بسزایی برخوردار بوده و مضافاً این که شاهانی بدون اصالت، که اکثراً با ریشه ایلپاتی که تنگناهای زمین‌های کشاورزی و مرتع و خرابی اوضاع اقتصادی،^۲ آنها به این سرزمین کم‌آب، اما وسیع و جذاب کشانده بود، بی‌گمان تأمین‌کنندگان غذای این شاهان که منظم و مرتب در اختیارشان بودند و غذا و نوشیدنی‌های خود شاه و دربارش را تأمین می‌کردند، دارای ارج و قرب زیادی بودند. این ارج و قرب فراوان با زمینه‌های دیگری که بیشتر بدان‌ها اشاره شد، بستر را برای قدرت اداره‌کنندگان اندرون‌شاهی و در این میان آبدارچی نیز فراهم می‌کرد. در سرزمین کم‌آبی مانند ایران، همواره تهیه و تأمین غذا و مایحتاج اولیه زندگی و ماندگاری از اهمیت زیادی برخوردار بوده است و قحطی و خشکسالی از نگرانی‌های سکنه این سرزمین بوده است. از این رو تأمین و تهیه مرتب و بی‌دغدغه مایحتاج شاه و دربار بسیار ارزنده بوده و طبیعتاً تأمین‌کنندگانی که تعامل زنده و حضور مرتب در دربار و اندرون شاه داشتند، از اهمیت بسزایی برخوردار بودند و از الطاف ویژه «قبله عالم» و «ظل الله» برخوردار می‌شدند. اهتمام و اعتماد شاهان به این طیف، خود یکی از عوامل قدرت‌آفرینی آنها بوده است.

در ادارات جدید نیز تعامل مستقیم آبدارچی با مدیر و تأمین غذا و نوشیدنی‌ها و نیز ایجاد بستری برای اخذ رشوه به صورت مستقیم و غیر مستقیم که این نیز خود می‌تواند به تأمین شکم مدیران

^۱ برای اطلاع بیشتر بنگرید: همایون کاتوزیان، محمد علی (۸۳) نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، تهران: مرکز،

^۲ برای نمونه آمدن سلجوقیان، مغولان، و حتی بیشتر حکومت‌های ترک نژاد را در همین راستا و به مثابه‌ی یک عامل اصلی تلقی کرد.

کمک کند، بدیهی است همان قدرتی را برای آنها به بار می‌آورد که هم صنفان و هم قطاران آنها در گذشته می‌یافتند. به عبارتی تأمین کنندگان مستقیم و غیر مستقیم شکم مدیرانی که منافع شخصی برای آنها از اولویت اصلی برخوردار است، طبیعی است که مورد اعتماد مدیران قرار بگیرند و در مقابل کاری که انجام می‌دهند، قدرت بدست بیاورند. قدرت آبدارچی‌ها در سفارش افراد و تسهیل کار مراجعه کنندگان و سهمیم بودن در رشوه‌ای که برای مدیر اخذ می‌کنند، نمود پیدا می‌کند. خلاصه این که آبدارخانه که به نحوی تأمین کننده شکم صاحبان قدرتی است که منافع شخصی نزد آنها اولویت داشته و دارد و نگرانی تأمین منافع شخصی همواره همراه ناخودآگاه آنها بوده و هست، در تبدیل آبدارخانه به یکی از کانون‌های قدرت غیر برهنه سهمیم بوده است.

نتیجه

آبدارخانه که تاریخچه نسبتاً طولانی در ایران و حکومت‌های ایرانی دارد، در آغاز به مثابه بخشی از دربار که وظیفه‌اش تهیه و تأمین نوشیدنی‌های شاه و دربار را بر عهده داشت. با رواج و پذیرش چای به عنوان یک نوشیدنی محبوب، تهیه آن نیز بر عهده‌ی آبدارچی نهاد شد. به طور کلی فراهم کردن نوشیدنی‌های شاه و دربار و اندرون شاه از وظایف و کارکردهای اصلی آبدارخانه شد. با گذشت زمان و ایجاد بسترهای مناسب برای اقدامات و اعمال غیر قانونی و مشروع برای نهاد اندرون شاه، آبدارخانه، کارکردهای دیگری پیدا کرد که می‌توان از آنها به عنوان کارکردهای غیر رسمی تلقی کرد و این کارکردهای غیر رسمی و باعث تبدیل آبدارخانه به یکی از کانون‌های قدرت در ایران شد.

سیری ناپذیری خواسته‌های شاهان درگذشته و برآورده نشدن انتظارات مدیران جدید که موجب تداوم فرهنگ رشوه و توجیه آن با الفاظی مانند هدیه، شیرینی و ... شد. از سوی دیگر، تداوم باور به فاصله‌ی دولت - ملت و دوری مردم از منافع جمعی و به عبارتی فرهنگ اجتناب از مناسبات رسمی و ارجحیت منافع شخصی بر عمومی، تعامل مستقیم با شاه و مدیر و برآورده کردن نیازهای شکمی آنها، زمینه برای منحرف شدن آبدارچی‌ها را فراهم کرد.

احساس کم انگاری آبدارچی‌ها به سبب به ارث بردن خصیصه « اندرونیان » که ناخودآگاهشان رهنمونگر این واقعیت است، که اعتماد بلندپایگان به آنها محصول ناتوانی و دون پایی موقعیت شان است، باعث شد، تا آبدارخانه را به یکی از کانون‌های تولید و بازتولید قدرت غیر برهنه و مشروع تبدیل کند.

تبدیل آبدارخانه به کانون بازتولید قدرت نامشروع و غیر قانونی، پیامدهایی را برای ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران در پی داشت. قانون‌گریزی و فساد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی از مهم‌ترین پیامدهای این تبدیل بود. از این رو رشوه دادن و رشوه‌گیری همچنان متداول

ماند و هرگز به مثابه یک عمل شنیع و فساد آور، آن چنان که شایسته بود، از منظر عمومی بدان نگریسته نشد و این خود شیوع و رواج روزافزون آن را تسهیل و تسریع بخشید و قانون گریزی نیز به مثابه یک عمل غیر اخلاقی تثبیت نشد. چرا که؛ مردمی که مراجعه کننده ادارات دولتی بودند، تحت عناوینی خود فریب، مانند شیرینی و هدیه، قانون را به راحتی دور می‌زدند و از سویی، از آن به مثابه غلبه بر حکومت تلقی می‌کردند.

این نگرش یادآوری نگرش تاریخی تضاد دولت-ملت می‌تواند، باشد و از سوی دیگر این قانون گریزی نسبتاً به ارزش مبدل شد. چرا که؛ موجب تسهیل کارها می‌گردید. مضافاً این که آبدارچی‌ها در انتصاب نزدیکان و افراد ناشایست که خود نمود قانون ستیزی و فساد اداری است به صورت «غیر برهنه» و ناپیدا سهیم بودند. ناگفته نماند چالش‌های فرهنگی، که قانون گریزی و قانون ستیزی و فساد نیز خود در آن معنا می‌یابند به خاطر عدم نهادینه شدن قانون که نمود آن را در عدم نظارت جدی و فراگیر می‌توان مشاهده کرد در بازتولید این قدرت نامشروع آبدارخانه نقش اساسی داشته و البته این چالش نیز خود ریشه در تاریخ این سرزمین دارد که می‌توان تبار آن را در همان باور تضاد دولت - ملت و نگرش تاریخی غارتگرانه حاکمیت به مردم و احساس بیگانگی مردم در مقابل حاکمان پی گرفت.

البته نکته‌ی اصلی و اساسی که ناپیستی مغفول بماند و یادآوری آن بسیار بایسته است آن است که این نوشتار به منزله‌ی به چالش کشاندن آبدارخانه و آبدارچی‌ها به صورت مطلق و کامل نیست به عبارتی به منزله انکار نقاط و جنبه‌های مثبت این نهاد خدمت گزار نیست و نیز مدعی آن نیست که گزاره‌های فوق برای تمامی آبدارچی‌ها صدق می‌کند، بلکه حتی به این واقعیت معترف و مطمئن است که شمار زیادی از آبدارچی‌ها در گذر تاریخ تا به امروز از شغل و موقعیت قانونی و اخلاقی خود عدول نکرده و رضایت خدا و مردم را بر همه چیز ترجیح داده و شرافت و کرامت انسانی خود را پاس داشته‌اند.

منابع

- ابراهامیان، یروآند (1384) ایران بین دو انقلاب، ترجمه ابراهیم گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نی
- آر. کرگلک، استوارت (1383) چهارچوب‌های قدرت، ترجمه مصطفی یونسی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اتر، ژان (۱۳۸۳) سفرنامه، ترجمه علی اقبالی، تهران: علمی و فرهنگی
- آدمیت، فریدون (1348) امیر کبیر و ایران، تهران: خوارزمی
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (1346) روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران: امیر کبیر
- امانت، عباس (1383) قبله عالم، ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه
- امین الدوله، میرزا علی خان (۱۳۴۱) خاطرات میرزا علی خان امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران: کتاب‌های ایران
- انوری، حسن (۱۳۴۱) اصطلاحات دیوانی، تهران: طهوری
- بهنود، مسعود (۱۳۸۸) کشتگان بر سر قدرت از قائم مقام تا هویدا، تهران: علم
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۲۴) تاریخ بیهقی، به کوشش قاسم غنی و علی‌اکبر فیاض، تهران: رنگین
- ترکمان، اسکندر بیگ (1383) تاریخ عالم آرای عباسی، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیر کبیر
- دانش پژوه، منوچهر (۱۳۸۰) سفرنامه (تا پخته شود خامی) ج ۲، تهران: مرکز گفتگوهای تمدن‌ها و نشر ثالث
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹) فراسوی ساختار گرایی، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی
- دودینگ، کیت (۱۳۸۵) قدرت، ترجمه عباس مخبر، تهران: آشیان
- دیو لافوا، ژان (1355) خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش، تهران: دانشگاه تهران
- راسل، برتراند (1385) قدرت، ترجمه نجف دریا بندری، تهران: خوارزمی
- رایت، سردنيس (1383) انگلیسیان در ایران، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: اختران
- رابینو، پل و دریفوس، هیوبرت (1376) میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، حسن بشیریه، تهران: نی
- سانسون (1346) سفرنامه سانسون، ترجمه تقی تفضلی، تهران: بی نا

- سریع القلم محمود، (1387) فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
- سعید، ادوارد (۱۳۸۰) فوکو در بوته نقد، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز
- سلطانی، سیدعلی اصغر (1387) قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی
- شاردن، سرجان (1345) سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج ۸، تهران: امیر کبیر
- شیبانی، ژانرز فرانسوا (۱۳۸۱) سفر اروپاییان به ایران، ترجمه ضیاء الدین دهشیری، تهران: علمی و فرهنگی
- صاحبی، علی () یادداشت مترجم، بررسی روان شناختی خودکامگی، مانس اشپربر، ترجمه علی صاحبی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان
- ضیمران، محمد (۱۳۸۱) میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران: هرمس
- طباطبایی، سید جواد (1382) دیباچه‌ای بر انحطاط ایران، تهران: نگاه معاصر
- عین السلطنه (1380) خاطرات عین السلطنه، ج ۱۰، به کوشش ایرج افشار و مسعود سالور، تهران: اساطیر
- فوکو، میشل (1380) فوکو در بوته نقد، دیرینه شناسی، دیوید سون، آرنولدسون، تبارشناسی و اخلاق، تهران: مرکز
- فوکو، میشل (۱۳۷۶) سوژه و قدرت، در هیوبرت دریفوس و پل رابینو، میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک ترجمه، حسین بشیریه، تهران: نی
- فوکو، میشل (1388) دیرینه شناسی دانش، ترجمه عبدالقادر سواری، تهران: گام نو
- فوکو، میشل (1378) مراقبت و تنبیه و تولد زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نی
- ملک آرا، عباس (۱۳۸۸) خاطرات عباس میرزا ملک آرا به کوشش تهران: علمی
- کدی آری، نیکی (1387) ایران در دوره آخرین شاهان قاجار، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی
- کرزن، ناتائیل (1380) ایران و قضیه ی ایران، ترجمه وحید مازندرانی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی
- کمپفر، انگلبرت (1360) سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی
- کوزنزهوی، دیوید (1380) فوکو در بوته نقد، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز
- گی روشه (1379) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نی
- لاک، جان (1387) رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نی
- لکه‌هارت، لارنس (1380) انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولت‌شاهی، تهران: علمی و فرهنگی

- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۶) شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجار، ج ۲، تهران: هرمس
- ملکیان، اکبر (بی تا) تاریخ قهوه خانه در ایران، تهران: بی جا
- لوئیس، برنارد (۱۳۸۶) ترجمه حسن کامشاد، تهران: نی
- نظام‌الملک طوسی، حسن بن علی (۱۳۶۴) سیاست‌نامه، به کوشش جعفر شعار، تهران: جیبی
- والتر اودینیک، ولودیمیر (1388) یونگ و سیاست، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی
- هابز، توماس (1380) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی
- همایون کاتوزیان، محمد علی (1379) اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه، محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز
- ----- (1384) تضاد دولت و ملت، ترجمه، علیرضا طیب، تهران: نی
- ----- (1383) نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران، تهران: مرکز
- هیندس، باری (1380) ترجمه مصطفی یونسی، گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، تهران: شیرازه

فصلنامه تاریخ نو (سال نهم، شماره بیست و ششم، بهار ۱۳۹۸)

جستاری در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی از برآمدن سلسله قاجار تا انقلاب مشروطیت

حسن شه نهاد کلانکش^۱
فواد پور آرین^۲

چکیده

ابتدای تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی به سده نهم هجری قمری باز می‌گردد، با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه، پایه اختلافات و کشمکش‌های مابین دو کشور بیش از گذشته زیاد گردید. در زمان حکومت قاجار نیز عامل استعمار زمینه تازه‌ای را در روابط دو کشور رقم زد به طوری که با ظهور قدرتهای جدید نظیر آلمان، فرانسه و ... تلاش آنها برای رخنه در شرق در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی تأثیر بسزایی داشت. در این زمان علاوه بر تضاد مذهبی و عوامل خارجی تأثیرگذار بر روابط ایران و عثمانی اختلافات ارضی و مرزی، وجود ایلات و عشایر مرزنشین، اختلاف و رقابت دو کشور بر سر مسئله حکمرانی در شهر زور، وجود اماکن مقدسه شیعیان در عتبات عالیات و سخت‌گیری دولتمردان عثمانی در قبال زوار ایرانی، مسئله وهابیت و بابیت و مواردی از این قبیل از جمله مسائلی بودند که تنش‌های موجود بین دو کشور همجوار را تشدید می‌کردند بنابراین در پژوهش حاضر سعی می‌شود با استفاده از اسناد و مدارک تاریخی تا حد امکان به مسایل اخیرالذکر پاسخ قانع کننده ای داده شود.

کلید واژه‌ها: ایران، عثمانی، تباین عقیدتی، مسائل ارضی و مرزی، حجاج و زوار، ایلات و عشایر

^۱. کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی. Hassan.shk64@gmail.com

^۲. دانشیار دانشگاه خوارزمی تهران.

An Investigation into Iran-Ottoman Political Relations Between the Qajar Dynasty and the Constitutional Revolution

Abstract

Beginning of the history of Iran and Ottoman diplomatic relations Trace back to the ninth century, AH to the time of *Amir Teimour Gorgani*. And, by the establishment of Safavid dynasty, basics of disputes and conflicts between the two countries Increased over the past.

Furthermore, In Qajar Era Colonization factor gave for Iran and Ottoman relations new dimension and by the emergence of new powers like Germany and France and their attempts to penetrate into east had an impact on Iran's and Ottoman relationships. In this period besides religious conflicts and effective external factors on Iran's and Ottoman relationships, other yardsticks like border and territorial disputes, existence of frontier nomadic and *Ilat*, disputes and competition between the two countries over the governance on Zure city, existence of Shi'a holy sites on the Holy Shrines, Ottoman government crackdown against Iranian pilgrims, and the Wahhabis and Babbitt issues and the like doubled disputes between Iran and Ottoman relationships.

Keywords: Iran, Ottoman, Ideological Inconsistency, border and territorial disputes, pilgrims, nomadic and *Ilat*, Baha'ism and Wahhabism, first and second Erzurum treaties, Exiled intellectuals.

مقدمه

تاریخ مناسبات ایران و عثمانی از یک پیشینه دیرینه‌ای برخوردار است و سرآغاز آن به اوایل سده نهم هجری قمری باز می‌گردد در واقع با برخورد امیر تیمور گورکانی و سلطان بایزید عثمانی در جنگ آنقره (آنکارا) در سال ۸۰۴ ق/ ۱۴۰۲ مبنای اختلافات و تنش‌های بین دو کشور ریخته شد. با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه به سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م این دشمنی‌ها بیشتر شد. تأسیس این سلسله برای سلاطین سنی مذهب عثمانی که ادعای خلافت داشتند به راحتی پذیرفتنی نبود. بنابراین ترکان عثمانی برای اینکه بتوانند از این امتیاز در جهت مشروع نمایاندن خلافت ایشان

استفاده کنند با تمسک به ادعاهای واهی از اواسط سلطنت شاه اسماعیل اول (۹۳۰-۹۰۷ ق) تلاش نمودند تا زمینه‌های لازم را برای مقابله با دولت نوبنیاد صفوی فراهم سازند. تلاشهای نادرشاه برای پایان دادن به اختلافات دیرینه ایران و عثمانی چندان مفید واقع نگردید و با عدم توافق بر سه پیشنهاد نادر به ویژه پیشنهادات مذهبی وی تلاشهای نادر عقیم ماند. در دوره زندیه اختلافات دو کشور بر سر اشغال مناطق مرزی و وجود اماکن مقدسه شیعیان در خاک عثمانی و سخت‌گیری عثمانی‌ها در قبال زوار و حجاج ایرانی و چند عوامل مهم دیگر روابط ایران و عثمانی را تحت الشعاع خود قرار داد.

با تأسیس سلسله قاجار در روند مناسبات ایران و عثمانی تغییر بنیادی حادث نشد و مشخص‌ترین مظهر اختلافات دو کشور مسائل مربوط به سرحدات دو کشور بود. ادعای عثمانی‌ها مبنی بر مالکیت مناطق مختلفی چون قطور، زهاب، محمره و غیره... و اختلافات مرزی و ارضی، مسئله ایلات و عشایر و پناهندگی یکی از آنها به خاک همسایه، ظهور فرقه‌هایی چون بابیت، وهابیت و بهائیت و حمایت قدرتهای خارجی و حمایت از روشنفکران تبعیدی یا فراری از جمله مواردی بود که تعارضات و دشمنی‌ها موجود در این دوره را تشدید ساخت و به رغم انعقاد عهدنامه‌های ارز روم اول و دوم و تشکیل کمیسیون‌های تحدید حدود اختلافات بر سر زهاب و برخی مناطق غربی ایران به بعد از سقوط امپراطوری عثمانی و برقراری رژیم پادشاهی در عراق نیز کشیده شد. با این ملاحظات در این پژوهش سعی می‌شود به این مسئله پرداخته شود که: چه عواملی در تنش بین دو دولت ایران و عثمانی موثر بوده است و تاکتیک‌های هر دو دولت برای غلبه بر دیگری چه بوده است؟

امید است که با پاسخ به این مسئله، به یکی از مسائل مهم تاریخی که از دیده پژوهشگران معاصر پنهان مانده است پاسخ قانع کننده ای داده شود و این جدید بودن موضوع را می‌رساند. همچنین باید گفت که در مورد پیشینه موضوع مورد بحث، پژوهش مستقلی صورت جز این که در برخی از مدارک به طور گذرا به برخی از جنبه‌های تنش بین دو دولت اشاره شده است بنابراین پژوهش حاضر تکمیلی برای تحقیقات قبلی محسوب می‌شود.

نظری اجمالی به عوامل موثر در روابط دو دولت ایران و عثمانی

از بارزترین مولفه‌های اختلافات بین ایران و عثمانی مسائل مربوط به سرحدات دو کشور بوده که همیشه سیاست این دو کشور مسلمان را توجیه کرده است به طوری که سایر مسایل را هر چند ریشه‌های عمیق داشتند، تحت الشعاع قرار می‌داده است. از اسناد و نوشته‌های تاریخی استنباط می‌شود سرحدات غربی دوره زمانی طولانی موضوع مجادلات و کشمکش‌های ایران و عثمانی بوده است و هیچ‌گاه به طور قطع خط سرحدی دو کشور مشخص و علامت‌گذاری نگردیده بود.

از اسناد چنین دریافت می‌گردد که از زمان شاه عباس اول و مبادله عهدنامه‌ی صلح استانبول تا انعقاد عهدنامه کردان در سال ۱۱۵۹ ق که بین نادرشاه افشار و سلطان محمود اول بسته شده بود

تعیین حدود را به عهد قدیم معتبر و مربوط می‌کرده است. به دنبال جنگهای دوره سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار و انعقاد قرار داد ارزروم اول در سال ۱۲۳۸ هـ قوت و اعتبار عهدنامه کردان برقرار بوده است.

تا اواخر حکومت محمدشاه قاجار هم مذاکره و گفتگوی اساسی که باعث حل اختلاف مرزی دو کشور شود انجام نپذیرفت. تا اینکه با آغاز تجاوزات سرحدی از طرف عثمانی‌ها و اعتراض آنها نسبت به حاکمیت ایران در بخشی از زهاب، اختلافات دو کشور بالا گرفت این امر در نهایت باعث عقد قرارداد و انعقاد عهدنامه‌ی ارزروم دوم به سال ۱۲۶۳ هـ ق بین طرفین گردید ولی عثمانی‌ها با طرح ایضاحات چهارگانه (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۴ - ۴۳) و اینکه برخی از مفاد قرارداد ارزروم دارای ابهاماتی باقی بوده، از تصدیق نامه قرارداد خودداری کرده و عملاً وقفه‌ای را در علامت‌گذاری و تحدید حدود دو کشور ایجاد نمودند طرح ایضاحات چهارگانه از طرف عثمانی‌ها و عدم پذیرش آن از سوی ایران باب جدیدی را در روابط دو کشور مفتوح ساخت دولت عثمانی برخلاف تعهداتی که در قراردادهای ۱۰۴۹ و ۱۰۵۹ هـ ق در قبال ایران نموده بود ادعای حاکمیت بر مناطقی چون قطور، محمره، زهاب، سلیمانیه نمود و بدین ترتیب خصومت بین دو کشور را بیشتر کرد. همان، ۶۰-۶۳). سه سال بعد از انعقاد قرارداد ارزروم دوم در سال ۱۲۶۶ هـ ق اولین کمیسیون مرزی با پیشنهاد سفرای دول واسطه یعنی روس و انگلیس برگزار گردید اما این کمیسیون به نتیجه نرسید و به دوره پهلوی هم رسید. علاوه بر این اهمیت و علاقه ایرانیان برای رفتن به زیارت خانه خدا و عتبات و سخت‌گیری‌هایی که در این خصوص از طرف کارگزاران حکومت عثمانی در حق آنها اعمال می‌شد یکی از مهمترین عوامل تیرگی روابط ایران و عثمانی از زمان تأسیس سلسله صفویه تا اواخر دوره قاجار بود.

راه مکه برای زائران ایرانی که از راه خشکی می‌خواستند به مکه عزیمت نمایند از سرزمین عثمانی می‌گذشت، زیارت عتبات عالیات (نجف، کربلا، سامره و کاظمین) در عثمانی، از شعائر مذهب شیعه بوده است و نزد اهل تشیع از اهمیت و منزلت بسیار والایی برخوردار بود و اینکه شیعیان ایرانی بنابر اعتقاد خود در مورد تقدس قبور ائمه معصومین، ترجیح می‌دادند در عتبات ماندگار شده و در آنجا به کسب و کار مشغول شوند. دولت عثمانی هرگز مایل نبود افکار و عناصر شیعه در سرزمین عثمانی قوام یابد به همین سبب از هرگونه سخت‌گیری و اهانت و باج ستانی نسبت به ایرانیان شیعی دریغ نمی‌کرد، این چنین سیاستهایی روابط دو کشور مسلمان ایرانی و عثمانی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. مسله دیگر به ایلات و عشایر مرزی بین دو دولت مربوط می‌شد.

در مناطق مرزی ایران و عثمانی، ایلات و عشایر مختلفی سکونت داشتند که برخی شیعه مذهب و برخی دیگر اهل سنت بودند آنها به دلیل خصلت ایلی و قبیله‌ای، همیشه در بیلاق و قشلاق به سر می‌بردند. با توجه به موقعیت زمانی، خود را گاهی تابع ایران و گاهی تابع عثمانی می‌دانستند و غالباً بر سر مالکیت و یا استفاده از مراتع و چمنزارها و رودخانه‌ها که از دیرباز بین آنها تقسیم شده

بود با یکدیگر ستیز و کشمکش داشتند و درگیری‌های مستمر آنان معمولاً دستاویزی مناسب برای اغوا و فریب ایشان از طرف یکی از دولت ایران و عثمانی و گاهی نیز از جانب دولتهای بیگانه بود. بدون تردید این گونه حوادث ثبات و آرامش مرزهای در کشور همسایه را بر هم زده و موجب کشت و کشتار و غارت اموال مردم سرحدنشین می‌شد.

چهارمین مولفه در روابط ایران و عثمانی بحث فرق مذهبی بود. فرقه‌های مذهبی همچون وهابیت، بابیت و بهائیت در دوره قاجار سربر آوردند. استفاده ابزاری از رهبران این فرق بیش از پیش تخصصات دو کشور مسلمان ایران و عثمانی را تحت‌الشعاع قرار داد. آخرین مولفه در روابط بین ایران و عثمانی بحث مربوط به فرار شاهزادگان و حکام و والیان حکومتی از ایران به سرزمین عثمانی و یا از کشور عثمانی به ایران از دیرباز امری متداول بوده است.

شاهزادگان مدعی سلطنت و حکام ایالات که به دلیل رقابت و سرکشی آلت دست قدرت بیگانه قرار می‌گرفتند مورد خشم و غضب حکومت‌های خود قرار می‌گرفتند یا از جانب حکومت وقت تبعید و یا اینکه برای حفظ جان خود دائماً به فرار و پناهندگی به کشور مقابل می‌نمودند وجود این عده از طرف کشور متقابل مغتنم شمرده شده، از ایشان به عنوان حربه‌ای مؤثر استفاده‌های ممکن به عمل می‌آمد. بنابراین به نظر می‌رسد که اتخاذ چنین سیاست‌هایی دشمنی‌های موجود میان دو کشور ایران و عثمانی را افزایش داده و عوامل دیگر امکان برقراری رابطه‌ی پایدار و صلح‌آمیز مابین دو کشور را از بین می‌برد.

در دهه‌های پایانی سده نوزدهم میلادی با مطرح شدن طبقه جدید موسوم به «طبقه روشنفکر» در ایران و عثمانی، اختلافات و تنش‌های موجود بین دو کشور مورد بحث دوچندان شد. روشنفکران ایرانی چون فضای سیاسی کشور خویش را برای ادامه مبارزه با حکومت خودکامه قاجار مناسب نمی‌دیدند ایران را به مقصد عثمانی ترک کرده و به جمع شاهزادگان و حکام فراری یا تبعیدی در استانبول پیوستند. با این ملاحظات در گفتارهای بعدی به هر یک از این مولفه‌ها به صوت جداگانه پرداخته می‌شود.

۱) مسائل مرزی و ارضی در مناسبات ایران و عثمانی

۱-۲) مسئله قطور

یکی از مناطقی که روابط سیاسی ایران و عثمانی را در دوره قاجاریه تحت الشعاع قرار می‌داد منطقه قطور و نواحی تابعه آن چون صومالی، برادوست، سردشت و... بود از نظر دولت عثمانی منطقه قطور جزو مناطق متنازع فی مابین محسوب می‌شد اما از دیدگاه دولت ایران منطقه مزبور از نقاط سرحدی ایران و از محالات خوی به حساب می‌آمد (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ۱۹۹۶).

به دلیل اینکه قطور از اهمیت استراتژیکی برخوردار بود و مراتع ییلاقی زیادی داشت در سال ۱۲۵۱ ق سپاه عثمانی اقدام به تجاوز به قطور نمود با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-)

۱۳۱۳ هـ.ق) با توجه به مشکلات ناشی از جانشینی و نیز دل مشغولی‌های که حکومت قاجار از بابت شورش سالار در حدود خراسان، دولت عثمانی قطور را تصرف کرد این اقدام دولت عثمانی برای ایران که قطور را ملک صریح خود می‌دانست نمی‌توانست امری ساده و عادی قلمداد گردد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر به محض دریافت گزارش حاکم خوی، نسبت به رفتار متجاوزانه درویش پاشا به باعالی اعتراض کرده و به سفرای دول واسطه یعنی کلنل چریکف (چریکف، ۱۳۷۹) کلنل ویلیامز که به نمایندگی از کشورهای متبوع خود در کمیسیون تحدید شرکت داشتند اظهار داشت تا زمانیکه دولت عثمانی اقدام به تخلیه قطور نماید (ویلیامز، ۱۳۶۳: ۱۲۳). میرزاجعفرخان مشیرالدوله نماینده ایران در کمیسیون مرزی با هیچ کدام از نمایندگان مرزی در کمیسیون ملاقات نخواهد داشت.

سامی افندی به عنوان سفیرکبیر دولت عثمانی برای حقانیت عثمانی در خصوص مالکیت بر قطور وارد ایران شد اما با پایمردی میرزاجعفرخان، تلاشهای سامی افندی با شکست مواجه شد در این میان نگاه نمایندگان روس و انگلیس به مسئله قطور نگاهی واقع بینانه نبود موضع‌گیری آنها در قبال قطور متأثر از سیاستهای دولتهای متبوعشان بود روسها به دلیل منازعات متعددی که با دولت عثمانی داشتند از مواضع ایران جانبداری کرده، و قطور را متعلق به ایران دانستند. در مقابل انگلیسی‌ها علاقمند بودند قطور در اختیار دولت عثمانی باشد از نظر انگلیسی‌ها وجود یک عثمانی قدرتمند که بتواند حائلی در راه حفظ مستعمره انگلستان در هند باشد و نیز تهدیدی برای پیش روی روسها به طرف خلیج فارس گردد ضرورت زیادی داشت به طوریکه وزیر مختار انگلیس در تهران منکر تعهد کشورش به حفظ حقوق ایران در قطور شد (محمود، بی‌تا: ۵۰).

علی‌ای حال بحث بر سر بلوک قطور سالها ادامه یافت و برخلاف قول سفرای دول واسطه نه اراضی اشغال شده مسترد شد و نه خسارت آن به دولت ایران پرداخت گردید.

اما با شکست دولت عثمانی از روسیه در جبهه اروپا و اتخاذ تصمیمات کنگره برلین کاملاً مستاجل شده بود به رغم میل خود با اندکی تأخیر موضوع قطور را به مجلس اعلاء احاله نمود. تخلیه قطور و واگذاری آن به ایران به تصویب مجلس والای عثمانی رسید و با نظارت نمایندگان دول واسطه سرانجام در تاریخ ۱۶ محرم ۱۲۹۶ ژانویه ۱۸۷۱ قطور و نواحی تابعه آن به ایران مسترد شد (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۲۳).

با شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ م) به رغم سیاست بیطرفی ایران، عثمانی‌ها نیز به پای دولتهای روس و انگلیس بیطرفی ایران را نادیده گرفته و مجدداً قطور را مورد تجاوز نیروهای نظامی خود قرار دادند (اسناد جنگ جهانی اول در ایران، ۱۳۷۵: ۱۰).

۱-۲) مسئله محمره

محمره و جزیره الخضر (آبادان) و به طور کلی همه آن مناطق و نواحی که مملکت خوزستان را در عهد قاجاریه تشکیل می‌دادند براساس عهدنامه‌های منعقد شده بین ایران و عثمانی جزو ممالک

محروسه ایران بودند (مشیرالدوله، ۵۰). اما عثمانی‌ها به بهانه‌های مختلفی هر از چند گاهی به بخشی از خوزستان حمله می‌کردند. ظاهراً اولین بار در زمان علیرضاپاشا والی بغداد در رجب ۱۲۵۳/ اکتبر ۱۸۳۷ با حمله به محمره اختلاف دو کشور آن مطرح گردیده بود (سپهر، ۷۰۱ و ۷۰۲). با حمله نیروهای علیرضاپاشا به محمره روابط دو دولت تیره گردید. دولت ایران از طریق جعفرخان مشیرالدوله اعتراض خود را تسلیم دولت عثمانی نمود سلطان محمود به خاطر اینکه تنش‌های موجود بین دو کشور دامنه‌دار نگردد در اواخر محرم سال ۱۲۵۴ ق/ ۱۸۳۸ م طی فرمانی خطاب به علیرضاپاشا رعایت حُسن همجواری و عدم دخالت در امور داخلی ایران و همچنین حاکمیت ایران بر محمره را تأکید کرد (همان، ۷۱۰).

با رونق یافتن بندر محمره که رونق بندر بصره را تحت‌الشعاع قرار داده بود بتدریج عثمانی‌ها درصدد بر آمدند تا خود را مالک حقیقی قلمداد نمایند و اعلام دارند که محمره از توابع بصره و بغداد است. درویش پاشا نماینده عثمانی براساس ایضاحات چهارگانه مدعی شد که دولت عثمانی در شط العرب به غیر از نفس محمره و لشکرگاه پیش روی آن و جزیره الخضر جای دیگری را به دولت ایران واگذار نکرده است و آنچه از این محال خارج می‌نماید ملک مطلق دولت عثمانیه است (درویش پاشا، ۱۲۸۷ هـ ق: ۳ و ۴).

میرزا جعفرخان که خود را مجاز به انجام کاری در خارج از چهارچوب مفاد عهدنامه ارزروم نمی‌دانست با رد ادعای نماینده عثمانی، متعقد بود که طبق صریح بند اول عهدنامه ارزروم دوم، خرمشهر و جزیره الخضر (آبادان) و کلیه اراضی واقع در سمت چپ شط العرب کما فی السابق از آن دولت ایران است و دولت عثمانی نیز قویاً متعهد این مسئله شده است (مشیرالدوله، پیشین، ۶۰).

مسئله محمره که درویش پاشا رسماً آن را از توابع بصره می‌دانست (درویش پاشا، پیشین، ۱۱). چه در جریان مذاکرات ارزروم (۱۲۵۹-۱۲۶۳ ق) و چه در زمان کمیسیون تحدید حدود، که از سال ۱۲۶۶ هـ ق رسماً آغاز به کار نمود همواره یکی از بحث‌های جنجالی کمیسیون بود. حد فاصل سالهای ۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶ م تا ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۲ م که هر دو کشور ایران و عثمانی درگیر فعالیت‌های مشروطه خواهی در کشور بودند عملاً اقدامی را در جهت رفع اختلافات مرزی انجام نشد و حتی نمایندگان دول واسطه نیز به دلیل کشورهای متبوعشان نگران تبعات ناشی از پیروزی مشروطیت بودند در این راستا اقدامی صورت ندادند اما از دهه دوم سده بیستم به دنبال خطرات توسعه نفوذ آلمان در بین النهرین و خلیج فارس، که بالطبع با به مخاطره افتادن منافع روس‌ها و انگلیسی‌ها در مناطق مورد بحث توامان بود دو کشور اخیر الذکر تصمیم گرفتند تا با مجاب ساختن ایران و عثمانی، کار مربوط به تحدید حدود را از سر بگیرند (جعفر ولدانی، ۱۳۷۰: ۷۳).

با وساطت نمایندگان روس و انگلیس اختلافات مرزی دو کشور در کمیسیون‌های ۱۳۳۰، ۱۳۲۱ و ۱۳۳۲ هـ ق (دوره سلطنت احمدشاه قاجار) مورد بررسی قرار گرفت و هر چند کمیسیون تحدید حدود سرانجام در سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م موفق به علامت‌گذاری نقاط مرزی از محمره تا آراوات

گردید اما اختلاف دو کشور به طور کامل در پاره‌ای از نقاط خوزستان کماکان به قوت خود باقی ماند مخصوصاً با استخراج نفت در ایران که خود تأثیر مهمی در تعیین سرحدات ایران و عثمانی به ضرر ایران داشت انگلیسی‌ها بیش از گذشته بر حمایت خود از عثمانی پای فشردند و سالهای بعد منطقه خانقین را که نفت خیز بوده و براساس توافقات ایران و ویلیام ناکس داریسی بود به عثمانی واگذار کردند (همان، ۸۳).

۱-۳ مسئله بابان کردستان

اختلاف ایران و عثمانی بر سر منطقه بابان (ایالت شهر زور) واقع در کردستان از مسائل دیگری بود که روابط دو کشور را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. پیش از قرن هجدهم میلادی سیزدهم قمری در کردستان بیگ‌های کرد با تولیت قسطنطنیه و با احکامی که از آنجا به نامشان صادر می‌شد به حکومت موروثی خود ادامه می‌دادند این بیگ‌ها از طرف بابعالی به لقب «میر ایمان» مفتخر شد (نصیری، ۱۳۶۶: مقدمه، ۱۴).

دولت عثمانی برای از بین بردن نفوذ ایران در بابان کردستان که آنجا را براساس معاهده زمان سلطان مراد چهارم ملک مطلق خود می‌دانستند و نیز مطیع ساختن عبدالرحمن پاشا والی شهر زور به طرف منطقه بابان لشکرکشی کرد و با عدم مقاومت عبدالرحمن پاشا که ترجیح داده بود به جای ایستادگی در مقابل نیروهای علی پاشا وزیر بغداد به ترد امان الله خان، حاکم کردستان پناهنده شود توانست بر سلیمانیه دست یابد (همان، ۲۱).

به رغم انعطافی که فتحعلی شاه در قبال دولت عثمانی بعد از شکست سپاه بغداد عثمانی در شهر زوار خود نشان داد اما مسئله حاکمیت بابان و اصرار هر دو کشور در مداخله در امور بابان و ساکنان آن که از طوایف کرد بودند تعارضات بین دو کشور را تشدید کرد به طوری که با مرگ علی پاشا والی بغداد، در سیاست عثمانی‌ها در قبال منطقه مورد بحث تغییری حاصل نشد و سلیمان پاشا جانشین علی پاشا سعی کرد تا از حداکثر توان خود برای نظارت و دخالت در امور بابان استفاده نماید. این امر، تأثیر بسیار سوئی در مناسبات دو کشور بر جای گذاشت اما نظر به اینکه در این ایام هر دو کشور مشغول جنگ با دولت روسیه بودند.

معهذا وجود دشمن مشترک و تلاشهایی که از طرف عباس میرزا نایب‌السلطنه برای عقد اتحاد با دولت عثمانی صورت گرفت در نهایت باعث شد تا سلطان عثمانی با اعزام مولانا عبدالوهاب باسنجی‌زاده تمایل کشورش را برای برقراری اتحاد با ایران بر علیه روسیه اعلام نماید (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۹۹). یکی از مهمترین درخواستهای فرستاده عثمانی باسنجی‌زاده متضمن این نکته بود که ایران با حمایت از عثمان در ناحیه آخقه و قارص مانع پیروزی‌های ارتش روسیه در آن مناطق گردد (همان، ۲۰۷).

اختلاف دو کشور بر سر حاکمیت بابان همچنان به قوت خود باقی بود تا اینکه هر دو دولت که از برخوردهای مرزی به ستوه آمده بودند حاضر به مصالحه شدند براساس ماده اول قرارداد ارزروم اول،

ایران متعهد شد از تعرض به سنجاق‌های کردستان خودداری نماید. حفظ بابان که برای عثمانی‌ها حائز اهمیت بود ایران بار دیگر درصدد اعمال نفوذ در منطقه بابان بود. برای ممانعت از این کار اسعدافندی به تاریخ ۱۲۴۰ ق/ اواخر ۱۸۲۴ م راهی ایران شد. در این زمان روسها هم که به بهانه‌هایی از جمله روشن نشدن مرزهای کشور با ایران در طی قرارداد گلستان، در تدارک جنگ دیگری علیه ایران بودند اما اسعد افندی با مخالفت خود با پیشنهاد ایران که خواستار برکناری داودپاشا از والی‌گری حکومت بغداد بود مانع به نتیجه رسیدن مذاکرات در تبریز گردید و اسعدافندی راهی استانبول شد (درویش پاشا، ۴۳).

دنبال فوت فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ ق و روی کار آمدن محمدشاه قاجار (۱۲۵۴-۱۲۶۴ هـ ق) مجدداً مسئله حاکمیت بابان کردستان روابط دو کشور را تیره ساخت. محمودپاشا که از جانب دولت عثمانی از حکمرانی سلیمانیه عزل شد برای بازگشت به حکومت به ایران متوسل گردید ایران نیز طبق سیاست پیشین خود از وی پشتیبانی کرد.

لشکرکشی والی سنندج برای حمایت از حکمرانی محمودپاشا به نتیجه نرسید و سبب شد تا سفیر عثمانی این عمل ایران را مغایر با اصول معاهده ارزروم دانسته، ایران را ترک کند. با عقد قرارداد ارزروم دوم ایران متعهد شده بود که در حق شهر ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف‌نظر کرده به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد در صورت ایجاب و ضرورت دخل و تعرض نماید.

گذر زمان تأثیری در تصمیمات دو دولت در خصوص منطقه بابان بر جای نگذاشت و اختلاف بر سر آن به رغم تشکیل کنفرانس‌های متعدد مرزی تا به دوره احمدشاه قاجار نیز کشید. بدین ترتیب کمیسیون در سال ۱۳۳۰ هـ ق در خصوص پایان دادن به اختلاف مرزی و ارضی ایران بویژه در سلیمانیه و زهاب موفقیتی را بدست نیاورد.

۱-۴) مسئله زهاب

زهاب واقع در کرمانشاه نیز از جمله مناطق متنازع مابین ایران و عثمانی از دوره صفوی بود تا زمان فتحعلی شاه قاجار ادعایی از جانب عثمانیها بر سمت شرقی زهاب، براساس قراردادهای منعقد شده در زمان صفویان و افشار وجود نداشت و عزل و نصب حکام زهاب از طرف دولت قاجار به سهولت انجام می‌گرفت.

اما در دوره محمدشاه قاجار به دنبال تجاوزات ایلات و عشایر مرزنشین به نقاط سرحدی و حمایت دو دولت ایران و عثمانی از برخی از آنها، اختلافات بالا گرفت. هیئت اعزامی ایران در کنفرانس ارزروم و هوش و درایت سیاسی میرزاتقی‌خان و مهارتی که در گفتگوها از خود نشان داد باعث محفوظ ماندن حق ایران گردید هر چند که در این خصوص حمایت روس‌ها از مواضع ایران نیز بی‌تأثیر نبود (مشایخ فریدنی، ۱۳۶۹: ۵۱ - ۵۲).

خط مرزی که از طرف نمایندگان دول واسطه برای زهاب در نظر گرفته شد حقی را از ایران ضایع نمی‌کرد به همین سبب میرزا جعفرخان با آن موافق بود زیرا متعقد بود که مرزبندی پیشنهادی از طرف نمایندگان واسطه معابری را که به درون ممالک ایران ممتد می‌شود به دولت مشارالیه تأمین می‌کند. درویش پاشا نماینده عثمانی برخلاف میرزا جعفرخان این مرزبندی را صحیح ندانسته و متعقد بود که قراردادهای اتخاذ شده از طرف سفرای دول واسطه به نفع ایران بوده است. بدون تردید هدف اصلی دولت عثمانی در اختیار گرفتن مناطق سوق‌الجیشی کنترل جاده‌هایی منتهی به عراق عرب و تحت کنترل در آوردن و حرکت زائران ایرانی به عتبات و نیز عشایر سرحدی بود. با وجود ابلاغیه جدید دولت عثمانی و تأکید آن کشور برای در اختیار گرفتن مناطق سوق‌الجیشی درویش پاشا نتوانست نظر دولت متبوع خود را در کنفرانس زهاب تأمین نماید و بنابراین به بهانه اینکه ابراهیم پاشا مانع پرداخت مالیات عشایر ساکن در ناحیه بند رویه به دولت عثمانی می‌گردد و هم‌چنین باج‌خواهی اسدالله خان حاکم زهاب از عشایر حدود از کمیسیون کناره گرفت و مراتب را به باعالی گزارش نمود بدین ترتیب کمیسیون زهاب بدون نتیجه‌ای منحل شد. بعد از انحلال کمیسیون زهاب، کمیسیون دیگری برای تحدید حدود تشکیل گردید اما با وقوع جنگ ایران و انگلیس بر سر افغانستان کار کمیسیون مزبور نیز عملاً با تعطیلی مواجه گردید. با پایان یافتن جنگ ایران و انگلیس کار مربوط به نقشه‌برداری از سرگرفته شد و بعد از رفع اشکالات نقشه، نمایندگان ایران و عثمانی مذاکرات خود را در استانبول برای تحدید حدود از سرگرفتند ولی کاری پیش نبردند وضع به همان ترتیب باقی ماند تا در سال ۱۲۹۲ هـ ق کمیسیون جدیدی تشکیل شد و عملاً بعد از سه دهه کار اساسی برای تحدید حدود و رفع اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی صورت نگرفت تا اینکه در سال ۱۳۲۳ هـ ق ۱۹۰۵ م دولت عثمانی با استفاده از اوضاع آشفته ایران که بر اثر فعالیتهای مشروطه‌خواهی به وجود آمده بود مناطق کردنشین را به آشوب کشاند (درویش پاشا، ۴۶ - ۴۷ و ۵۱).

۲) مسئله حجاج و زوار در مناسبات ایران و عثمانی

۲-۱) در حوزه مکه و مدینه

پیش از تشکیل صفویه در سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۱ م حجاج ایرانی در تعامل با حجاج سایر کشورها با مشکل خاصی رودرو نبودند اما با رسمی شدن مذهب تشیع در زمان شاه اسماعیل اول نگاه حجاج سنی مذهب مقیم سایر کشورهای اسلامی به ویژه عثمانی دچار تغییر شد و با تسلط عثمانی‌ها از زمان سلطان سلیم اول بر مصر و سوریه و جزیره‌العرب شرایط به گونه‌ای دیگر شد و این امر بر حجاج ایرانی که می‌باید از سرزمین عثمانی به مکه و مدینه عزیمت نمایند تأثیر منفی بر جای گذاشت و این حوزه جغرافیایی حدود چهار قرن در دست عثمانی‌ها باقی ماند و ایرانیان نمی‌توانستند از این پس با آرامش خاطر سفر روحانی خود را بر جای آورند.

در دوره افشاریه هم با مطرح شدن تخمیس مذاهب که از طرف عثمانی‌ها بدعت در شریعت محمدی تلقی گردید، وضع از گذشته هم بدتر شد. در دوره‌های زندیه و قاجاریه نیز گرچه از شدت سخت‌گیری‌های حکومت عثمانی در قبال زوار ایرانی کاسته شد ولی هرگز از بین نرفت. البته در اینکه موافقی خود کارگزاران ایرانی به بهانه‌های مختلفی موانعی را در انجام سفر حج زائران هم خود ایجاد می‌کردند جای هیچ‌گونه تردیدی نیست، اما من حیث المجموع این سخت‌گیری‌ها هرگز با آنچه که حکام و والیان عثمانی در حق زوار ایرانی معمول داشتند قابل مقایسه نیست. در اثر سوء تبلیغات دولتمردان عثمانی، ساکنان مدینه خون و اموال ایرانیان شیعی مذهب را مباح دانسته و ایشان را مورد ایذا و استهزا قرار دادند (منجم باشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۱۰ و ۱۱۲). به طوریکه هرگاه منازعه‌ای بین یک ایرانی شیعی با یک عرب رخ می‌داد ساکنین متعصب مدینه بدون اینکه بر ایشان مسلم گردد چه کسی خطاکار است از شخص عرب زبان پشتیبانی می‌کردند (همان، ۱۰۵).

با اشغال مکه و مدینه از سوی وهابیون که مقارن با سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار صورت گرفت تا مدتی کسی جرات رفتن به حج را نداشت با اشغال راه‌های حج توسط وهابیون و ناتوانی والیان عثمانی در مقابله با فتنه‌انگیزهای آنان مشروعیت سلطان عثمانی نیز که در محافظت از حجاز مستاصل گشته بود تزلزل یافت. با جلوس سلطان عبدالحمید دوم (۱۳۲۷-۱۲۶۳ هـ.ق / ۱۸۷۶-۱۹۰۹ م) بر تخت سلطنت با توجه به اهمیتی که وی به تعمیر راه‌های حج و برقراری امنیت برای حجاج قائل می‌شد بر تعداد ایرانیانی که تمایل به رفتن به حج داشتند افزوده شد و دو دولت همکاری لازم را در انجام این مراسم روحانی مبذول داشتند. اما این وضعیت چندان نپائید و بار دیگر مأموران عثمانی پیشین خود را مبنی بر مانع تراشی در برابر حجاج ایرانی از سر گرفتند. سخت‌گیری مأموران عثمانی محدود به زیارت خانه خدا در مکه مکرمه نبود آنها در مدینه نیز از هر گونه تعدی و اجحاف در حق زوار ایرانی کوتاهی نمی‌کردند با توجه به اینکه مرقد چهارتن از امامان شیعه در قبرستان بقیع است و بدان جهت شیعیان رفت و آمد بیشتری داشتند اما مأموران عثمانی یا اجازه زیارت به ایرانیان شیعی را نمی‌دادند و یا در ازای دریافت باج اجازه می‌دادند تا زائران ایرانی به هنگام شب به زیارت ائمه خود اقدام نمایند (هدایت، ۱۹۶ و ۱۹۹).

۲-۲) در حوزه نجف، کربلا، کاظمین، سامرا

نجف و کربلا از مقدس‌ترین شهرهای شیعیان هستند که مدفن امیرالمؤمنان حضرت علی (ع) و فرزند برومندش حضرت امام حسین (ع) و نیز محل زندگی علمای بزرگ جهان اسلام بوده است برای شیعیان جهان و به ویژه شیعیان ایران اهمیت و منزلت والایی داشته است. بیشتر سلاطین قاجار از جمله آقامحمدخان و فتحعلی شاه قاجار و ناصرالدین شاه در تذهیب قبه مبارک و گنبد منور ائمه معصومین کوشا بودند.

در دوره حاکمیت قاجارها بر ایران نخستین بار که نام کربلا و حادثه وقوع یافته در آن اذهان را به خود معطوف داشت مربوط به سال ۱۲۱۶ هـ.ق یعنی چهارمین سال سلطنت فتحعلی شاه قاجار

بود که سعود بن عبدالعزیز برای اولین بار به کربلا لشکر کشید. خبر قتل عام ایرانیان در کربلا و غارت ضریح حضرت امام حسین (ع) وقتی به فتحعلی شاه قاجار رسید، وی با اعزام اسماعیل بیگ به حضور سلیمان پاشا، والی بغداد خواستار تنبیه وهابیون شد و وزیر امور خارجه ایران طی نامه‌ای به شیل وزیر مختار انگلستان که سعی می‌کرد تا با ملاقات رئیس افندی، مسئله مربوط به حادثه کربلا را پی‌گیری نماید از اینکه رثوف پاشا و سایر کارگزاران عثمانی تلاش می‌کردند حمله وهابیون به کربلا را ناشی از اهالی آن شهر وانمود نمایند ابراز تأسف کرد.^۱

چهار سال بعد از حادثه کربلا یعنی در سال ۱۲۲۰ هـ ق وهابیون درصدد برآمدند به نجف اشراف حمله کنند اما به دلیل مقاومت جدی به رهبری شیخ جعفر نجفی (کاشف الغطا) نتوانستند بر نجف اشرف دست یابند (خاوری، ۱۶۹/۱). هر چند در پی اعتراض دولت ایران به اقدامات داودپاشا والی بغداد، دولت عثمانی نامبرده را از وزارت بغداد عزل و علیرضاپاشا را به جای ایشان منصوب کرد و برای مدتی کوتاه مأموران عثمانی در قبال ایرانیان مقیم عتبات عالیات رفتار معقولانه‌ای داشتند اما این سیاست عثمانی‌ها چندان دوام نیافت چرا که در سال ۱۲۵۹ هـ ق که مقدمه تشکیل کنفرانس ارزروم برای حل و فصل اختلافات ایران و عثمانی می‌رفت تا فراهم شود والی بغداد غیب پاشا شهر کربلا را به توپ بست و طبق آماری که محمدتقی خان سپهر (لسان الملک) ارائه داده است حدود ۹۰۰۰ نفر از ایرانیان شیعی مذهب مقیم کربلا جان باختند.

از جمله مشکلات دیگری که دولت عثمانی در خصوص ساکنان ایرانی عتبات عالیات برای آنها ایجاد می‌کرد اگر یک تبعه ایرانی مقیم عتبات عالیات آزادی قرض خود به دولت عثمانی بر نمی‌آمد دولت عثمانی خود سرانه درصدد تغییر تابعیت آنها برمی‌آمد و در مواردی رعایای ایرانی برای طفره رفتن از ادعای قرض خود تبعیت دولت عثمانی را قبول می‌کرد.

این موارد به نوبه خود مشکلاتی را برای سفارتخانه و کنسول‌گری دو دولت ایجاد می‌کرد و در مواردی تنش‌هایی را در مناسبات دو کشور فراهم می‌ساخت. تقابل بین تشیع و تسنن همواره در طول تاریخ دوه اسلامی به جزء دوره‌هایی بالنسبه کوتاهی چون دوره حاکمیت مغول بر این که در پرتو تسامح مذهبی آنها اختلاف شیعه و سنی تا حدودی تخفیف یافته بود کماکان به قوت خود باقی بوده است (سپهر، ۱۵۵/۲).

۳ مسئله ایلات و عشایر در مناسبات ایران و عثمانی

۳-۱ نقش ایلات و عشایر کرد

^۱ - سوادنامه وزیرامور خارجه ایران به شیل وزیر مختار انگلیس در باب قتل عام مردم کربلا توسط وهابیون سند شماره

از سده نخستین میلادی به بعد مسئله مربوط به قبایل کرد و خاستگاه اصلی آنها که گفته می‌شود منطقه کوهستانی آرات بوده نظر محققان و به ویژه کرد شناسان را به خود جلب کرده است. واسیلی نیکیتین در کتاب ارزشمند خود تحت عنوان «کرد و کردستان» اطلاعات جامعی را در مورد کردهای ایران و عثمانی و همچنین منطقه ارمنستان ارائه داده است با توجه به اینکه فصل حاضر درصدد بررسی نقش ایلاتی است که در مناسبات سیاسی ایران و عثمانی در دوره قاجار مؤثر بوده‌اند لذا به کردهایی که در این رابطه نقشی را نداشته پرداخته نخواهد شد.

در خصوص آمار دقیق کردهای ایران در عصر قاجار اطلاعات دقیق وجود ندارد واسیلی نیکیتین خاورشناس روسی جمعیت آنها را در حدود ۱/۱۵۰/۰۰۰ نفر دانسته (نیکیتین، پیشین، ۱۱۱). در حالیکه جرج کرزن تعداد کل کردهای ایران را به استثنای مهاجران کرد در خراسان ۶۰۰/۰۰۰ نفر دانسته است (کرزن، ۱۳۸۰: ۷۰۲).

اگرچه در رابطه با آمار کردن ایران در دوره مورد بحث اتفاق نظر وجود ندارد اما در تعیین محل سکونت آنها ابهامی وجود ندارد براساس اظهارات پژوهشگران و نویسندگان داخلی و خارجی بیشتر ایلات کرد در سه منطقه جغرافیایی ایران یعنی کردستان، آذربایجان، کرمانشاه ساکن بودند. مهم‌ترین ایلات این مناطق عبارت بودند از ایلات حیدرانلو، قره پاپاق، شکاک، جوانرود، گوران، کلهر، مکر، سنجایی و غیره ... آنها کماکان به زندگی ایلی خود ادامه می‌دهند! با این تفاوت که مثل سابق صاحب اقتدار نیستند و در مناسبات خارجی و همسایگان فعلی‌اش در غرب نظیر ترکیه و عراق نقش تعیین کننده‌ای ندارند.

یکی از ایلات کرد که بین دولتین ایران و عثمانی متنازع فیه بود **ایل حیدرانلو** بود که به رغم تابعیت ایرانی به تحریک سلیم پاشا حاکم بایزید از ایران کوچ کرده، در خاک عثمانی ساکن شدند و با سرپیچی از اطاعت دربار ایران خود را تحت حمایت دولت عثمانی قرار داده بودند. به همین منظور حسن خان قاجار به حکم عباس میرزا نایب‌السلطنه مأمور دوباره به تابعیت در آوردن طایفه حیدرانلو گردید (دنبلی، ۴۵۹).

سیاست دوگانه دولت عثمانی در مورد ایل حیدرانلو، در بغرنج شدن مسئله تأثیرگذار بود. علیرغم سکونت ایلات و عشایر دو کشور در خاک یکدیگر پا به پای دیگر مسائل می‌توانست در تیرگی روابط عامل موثری واقع شود مخصوصاً اینکه در مواقعی روسای ایلات به راحتی تحت تأثیر رفتارهای تحریک‌آمیز دو دولت قرار می‌گرفتند و بدین ترتیب با نفوذی که مرکز دربار در بین روسای ایل داشتند می‌توانستند در شوراندن آنها علیه یکی از دو دولت ایران و عثمانی مداخلت داشته باشند.

با بررسی اسناد دوره قاجار در خصوص عشایر سرحدی معلوم می‌شود که بیشترین مزاحمت از طرف ایل شکاک در دوره ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۶۴-۱۳۱۳) صورت گرفته است چه نامه‌هایی که به ترتیب در چهارم ذی‌عقده ۱۲۹۶ ق و بیست و هفتم رجب همان سال از طرف وزارت امور خارجه

ایران به سفارت عثمانی در تهران نوشته شده است به تعرضات ایل مذکور به مناطق مرزی از جمله سلماس اشاراتی رفته است.

ایل قره پاپاق نیز از جمله ایلاتی بود که در تیرگی مناسبات ایران و عثمانی در دوره قاجار نقش داشت افراد این ایل نظر به اینکه افرادی جسور و شجاع بودند، سلاطین صفوی آنها را جهت حفظ گرجستان از هجوم طوایف لگزیه و سایرین به آن سرزمین کوچانیدند. در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ هـ.ق) رئیس ایل قره پاپاق نقی خان یا نقی بیگ جزء سرداران سپاه عباس میرزا نایب السلطنه بود. هنگامی که سپاه روسیه تزاری گرجستان و نیز تفلیس را تصرف نمود شاه قاجار در سال ۱۲۲۴ هجری قمری محمدعلی میرزا را به منظور دفع قوای روس به تفلیس فرستاد و طی نامه‌ای به نقی بیگ دستور داد با سپاه ایران همکاری کند.^۱

دیگر ایل موثر در رابطه ایران و عثمانی، ایل جاف بود این ایل از راه شیطنت به اقتضای وقت گاهی خود را تابع دولت عثمانی و گاهی تابع دولت ایران می‌کرد. در دوره صدارت میرزا آقاخان نوری (۱۲۷۵-۱۲۶۸ هـ.ق) بین مقامات دو کشور نامه‌هایی در خصوص مزاحمت‌های افراد این ایل رد و بدل شده است در یکی از نامه‌ها حیدرافندی سفیر عثمانی میرزا آقاخان نوری را متهم به تناقض‌گویی و اینکه دولت ایران در مورد ایل جاف هم به مانند سایر ایلات سرحدی سیاست شفافی را دنبال نمی‌کند، و در مقابل صدراعظم ناصرالدین شاه سعی کرده است از دولت خود رفع اتهام کند به نظر می‌رسد ایران به رغم اینکه افراد ایل جاف تابعیت ایرانی داشتند تمایلی به بازگشت آنها به ایران نداشت. چرا که آنها نیز پا به پای سایر ایلات و به بهانه‌های مختلف اقدام به تجاوز در نواحی مرزنشین می‌کردند.

علیرغم مسئولیت‌هایی که از طرف دولت قاجار به روسای ایل سنجایی واگذار شده بود با این حال ایل مذکور در ایجاد اختلاف بین دولتین ایران و عثمانی دست کمی از سایر ایلات سرحدی نداشت هرچند که عثمانی‌ها برای پوشاندن تجاوزات عشایر خودشان در خصوص ایل سنجایی به طرح ادعاهای واهی نیز متوسل می‌شدند. به طوری که در نامه‌ای که در شعبان ۱۲۰۷ هـ.ق از طرف نامق والی ولایت بغداد به کارپرداز ایران در بغداد نوشته شده ذکر گردیده است که افراد سنجایی به همراه چند طایفه دیگر به دره کانی برآمد و مراتع آنجا را به اشغال خود در آورده است.^۲

^۱ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی ج ۲: سند شماره ۳۶۶ (موضوع سند: تجاوز ایل شکاک به خاک سلماس) (تاریخ سند: ذی‌عقده ۱۳۱۷ هـ.ق)

^۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی: ج ۴: سند شماره ۶۷۵ (موضوع سند: ادعای عثمانی‌ها مبنی بر تجاوز سنجایی‌ها به دره کانی بز، تاریخ سند شعبان ۱۳۱۷ هـ.ق)

شکایت مقامات عثمانی از دولت ایران در خصوص ایل سنجابی در حالی صورت می‌گرفت که دولت ایران به محض فرار عشایر عثمانی چون طالبان و داوده و پناهندگی به ایران آنها را بلافاصله به کشور عثمانی معاونت می‌داد تا بدین ترتیب از وقوع بحرانی جدید در روابط دو کشور جلوگیری کند در حالیکه دولت عثمانی نه تنها اقدام به معاودت ایلات ایران پناهنده به آن کشور نمی‌شود بلکه از وجود آنها به عنوان ابزار و حرب‌ه‌ای مناسب بر علیه خود ایران نیز استفاده می‌کرد.

علاوه بر این‌ها عرب‌هایی که هم اکنون در خوزستان سکونت دارند از بومیان خوزستان نبوده و از عراق و جزیره العرب به آنجا آمده‌اند. در خوزستان ایلات و طوایف معروفی چون کعب، منتضج، آل خمیس، بنی طرف و چندین ایل دیگر سکونت دارند. عشایر کعب همانطوریکه کسروی در تاریخ کتاب پانصدساله خوزستان خاطر نشان ساخته تیره‌ای از بنی خفاجه بوده که قرن‌ها پیش از ظهور اسلام از عربستان به عراق آمده و در میان بصره و بغداد ساکن شده بودند (کسروی، ۱۳۸۴: ۱۴۵).

این قبیله با شریف مکه نسبتی داشته‌اند و دولت عثمانی از شریف مکه حمایت می‌کرده است لذا آنها در دوره سلطنت شاه عباس اول صفوی به دلایلی که ذکرش از حوصله این بحث خارج هست اختلافاتی که با هم داشتند به خوزستان مهاجرت کرده بودند در مدت سلطنت قاجار ایل کعب همواره یاغی بودند آنها تا دهه هفتم قرن نوزدهم میلادی بزرگترین و با نفوذترین اتحاد طایفه‌ای خوزستان بودند. در دوره سلطنت محمدشاه قاجار اقتدار ایل کعب رو به افزایش گذاشت و انگلیسی‌ها برای تأمین منافع خود در جنوب ایران از روسای ایل کعب نیز استفاده می‌کردند. به همین جهت دولت ایران منوچهرخان معتمدالدوله را به خوزستان فرستاد و با دستگیری ناصرخان رئیس ایل کعب مناطق متصرفی او به تصرف نیروهای دولتی در آمد. با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳) و آغاز کار کمیسیون تحدید حدود تلاش‌های درویش پاشا سماجت زیادی در به کرسی نشاندن سخنان خود داشت و هم چنان در ادعای خود مبنی بر تابعیت کعبیان از دولت عثمانی پافشاری می‌کرد (سپهر: ۴۸).

به رغم ادعاهای درویش پاشا در مورد ایل کعب، مشیرالدوله کماکان بر موضع خود مبتنی بر تابعیت داشتن ایل کعب ثابت قدم بود مواضع و به طور کلی استدلال‌های مرحوم مشیرالدوله بسیار سنجیده و به حق بود اما عثمانی‌ها بر این امر کاملاً واقف بودند که اگر بخواهند بر محمره که رونق بندر بصره را تحت‌الشعاع قرار داده بود دست یابند می‌بایستی به هر چیزی که آنها را در این خصوص یاری می‌دهد تمسک جویند بدون تردید استفاده از ایشان و وانمود کردن اینکه ایشان تابعیت عثمانی دارند می‌توانست در نیل به مقصود خویش را یاری کند. در هر حال موضوع مربوط به ایل کعب که از نظر دولت عثمانی متنازع فیه بود یکی از دلمشغولی‌های ایران و عثمانی بود و همراه با عوامل دیگر، دلیلی بر تشدید روابط خصمانه دو کشور به شما می‌آید.

۳-۱ مسئله وهابیت

براساس منابع و مآخذ تاریخی مرکز پیدایش و نشر آیین وهابی «نجد» در شبه جزیره عربستان بوده است. بنیانگذار فرقه وهابی محمدبن عبدالوهاب (۱۲۵۶-۱۱۱۵ ه.ق) بود که از دوره نوجوانی در نزد پدر که قاضی و عالم حنبلی بلاد نجد بود به تحصیل فقه حنبلی پرداخت پس از مدتی وی به ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما به تحصیل علم صرف و نحو و معانی پرداخت و بعد از بازگشت به نجد همچون قبل به اظهار عقیده اعتراض‌آمیز خود درباره‌ی انحراف مردم و وجود بدعت و شرک و خرافات در میان آنان ادامه داد و همچنان با مخالفت پدر خود عبدالوهاب و برادرش شیخ سلیمان و مردم نجد مواجه شد و منازعات سختی بین آن‌ها رخ داد (همان، ۱۱۷). تا اینکه در سال ۱۱۵۳ ه.ق شیخ عبدالوهاب درگذشت و او توانست آشکارا به تبلیغ عقاید کفرآمیز خود بپردازد.

شیخ محمد که در خانواده روحانی پرورش یافته بود به بسیاری از آثار علمای حنبلی از جمله ابن تیمیه دسترسی داشت. اندیشه بنیادی شیخ عبدالوهاب مسئله مبارزه با شرک و دعوت به توحید بود. هدف از این رسالت خود را مبارزه با شرک و جهاد در راه استقرار یکتاپرستی می‌دانست. آن‌ها زیارت قبور حتی قبر مطهر پیامبر بزرگوار اسلام، ساختن گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی بر آن‌ها، بوسیدن ضریح و نماز گزاردن در کنار آن را شرک و بت پرستی دانسته و آن را محکوم کردند (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۶۱ تا ۱۷۷). با ائتلافی که بین شیخ محمدبن عبدالوهاب و خاندان سعودی صورت گرفت اینها علاوه بر تبلیغات ایدئولوژیک از جنبه نظامی نیز دست به کار شده و تحت لوا و پوشش جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر اقدام به تعرض به بلاد مسلمان نشین نمودند و بعد از درگذشت شیخ محمدبن عبدالوهاب در سال ۱۳۰۶ ه.ق توأمان رهبری دینی و سیاسی نجدیان نیز به آل سعود رسید (همان، ۱۴۶ و ۱۴۷).

در مقابل حکومت عثمانی که به دلیل اوضاع نابسامان داخلی که عمدتاً ناشی از دخالت‌های قدرت‌های خارجی به بهانه حمایت از حقوق اقلیت‌های قومی بود عملاً نمی‌توانست در مقابل تعدیات و تجاوزات وهابیون به مناطقی که رسماً از مستملکات عثمانی بود اقدامی انجام بدهد. وهابیون اقدام به پیش روی به سواحل خلیج فارس نمودند و موفق شدند بحرین و کویت را نیز از دسترس عثمانی‌ها خارج سازند. با تصرف کویت و بحرین و با توجه به مشکلات داخلی حکومت عثمانی که سبب شده بود آن‌ها موضع عاقلانه‌ای را در قبال وهابیون در پیش بگیرند ایشان تصمیم گرفتند به برخی از شهرهای سوریه و عراق از جمله نجف و کربلا که خیل عظیمی از شیعیان را در خود جای داده بود حمله نمایند. بدون تردید اوضاع نه چندان آرام ایران در دهه دوم سده دوازدهم میلادی که به دنبال مرگ آقامحمدخان قاجار و جلوس فتحعلی‌شاه قاجار پیش آمده بود در این تصمیم وهابیون بی‌تأثیر نبوده است و دلمشغولی‌های هر دو کشور ایران و عثمانی وهابیون تصمیم

خود را در سال ۱۲۱۶ ه. ق. عملی ساختند برخلاف انتظار وهابیون بعد از حادثه قتل عام شیعیان کربلا حکومت ایران در مقام اعتراض درآمد. در این میان، مسامحه و سهل انگاری حکومت عثمانی در قبال اقدامات وهابیون، آن‌ها را به فتنه انگیزی‌های بیشتری واداشت. به طوری که ایشان دو سال بعد از قتل عام شیعیان کربلا در سال ۱۲۱۸ ه. ق. مکه را نیز به اشغال خود درآوردند و مقبره‌ها و قبور مقدسان را تخریب نمودند. اقدامات تجاوزکارانه وهابیان در شرایطی انجام گرفت که ایران درگیر جنگ‌های دوره اول با روسیه تزاری بود و از طرف دیگر دولت عثمانی نیز درگیر مشکلات داخلی و به ویژه شورش‌های بالکان بود. به همین جهت سلطان محمود در سال ۱۸۱۱ م برای رفع غائله وهابی‌ها به پاشای نیرومند مصر، محمدعلی متوسل شد لشکر اعزامی محمد علی از وهابیان شکست خورد و این بار از طریق دیگری درصدد غلبه برآمدند و با ایجاد فساد و رخنه در بین وهابی‌ها در نوامبر ۱۸۱۲ م مدینه به تصرف مصری‌ها درآمد و پس از فتح مکه، طائف و جدّه عبدالله فرمانده وهابیون مجبور به انعقاد صلحی با محمدعلی پاشای مصر گردید. بعد از مدتی درگیری‌ها مجدد آغاز شد و سرانجام در سال ۱۸۴۰ م در اثر فشار انگلیس‌ها، محمد علی مجبور به تخلیه نیروهای خود از عربستان شد (موثقی، ۱۴۸).

گرچه وهابیون همان دیدگاه سنتی یعنی انحصاری دانستن خلافت برای اعراب را، همانند برخی از علمای قبل و مصلحان دوره‌های بعد تکرار می‌کردند، اما آن‌ها شدیدتر از همه، ترک‌ها را نامسلمان، کافر و متعصب خلافت می‌دانستند. بین موضع‌گیری ضدعثمانی‌ها وهابیان کاملاً با سیاست و منافع بریتانیا همسویی داشت. کلام آخر اینکه جنبش وهابی که لوای اتحاد اسلام را در سرداشت نه تنها در این زمینه گام‌های اساسی برداشت بلکه با تسلط بر مکه و مدینه که به ترتیب در سال‌های ۱۲۱۶ و ۱۲۱۸ ه. ق. اتفاق افتاد و با اعمال سیاست‌های مزدورانه در خصوص زائرین عتبات عالیات روابط متشنج‌زای ایران و عثمانی را تشدید نمود (فوتساک، ۱۳۷۹: ۶۹).

۲-۳ مسئله بابیت و بهائیت

به طور کلی دولت‌های استعماری وقت از فرقه‌هایی چون بابیت و بهائیت به عنوان اهرم فشار برای تضعیف دولت مرکزی ایران استفاده می‌کردند. در این میان انگلیس‌ها تلاش می‌کردند تا با دادن حق اقامت به میرزا حسینعلی در هند که مستعمره انگلستان بود، رهبر بهائیان صلاح بایان و بهائیان را در اطاعت ظاهری از حکومت عثمانی دانست و به همین جهت پیشنهاد ژنرال انگلیس را ظاهراً رد کرد اما در باطن رابطه‌ای مسالمت آمیز خود را برای روزهای مبادا با مأموران انگلیس برقرار ساخت چه میرزا حسینعلی نیز متوجه این امر شده بود که دولت عثمانی از جانب علمای شیعی مقیم عتبات و همچنین دولت ایران برای دور کردن آن‌ها از عراق تحت فشار است و دیر یا زود دولتمردان عثمانی به رغم میل باطنی خویش تسلیم خواسته علما خواهند شد حدسیات میرزا حسینعلی به واقعیت پیوست. میرزا حسینعلی تصمیم گرفت تا نامه‌ای به ناصرالدین شاه قاجار

نگاشته و به هر نحو ممکن پوششی بر حقایق و وقایع بابیه در طول بیست و پنج سال بیفکند و از این طریق با مقصر نشان دادن هم مسلکان بابی خود از خویش سلب تهمت کرده و خود را عنصری جدا از بازمدگان جنبش بابیه تلقی نماید و حتی برای اثبات این ادعای خود به نقل نامه‌ای در ضمن این مکتوب پرداخت که قبلاً به پیروان خود نوشته و آن‌ها را به اطاعت و تسلیم و دعا و ثنا نسبت به پادشاه قاجار دعوت کرده بود (ساسانی، ۱۳۶۲: ۱۰۵).

با وجود این تلاش‌ها دولت ایران حاضر نشد به بازگشت بهائیان به ایران اجازه دهد و این بی‌اعتنایی ایران در قبال تقاضای بهاءالله سبب شد تا وی فریبکارانه و با نشان دادن خضوع و فرمانبرداری نسبت به حکومت عثمانی، بار دیگر حمایت سلطان عثمانی را تحصیل نماید. میرزا حسینعلی (بهاءالله) این بار بسیار زیرکانه وارد عمل شد. وی اندیشه‌ای را مورد حمایت و پشتیبانی خود قرار داد که سلاطین عثمانی از زمان سلطان سلیم اول برای به کرسی نشاندن آن در نزد حکومت‌های شیعی از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کردند. بهاءالله رسماً از ادعای سلطان عثمانی مبنی بر اینکه خلیفه مسلمین جهان است حمایت کرد اما از بداقبالی رهبر بهائیان حکومت عثمان دیگر در شرایطی نبود که بتواند مستمسک قرار دادن چنین ادعایی در تثبیت موقعیت متزلزل خود بکوشد. معهداً از این ترفند بهاءالله هم به جایی نرسید. نامه نگاری‌های بهاءالله به سلطان عثمانی بیانگر این واقعیت بود که سران فرقه بهایی هنوز به مساعدت دولتمردان عثمانی امیدوار بودند در هر حال ترفندهای جدید حسینعلی میرزا (بهاءالله) برای جلب رضایت عثمانی به مانند سیاستی که مشارالیه در قبال ناصرالدین شاه قاجار در پیش گرفت به نتیجه‌ای نرسید و بهائیان وقتی از حمایت دولتمردان عثمانی مأیوس شدند خود را پیش از پیش سرسپرده دولت انگلستان نمودند. عثمانی‌ها که همیشه به دنبال بهانه و دستاویزی برای ضربه زدن به ایران بودند وقتی احساس کردند که دیگر از طریق سران بابی و بهایی نمی‌توانند مقاصدشان را در ایران دنبال کنند این بار با حمایت علنی از شورش شیخ عبیدالله نقشبندی که با تحریک طوایف کردنشین در ناحیه شمدینان کردستان صورت گرفت همان سیاست سابق خود را مبنی بر ایجاد ناامنی در مناطق سرحدی ادامه دادند بدین ترتیب تصمیم آن‌ها برای ایجاد تنش در ایران هرگز محدود و منحصر به حمایت آن‌ها از بابیت و بهائیت یا پیش از آن‌ها از وهابیون نبود.

۴ مسئله شاهزادگان، حکام و روشنفکران تبعیدی یا فراری در مناسبات ایران و عثمانی دوره قاجار

یکی از عواملی که روابط سیاسی ایران و عثمانی را در دوره‌ی قاجاریه تحت الشعاع قرار داد. پناهندگی شاهزادگان یا یکی از صاحب منصبان کشوری و لشکری از دو کشور به کشور مقابل بود. نخستین صاحب منصبی که با فرار از سرزمین عثمانی و پناهنده شدن به ایران موجبات تشدید

اختلاف بین دو کشور را فراهم ساخت. عبدالرحمان پاشا حاکم شهر زور بود (جلیلی، ۱۳۸۳: ۲۱ و به بعد).

به سال ۱۲۲۱ هجری قمری که ایران با ارتش روسیه تزاری در حال جنگ بود عبدالرحمان به ایران پناهنده شد، تحت حمایت فتحعلی شاه قاجار قرار گرفت. بار دیگر به حکومت شهر زور و همچنین به ریاست ابن بابان کردستان منصوب گردید. عبدالرحمان پاشا سپاه اعزامی سلطان عثمانی را شکست داد. هفت سال قبل از این نیز جعفر قلی خان دنبلی حاکم خوی که سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده بود پس از شکست در برابر نیروهای شاهزاده قاجار به خاک عثمانی پناهنده شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳/ ۱۴۵۳). به هر حال با ادامه سیاست‌های جانبدارانه ایران از عبدالرحمان پاشا به تدریج زمینه برای شدت یافتن اختلافات ایران و عثمانی آماده گردید. سرکشی برخی از ایلات و عشایر سرحدی نظیر حیدرانلو و سیبکی و تحریک ایشان از جانب دولت عثمانی و تجاوزات وهابیون به عتبات عالیات و حرمین شریفین و سیاست تقریباً منفعلانه عثمانی‌ها در قبال این تجاوزات، اختلافات و سخت‌گیری نسبت به زوار ایرانی، سرانجام جنگ بین دو کشور را اجتناب ناپذیر ساخت.^۱ نگرانی حکومت قاجار از ادامه سیاست حمایت دولت عثمانی از حضور سه شاهزاده ایرانی در خاک عثمانی صرفاً به این مسئله محدود نمی‌شده است که احتمالاً ایشان آلت دست حکومت عثمانی قرار بگیرند.

نامه‌های ارسالی از طرف میرزا جعفرخان به رشید رضا وزیر امور خارجه عثمانی نشان می‌دهد که این نامه‌ها زمانی فرستاده شده است که مسئله هرات و رویارویی نیروهای قاجار و انگلیس تنها چند ماه سپری شده است. انگلیسی‌ها که موفق به متقاعد ساختن محمدشاه قاجار مبنی بر خارج ساختن سپاه قاجار از هرات شده بودند در پی فرصتی بودند تا مشکل جدیدی را برای دربار ایران دست و پا کنند و اصرار ایران برای تحویل گرفتن سه شاهزاده بیشتر ناشی از شیطنت بریتانیا بوده است تا عثمانی (همان، ۴۴۵ الی ۴۶۷). در هر حال به رغم کوشش‌های فراوان دولت قاجار برای بازگرداندن ظل السلطان و دو شاهزاده دیگر، ظل السلطان امیدوار بود تا با مساعدت سلطان عثمانی صاحب تاج و تخت گردد. هرچند اختلافات ارضی در دوره سلطنت محمدشاه به همراه مسائلی چون تحریک ایلات و عشایر از جانب عثمانی‌ها، مورد مربوط به ظل السلطان را تحت الشعاع قرار داده بود با این حال اقامت وی به همراه جمعی دیگر از شاهزادگان قاجار که تعدادشان در حدود ده نفر بود همواره یکی از عوامل ناپایداری روابط مودت آمیز بین دو کشور بود (رئیس‌نیا، ۱۳۸۴: ۲۶۸).

^۱ نصیری، محمد رضا، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)، چ اول، ج ۲، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۸ (سند شماره ۸۱: موضوع سند: شاهزادگان فراری، تاریخ سند، ۴ ربیع الاول ۱۲۵۴ ه. ق.)

تبعید یا فرار شاهزادگان از کشور خویش در دوره‌ی ناصرالدین شاه نیز تداوم یافت در این دوره شاهزاده عباس میرزا ملک آرا برادر ناتنی ناصرالدین شاه به عثمانی پناهنده شد. سال‌های اقامت عباس میرزا ملک آرا با عصر تنظیمات و دوره‌ی اول مشروطیت عثمانی مقارن بود و خواه ناخواه جریان‌های سیاسی و اجتماعی آن دوره روی تفکرات این شاهزاده بی‌تأثیر نبود. به نظر می‌رسد افکار مترقیانه عباس میرزا به طور کلی از طرف مورخان دوره قاجار مغفول مانده است. دولت عثمانی که سعی می‌کرد از عباس میرزا برای ضربه زدن به حکومت ایران استفاده کند. اما این امر با هوشیاری ناصرالدین شاه از راه مال اندوزی و دلجویی از برادرش عباس میرزا، سیاست‌های دولت عثمانی را خنثی نمود. من حیث‌المجموع این عوامل باعث گشت که حکومت ایران به هر طریقی که شده تسهیلات لازم را برای بازگرداندن شاهزاده ایرانی به وطن خود فراهم نماید. با این حال عباس میرزا تا زمانی که مدحت پاشا والی‌گری بغداد را برعهده داشت در عثمانی ماندگار شد و زمانی که رئوف پاشا به جای مدحت پاشا به حکمرانی بغداد منصوب شد از عباس میرزا خواست تا مدتی را به شام رفته و پس از چندی مجدداً به بغداد برگردد (شرح حال عباس میرزا، ملک آرا، ۱۳۵۴: ۹۷).

درخواست والی بغداد صراحتاً از جانب عباس میرزا رد گردید وی که به نظر می‌رسد از عهدشکنی‌های دولت عثمانی و سیاست‌های متناقض گونه آن بسیار رنجیده خاطر بود اقدام به نوشتن نامه‌هایی به مقامات باعالی نمود. در این نامه‌ها عباس میرزا اعلام داشت «که آن همه قول و عهدها که مرا مطمئن نموده به بغداد فرستادید و آن همه حرمت و رعایت که کردید و این اهانت که حال می‌کنید اگر من مقصرم آن همه احترام چه بود اگر بیگناهم چرا باید نفی بلد شوم و گذشته از این‌ها بیست سال متجاوز است که در بغداد سکنی چه کرده‌ام تقصیر مرا ثابت نمایید آنگاه نفی کنید. اگر تقصیرم این است که آمده‌ام خود را به حمایت شما در آورم» (همان، ۹۷ و ۹۸).

شاهزاده دیگری که در دوره ناصرالدین شاه قاجار به دلیل مخالفت با آصف الدوله از حکومت مستبدانه شاه قاجار مورد خشم هیئت حاکمه قرار گرفت «ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس قاجار» از نوادگان فتحعلی‌شاه قاجار بود. این شاهزاده ایرانی که حضورش در عثمانی بحران‌های جدیدی را در روابط دو کشور ایجاد کرد و سلطان عبدالحمید که برخلاف گذشته چندان رغبتی به وجود انجمن اتحاد اسلامی از خود نشان نمی‌داد سیاست منفعلانه‌ای در قبال اندیشه اتحاد اسلام برگزید. به گمان وی بعد از این ماندن شیخ‌الرئیس در سرزمین عثمانی ضرورتی نداشت و ایشان بالاجبار خاک عثمانی را ترک گفته و عازم ایران شدند. ایشان در مبارزات مشروطه خواهی با مردم همگامی می‌کردند و پس از جنبش مشروطیت ایران در سال ۱۳۲۴ هـ. ق. / ۱۹۰۵ م و متعاقب آن با روی کار آمدن محمدعلی شاه که از وی به عنوان مستبدی بدمسلك یاد کرد کماکان در راه مبارزه با استبداد داخلی و استعمار خارجی که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ م و وثوق الدوله به اوج خود رسید کوشا بود (صفایی، ۵۸۷).

با افزایش شمار فراریان در کشور ایران و عثمانی به سرزمین یکدیگر، دو کشور مورد بحث توافق کردند که به هیچ عنوان به هیچ ملتجی و فراری از محرم یا غیرمحرم اجازه اقامت در کشور مقابل داده نشود به رغم انعقاد چنین توافق نامه‌هایی، مسئله فراریان دو کشور همواره مطرح بود و از یکی از عوامل تیرگی دو کشور به حساب می‌آمد. علاوه بر این‌ها در بستر و روند تحولات شکل‌گیری طبقه روشنفکر در ایران دوره قاجار از مهم‌ترین تحولات این دوره محسوب می‌شود. از روشنفکرانی که در این دوره عهده‌دار امور بود اما به تدریج مانند سایر روشنفکران ایرانی مورد خشم حکومت وقت قرار گرفت میرزا ملکم خان ناظم الدوله بود.

چون میرزا ملکم در تهران دست به پاره‌ای اعمال زده بود که مغایر نظم مملکت و افکار شاه بود به همین جهت تصمیم به تبعید او به بغداد گرفته شد ولی بعد از اینکه در بغداد نیز موجبات زحمات برای دولت وقت ایران شد تصمیم گرفته شد که موجبات تبعید او را از بغداد به محلی دیگر با هماهنگی دولت عثمانی فراهم شود. این بار دولتمردان عثمانی در مقابل تقاضای دولت ایران مبنی بر اخراج ملکم خان از بغداد سماجت نشان ندادند. میرزا ملکم به استانبول رفت نزدیک به هشت سال در آنجا ماندگار شد. او پس از ورود به استانبول تحت حمایت میرزا حسین‌خان قزوینی (مشیرالدوله و سپهسالار بعدی) وزیر مختار ایران قرار گرفت و پس از جلب توافق ناصرالدین شاه در سفارت ایران در عثمانی به کار پرداخت ملکم از نزدیک شاهد جریان اصلاحات عصر تنظیمات بوده است. ملکم تحولات و رویدادهای عثمانی را بسیار با اهمیت تلقی کرده و دولتمردان ایرانی را دعوت به تعقیب جریان‌ها و آشنایی با تحولات این کشور همسایه می‌نموده است (آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۰۰ و ۹۹).

دولت وقت ایران تلاش‌های زیادی را برای عقیم گذاشتن این نوع فعالیت‌ها انجام داد و بارها از باعالی خواست تا از همدلی با ناراضیان دولت عثمانی خودداری کند اما حکومت عثمانی در قبال خواسته‌های ایران روی موافقت نشان نداد (رئیس نیا، ۱/ ۱۲۵). بدین ترتیب ادامه فعالیت‌های ضدحکومتی ایرانیان مقیم استانبول و حمایت عثمانی از ایشان عامل مؤثر دیگر در تداوم و پایداری اختلافات دو کشور بود. البته عکس آن نیز صادق بود. شخصیت‌های مغور الفکری که از تعدادی از آن‌ها نام برده شد افراد دیگری نیز بودند که در عرصه سیاست فعال بوده و با کانون‌های روشنفکری در استانبول در تعامل و همفکری بودند اما حضور و ادامه فعالیت‌های سیاسی ایشان نسبت به رجال طراز اول سیاسی، کمتر روابط دو کشور را تحت الشعاع قرار می‌داده است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

همان طور که گفته شد؛ دولتمردان عثمانی از زمان حاکمیت آق قویونلوها بر بخش‌هایی از ایران چشم طمع دوخته بودند و همواره مترصد فرصتی برای ضمیمه کردن قسمت‌هایی از غرب ایران که اهمیت سوق‌الهیثی برای ایشان داشت بود و با تأسیس سلسله شیعی مذهب صفویه ادعاهای

عثمانی بر بخش‌هایی از ایران کماکان به قوت خود باقی ماند و آن‌ها برای حصول به این هدف به تبیین عقیدتی مستمسک می‌جستند.

بعد از صفویه در زمان نادرشاه و تلاش‌های وی برای حل اختلاف یا حداقل تعامل سازنده با کشور همسایه عثمانی نیز عقیم ماند و در دوره حاکمیت خاندان زند بر ایران روابط ایران و عثمانی از نظر سیاسی اهمیت یافت و برخلاف دوره‌های صفویه و افشاریه تبایل عقیدتی کمتر مورد توجه قرار گرفت و عمدتاً مرزهای طولانی بین دو کشور و اختلاف بر سر اشغال مناطق مرزی، حمایت عثمانی از برخی اعراب ساکن در مرزها، وجود اماکن مقدس شیعیان در کشور عثمانی از مهم‌ترین عوامل اختلاف دو کشور همسایه بوده است.

با تأسیس سلسله قاجار در سال ۱۲۱۰ ه. ق اختلافات موجود بین ایران و عثمانی استمرار یافت و با ظهور پدیده استعمار و رقابت‌های تنگاتنگ دو کشور استعماری وقت یعنی انگلستان و روسیه بر سر منافع خود در شرق خصوصاً ایران و اصرار هر دو کشور برای مداخله و نظارت کامل بر امور داخلی دو کشور ایران و عثمانی تعارضات و دشمنی‌های موجود بین دو کشور مسلمان روبه فزونی گذاشت که در این مورد نقش دیپلماسی مزدورانه انگلیس در تشدید اختلافات بسیار مؤثر بود آن‌ها برای ممانعت از نفوذ بیشتر روس‌ها در جنوب قفقاز و خود ایران، خواهان حفظ اقتدار امپراطوری عثمانی بودند. امپراطوری عثمانی می‌توانست مانعی برای نفوذ بیشتر روس‌ها و حائلی برای حفظ هندوستان به عنوان مستعمره انگلستان باشد و بارزترین مظهر اختلافات دو کشور ایران و عثمانی سرحدات بود. علاوه بر اختلافات ارضی و مرزی وجود ایلات و عشایر ساکن در سرحدات و سرکشی برخی از رؤسای آن‌ها و اینکه خود را گاهی تابع یکی از دو دولت مسلمان قرار می‌دادند از دیگر عوامل مهم بود و چنان که در فصل آخر هم بدان پرداخته شد شاهزادگان مدعی سلطنت یا آن دسته از کسانی که چون عباس میرزا ملک آرا که مورد غضب حکومت وقت قرار گرفته بودند با تبعید یا خود اقامت در سرزمین غیر را بر کشور خود مرجح دانسته و راهی عثمانی می‌شدند. ادامه این روند نیز در مناسبات سیاسی دو کشور ایران و عثمانی تعارضات و اختلافات موجود را تشدید ساخته و اجازه نداد دو کشور همسایه به طور مستمر و پایدار دوره‌ای از صلح و دوستی را تجربه نمایند.

کتاب نامه:

فهرست منابع و مآخذ:

(۱) کتاب‌ها:

آدمیت، فریدون: *امیرکبیر و ایران*، چ هشتم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۸.

----- *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران*، تهران، ۱۳۴۰.

- اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، چ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۷.
- اعتماد السلطنه، محمدحسن: *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چ اول، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷.
- اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا: *فتنه باب*، با مقدمه و توضیحات عبدالحسین نوایی، چ سوم، تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۲.
- الگار، حامد: *دین و دولت در ایران دوره قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، چ دوم، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۹.
- جلیل، جلیلی: *کردهای امپراطوری عثمانی*، ترجمه صلاح الدین آشتی، چ اول، تهران، انتشارات پانید، ۱۳۸۳.
- جعفری ولدانی، اصغر: *بررسی تاریخی اختلافات مرزی ایران و عثمانی*، چ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- حائری، عبدالهادی: *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، چ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- خورموجی، میرزا جعفر: *حقایق الاخبار ناصری*، به کوشش سیدحسین خدیوجم، چ دوم، تهران، نشر نی، ۱۳۶۳.
- خاوری شیرازی، فضل الله عبدالنبی: *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح و تحشیه ناصر افشارفر، چ اول، ج ۲، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- ریاضی هروی، محمدیوسف: *عین الوقایع*، چ اول، تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- رئیس‌نیا، رحیم: *ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم*، چ اول، تهران، انتشارات میناء، ۱۳۸۲.
- رابینو لویی: *دیپلمات‌ها و کنسول‌های ایران و انگلیس*، ترجمه‌ی غلامحسین میرزا صالح، چ اول، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- زکی، محمدامین: *تحقیقی درباره‌ی کرد و کردستان*، ترجمه‌ی حبیب‌الله تابانی، چ اول، تبریز، انتشارات آیدین، ۱۳۷۷.
- سپهر، محمدتقی: *ناسخ التواریخ*، به تصحیح جمشید کیان فر، ج ۱-۳، چ اول، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷.
- سیاحت‌نامه* موسیو چریکف: ترجمه‌ی آبکار مسیحی، به کوشش علی اصغر عمران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.

سفرنامه عضدالملک، *عتبات عالیات*، به کوشش حسن مرسلوند، چ اول، تهران، انتشارات موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰.

فشاهی، محمدرضا: *مشروطیت* (گزارش کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران)، چ سوم، تهران، انتشارات گوتنبرگ، ۱۳۸۶.

کرمانی، ناظم الاسلام: *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام سعیدی سیرجانی، ۲ ج، تهران، نشر پیکان، ۱۳۵۷.

کسروی، احمد: *تاریخ هیجده ساله آذربایجان*، چ دوازدهم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸.
گزیده *اسناد سیاسی ایران و عثمانی*، ج ۱-۴، واحد نشر اسناد، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ایران، چاپ‌های مختلف ۱۳۶۹.

مشیرالدوله (مهندس باشی)، میرزا جعفر: *رساله‌ی تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام محمد مشیری، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

نصیری، محمدرضا: *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (قاجاریه)*، ۳ ج، تهران، کیهان، چاپ‌های مختلف، ۱۳۶۶ و ...

هدایت، رضاقلی: *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، به اهتمام جمشید کیان فر، چ اول، ۲ ج، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.

مقالات

آصفی، نصرالله: *جنگ چالدران*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، س ۱، ش ۲، زمستان ۱۳۳۶ به زبان ترکی (عثمانی و استانبولی).

حائری، عبدالهادی: *امپراطوری عثمانی و دورویه بورژوازی غرب*، ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۸، ش ۲، تابستان ۱۳۶۴.

رحیملو، یوسف: *در جوانب صلح آماسیه*، مشهد، مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، س ۲۷، ش ۴، زمستان ۱۳۷

فصلنامه تاریخ نو (سال نهم، شماره بیست و ششم، بهار ۱۳۹۸)
